pdf.tarikhema.org

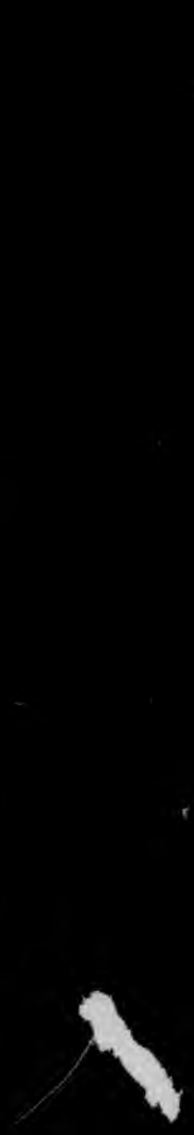

tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

START

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

UCLA

REEL 72

UCLA Reprographic Service

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

6 inches

Reduction Ratio 8:1

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

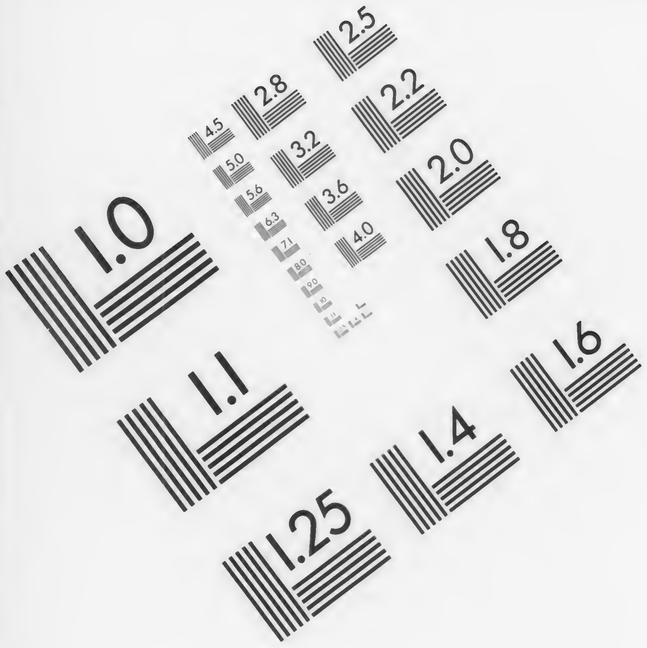

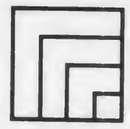

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

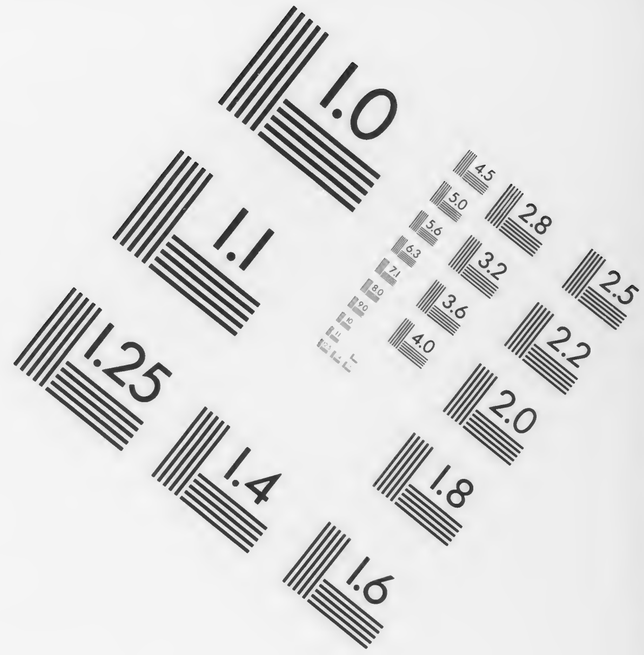

MS303-1980

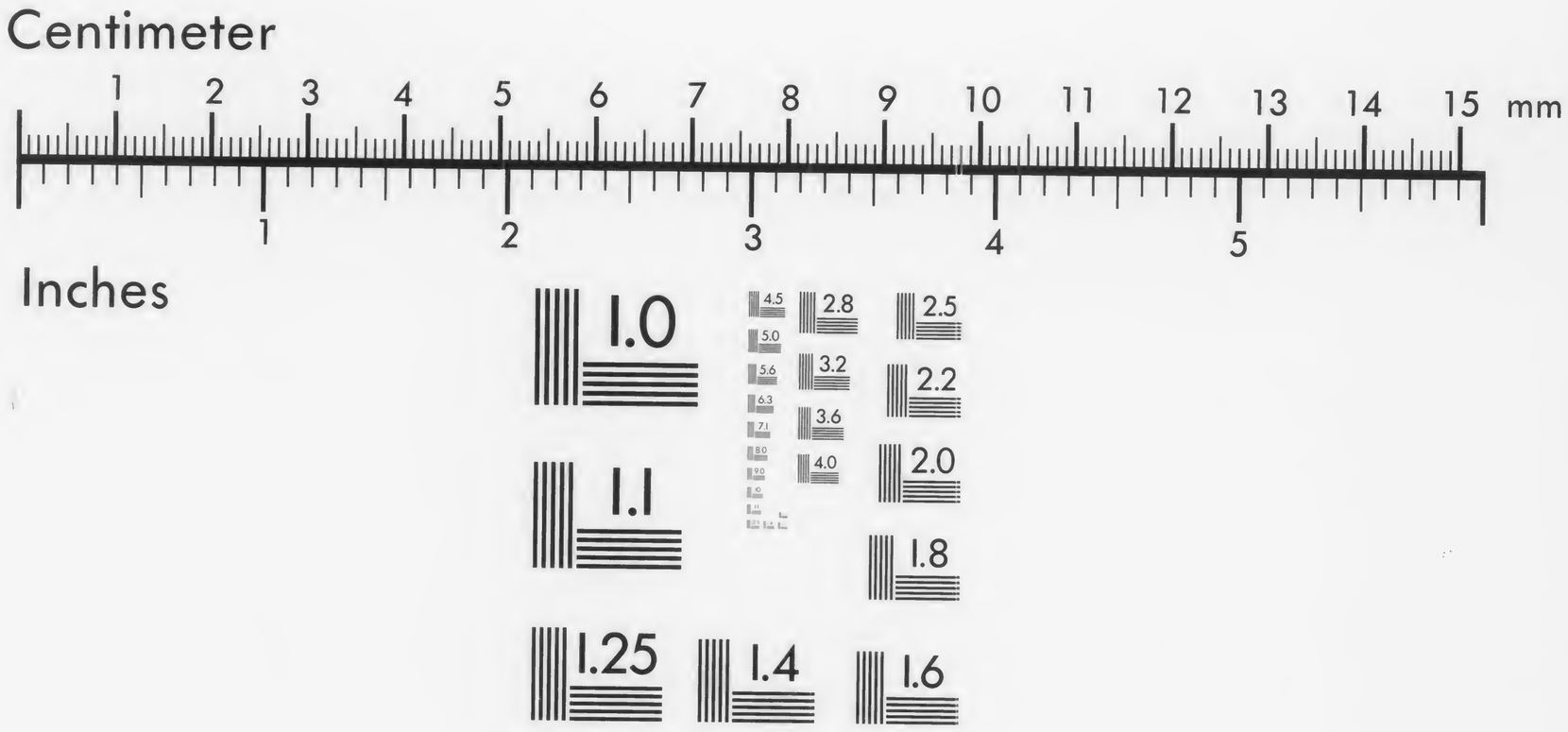

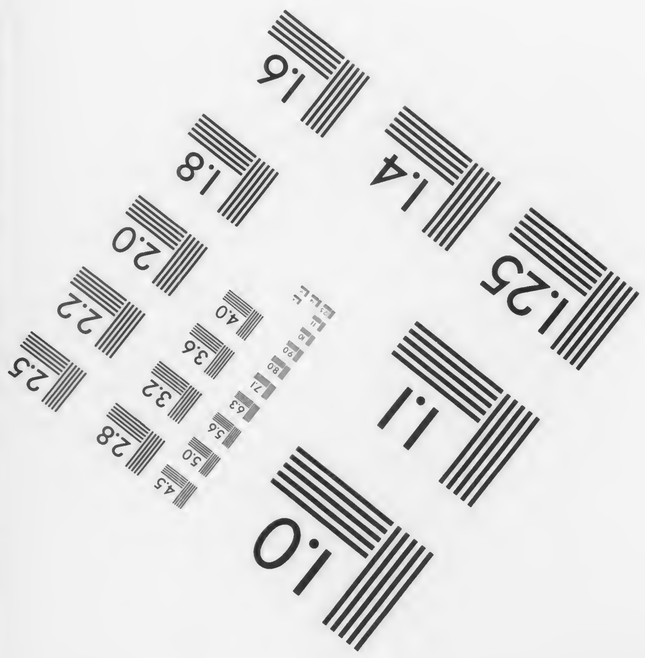

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

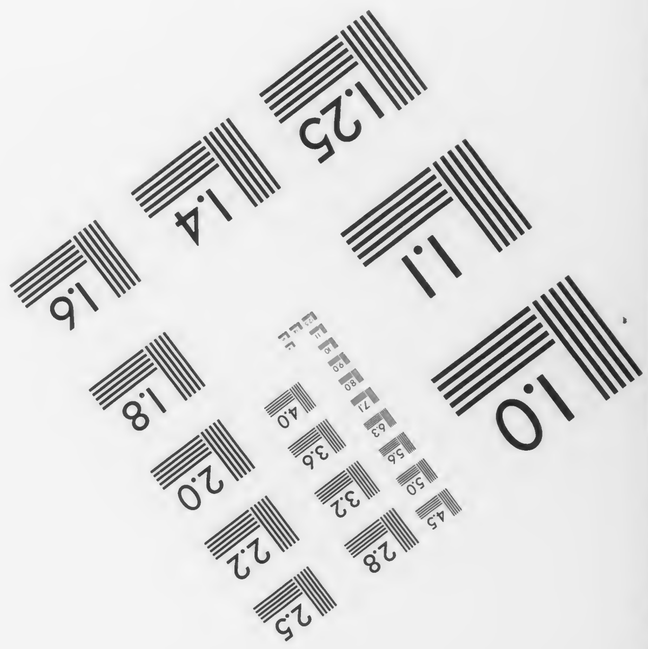

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Los Angeles, University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred t o the History Division of the UCLA B iomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

pdf.tarikhema.org

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 72

(Richter-Bernburg No. 189)

Author: Anonymous

Title: Toḥfato s-solṭān

Scribe's collection in four sections: nos. II-IV non-medical, not catalogued in Richter-Bernburg: II. Nūshāfrīn va-Gowhartāj; III. Majmūᶜä-ye tarassol; IV. Robāᶜīyāt-e abū Saᶜīd-e abū l-Khair.

181 fols., 173 x 105 mm

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

Coll. 1117
Ms. 72

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

CLU-M

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسم الله الرحمن الرحیم

این مختصر در باه منفعط از کتب طب مشتمل بر خمسه فصل در بیان
وصف حمام و اطباء و بیان جنس افلاطیمن و ادویه مطبوخ و لغواط و حاجتوس
و اطباء اسلام چون محمد زکریا و جنس این اشخاص و غیرهم رحمه الله علیهم
که نوشته بودند جمع و فهرس نمودم و بهار است و چه در این
هوا معتدل بود جنس که مزاج بدن را افزونی و حرارت غریزی قوی
و رطوبات غریزی و افزونی دارد از افراد مجموعه بدن را کثرتی پرسیده
و جلیسان کرم و رسیدان سرد که بدن مثانی شده باشد بکار

بهار ارجاع

بهار ارجاع احتراز واجب و بر دو مهر است که بدن گرمی دارد
که جماع نکند و الجمله هر که جماع دفعی کند که زن آبستن باشد
و در اعضا تسخین علی شود و معده ضعیف و هضم نباشد و در بدن
کرده که دهد از خشت زن و بهار گرما به رفتن نشاید که در هم
و قتها افراطی واقع شود که برنگاید کشید و معاصل ضعیف
گردانه و قوت را ساقط کند و اعضا شاق گرانه و حرارت
غریزی کم کند و بیوست مزاج احداث کند و دانش معده بکلی ببرد
و طعام تمام هضم نشود و کونه روی سه برد و خشنه گرانه و ترک
برانه ام ئت گرانه و هوس ظاهر و باطن را زیره گرانه
و موی سر برد و علت کرده و در دهها احداث کند و در
امتلاء تقیح و قرقره پیدا کند و هم و نیج بود به انکه همچنان که افراط امتلاء
مضرات ترک ضعف سرد که بدن مثانی شده باشد هم نشان دارد
از درد زانو و درد ساقین و گرانی اعضا و حرارت مزاج

وقطع نمایند واوصاع مضلی دماده بود واهمال نکنند واگر بسبب خلط که در
معده بسیار کند وفرو نتواند به که ازده چیز احتراز کند بلغم
واشتن بسیار پیاله فرشتن بسیار رودبرن ازجوی رحکیدن
گشتن بتابستان حمام گرم نهادن ازمیوه‌ای بسیار ازآب
خوشن بسیار ازافلوکون ودنبه ازخفتن بسیار کرفتن ازرنگ
نشستن ازجمع کون برچیزی سرد ازشادی وخوضاف
وچیزهای کرم وخشک ومیوهای سرد وتر وجوبات که مبدل بیوست دارد
زیرا که اغذیهٔ مذکور دربدن بسیار کشترنمی دود وفور حرارت وداسیس بلغم
دان است که صاحب جلاء الاذهان درکتاب خود آورده است بدانکس
که بسبب اودویها دیگر خلط کرده اگر درحین معالجه احتراز نکند دش او ضعف نزدیک
دربدن بود آنچه بکفرح مادالعسل یا انزکه موسهائی تناول کند که او
درتقویت دل بعد ازحین معالجه اثری عظیم دارد وبعضی دربدن بلغم
نماید کشتنی بسیار آزرد وبغیر ازین که دل را بضعف نزدیک

ذکر مقدمه که معرفت آن دربن علم ناگزیر است بدانکه
وقت باصحت مزاج انسان وعضال نکند درحرارات وحرکات حاصل نشود
زیرا که بعد ازانکه خلط مادهٔ انرا مستحیل نشود وصورت خود را جمع نکند
وصورت نبندد وقوت وکثرت وغلظ درقوی نبود مزاج اعتدال
مزاج انسان وعدم اعتدال مزاج او بسبب اعتدال
مزاج اعضاء رئیسه وغیر رئیسه وعدم اعتدال مزاج او بسبب
دیگر اعضاء قوهٔ حس وحرکت دارد وشرح این آنکه انرا
رگها پخته حاصل نشود ازدل اثر وبسبب آن نشود اثر این حرارت غریزی
وحرارتی غریزی نفس را جمع کرداند وتنفس کند باد بیرون آورده
نکند که ابزار رگهای سالم حاصل نشود وبسبب آن نشود مادهٔ
غذا باو بیرسد ودل را تحلل بسیار رسد که پس هرگاه که یکی از اعضاء رئیسه را
فسادی مثل سوء المزاج وغیره عارض شود نخست ازهمه ضعف حادث
شود وفعل او تمام نکند چنانکه باقی اعضاء باصحت ومرض در اکثر

که سبب قبض میشود الشنبلید با برودت و جرارت ملطف
لین پس از سبب قبض میشود الشنبلید و زلال لین بعد منش
لین بعد که منی غلیظ بعد علاجش حمام رفتن و اغذیهای مرطب
منک جوجه پسیها و شیرابها خصوص دانهای لین شامل کنه و آبتر
از کیس عظیم سرد دارد و اگر سبب برودت الشنبلید منی باشد
علاجش لین بعد که منی بشوانی پرورش یابد علاجش بخرهای گرم
پاشه کردمنک بکباب پرورده و معجونهای گرم منی زیادت
کنه و اگر سبب حرارت الشنبلید منی باشد علاجش لین بعد
که منی غلیظ بعد و بسیار نیز لیکن علاجش بخرهای بعد که کثرت حرارت
کنه منک بخ گوزک و شلغم تازه و خرفه و کاهو تازه و انگور لیکن
و اگر سبب رطوبت الشنبلید منی باشد علاجش آنست که منی رقیق بعد
علاجش نادویهای خشک و غرغرهای بارشف بعد منک فلفلهای
خشک و انگبه و مای خشک و غیر لین و بیاسکون منی

افعال تابع رئیسه باشد و بر لکه نقصان باه و قلت آن از قلت
منی باشد یا از لکه بعضی از اعضای رئیسه از صحت اعتدال خارج شود پس از
از قلت منی باشد از لکه بخرهای نوان کردکه لین مخصر است شمل آن
از اغذیه دادویه و معاجین که در باه نادت کنه و اگر از فساد بخصر
از اعضای رئیسه بعد از لکه بخرهای نوان کردکه اصلاح لکه کنه
و بکار صحت نیاید و اسباب ضعف باه بالست ضعف شهوه بعد
باشد استرخای آلت ضعف شهوه باشد همیک ضعف بران آلت
و قلت غیر از لکه علاجش لین بود که بران نیاید و ضعف باشه
و لکه زرد کرد و علاجش شهوت بران و بزیادت از اغذیه
و اصلاح معده و کثرت خوراک و اسایش و استعمال نرک بهای لکون
و استعمال دوهای خوش لکون و مشغول بهود و حرارت شهوت
و باس قلت منی و نقصان آن باشه علاجش بعد
که منی در وقت خروج انزک باشه علاجش ان بعد که نطفه کنه

سبب قلت

و بایست سکون بنی و غلیظ کثیف باشد و علامتش آنست که بینی
فشار داده غلیظ بیرون آید و بهای گرم مشابه مجنون
و رعونت و فلاسفه را مثال کند و بایست ترک مجامعت و نسیان
نفس و قلت اشتغال طبیعت بتوانه بنی بود و علامتش
این بود که مرد را ترک جماع کند و طراوت شهوت را
مثل جوانان دیگر نباشد کبود و خوش رنگ و غرانی نظر کند
و اشتهای سوداوی و مزه حلق و اورده باشد نافع بود
و بایست ورع و تقوی باشد بایست که مفعول مجنون
بایست نگاه دارد که مبادا قصد مشتهر نشود خصوصا که
بیشتر از ان دفع اتفاق افتاده باشد هر وقت که قصد جماع
کند نفس او را از کار بیفتد و
بیند که این معنی باعث دیگر معاودت کند مثال آنکه

بحال مرد که او را جاری کرده باشند و در زنش بر جماع قصد است
علامات آنچه ها نوعا از تفحص میدانند علامتش آنست بود که این نوع هم
خاطر پر فکر کند و نسخه بجهت دفع سحر بر سینه بالش نوعی از دری بر خرد
بایست حرارت غلیظ بود و علامتش آنست که خفقان و تشنگی باشد
و این علامت بیشتر در قسم نهایی منفوث غلیظ و بعد بمزاج دیگران
نزدیک شود بایست قلت نفخ بود در اسافل بدن علامتش
آنست که نفخ قوی بود و اعطاهم تشنگی دارد و نافع نفخ
اگرچه بسیار بود و انتشار بقعر باطن نشده باشد که وقتها هم
خیر بود بایست قلت نفخ بسبب عدم حرارت بود علامتش آنست که در جماع
کردن کند و اگر از طعام از معده و دیر از حرکات بدنی استمناء او در
کرم انتشار حاصل شود علامتش استمناء بود و اگر قلت نفخ و
بسبب عدم رطوبت باشد علامتش آنست که در عقب کار
و شرب بسیار بود علامتش رطوبت متناول منفی بود مثال علامت

tarikhema.org

دلخواه و شیره بافهری و از جنس داروهای معتدل و بهتر آن
اعصاب قوت بود مثل خالج علاجش این بود که مزه سازد بود و قبض
سهل الخروج باشد که قوت منتشر شود و از سر قوت متعلق
دور کند ضعیف نبود و از آنکه بوی خوش باشد و بسیار نرم بود پس اگر
این معنی باشد قوت تر بود و بسیار شنیده باشند اثر علیج
نیز همچنین هر کدام منافع بیابد. الجمله علاج جنس علاج فالج بود
حقنهائی که اعصاب کرم کند و مسوحات و محللات استعمال کنند
حالیا این فصل بر سبیل اختصار است بسبب ضعف و معالجات آن
که باشد فقط از دست باید بمطاعم و مشارب و جس باضت
حاصل شود به غذاها و نوشیدنیهای خوش از داروها بود
از بهر آنکه دارو اگرچه منی غذا به لفظ آورده اما منفعت او
نیز نسبت فاعلی باشد و منفعت غذا مانند آب
پس واجب شد اول بمطاعم و مشارب نرمی معلوم کنیم بعد از آن مخلوط کنیم

و دلالت آب که غذائی و دارویی که جهت باه سنه سه صفت دارد
جمع باشد یکی آنکه مولد منی غلیظ بود دوم آنکه کثیر الغذا بود
سیم آنکه معتدل باشد در حرارت و رطوبت طبعش ملایم
طبع نیز بود پس این سه صفت در یک غذا یابند از جمع باشد
موصوف از آن حاصل شود و نزدیک حاذق هر سه در یک غذا
یابد و جمع نباشد لاجرم آب که از دو چیز است یکی آنکه در هر سه صفت
جمع است از بهر آنکه در دوری غذائیه بسیار است و منفتح و مولد ریاح
و طبعش ملایم طبع نیز است و همچنین زرده تخم مرغ هم بر این
منوال جمع اوصاف نشئه است و دیگر بیضه مستجمع و صفات آن
از اوصاف نشئه است طبع او گرم و تر است و در دوری ریاح
منفتح بسیار است لاکثیر الغذا است بین سبب فاعل آن
در فعل مطلوب پس لابد است که چیزی که کثیر الغذا بود بمشارکت
بره و گوشت گوساله و امثال این اضافت کنیم فعلش تمام شود

در سخن شنعم دکر در امثال لغت پس هر که خواهد بر کیفیت
صحبت لغت پارسی واقف گردد و دستور سازد
در لغت مقالات رود بعد از آنکه طابع او در تحقیق و دانستن
که لغت صحیح است
بر آنکه لغت فصیح شمرد بر سه حرف است

در صفت اوده‌های مفرده و ناکار کننده را باء

در روغن‌های مفرده ناکار کننده باه
در غراء

مفرده ناکار کننده باه
در صفت اوده‌های مفرده

دلغ انبت دارفنفل دارچینی دزنفل دزنجبیل دحوزبوا
دخولنجان دعاقرقرحا دفلفل سپید دسیاه دقسط شیرین دمصطکی
دعرق دفتکاد دحب القلم دحب فلفل دلوزبان دمغز بادام
دمغز کردکان دخشخاش دانها دکنجد مقشر دشنگنین دتخم انجره
درغوان دکبابه دشقاقل دلسان العصافیر حضر المغلب
کرده مستعمل دناف لغت دبیه لغت دبن دنف لغت دنمکلغت

دلسه سه تخم بازرنجم کورد تخم اسپست دتخم شنعم دتخم لرز عوطرد
پوست انبج دمازریون دمغز تخم خربزه دتخم خیرو خیره دحاوشیر د
سکنجبین دحلتیت طبرزد سعد دمشک دعنبر دتخم بلیون دخندقونیا
دخشک دفرفه دبهمن دنوشادر بین دمصطکی دسورنجان دفرفیون
درهر یک دانه شش دیه سوسمار دحب محلب دمغز سنه دمغز فندق
دکندر دآبا که آهن نافته درلغت او آهسته نهاده دحب الخضر
هر دو مغزها کنجد دکشنیز دامثال لغت
درصفت روغنهای
مفرده نادر کننده درباه روغن نرگس روغن یاسمین سنبله دروغن
نرگس روغن بادرنج روغن بلسان روغن زنبق روغن بادام شیرین
روغن بابونه روغن انیسون روغن قسط روغن حب الملوک روغن شیرین
روغن بادرنج که آن روغن زنبق است که کنبه شده روغن زنبق
مفعول روغن تخم دامثال لغت
درصفت عرقها
مفرده ناکار کننده درباه بادام شیرین دخرما تخم بلیون تر

در زرده خایه نیمرشت و صنعت نیمرشت آنست که در روغن کنجد آب
جوشانیده باشد و در او ادرار زرد و صعتر بار بشارد و بپزند چنانکه
نیمرشت بعد و اگر پاوشت همچنان در او ادرار زرد و صعتر بار بشارد
و بپزند لقمه که نیمرشت بعد و صاحب منهاج چنین آورده است صفت
نیمرشت آنست که بگذارند که روغن کنجد چرچیتاره و شلغم
و بار خصوص کرنب در او بشکنند کنجد بشکنند و کنز بریان کنند و بکوبند
و بیاکرده و با فلفل خشک دانه و خایه خردس و کنز بشتره و با هاری
بریان کنند کرم پس از آنکه سرد شود و کبوتر بچه فربه و بریان کنند
یکه بمکس مغز کبوتر بچه معتدل باشد و بریان خشک و بشتاره و کوفته
کنجد خایه اردک بسط و مرغ فربه و ماهی طرخ و مرغهای آبی
و خایه خردس و مغز شتر بره و شکر طرزد و خایه و شراب انزم
و مغز بن و مغز جلغوزه و کرکان تازه و فستق اگر چه لبس متعارف

در حرف آلف در ادویهٔ مفرده گفته شد و اینجا هم نیز مرطوب است
مرکب گفته شد در غرغره و شسته بر مرکبات گفته
و باه که در باه باک کند بگیرد و بکوبد و با فلفل و بار شنبه با
شیرتازه بپزد چنانکه قهوه شود و بمالد با ادویان شیر بزرد
و لبه انگلس بکوبد و با فلفل و بار بک کوبیده با محبط شود پس پرده
تخم مرغ بران اندازد و مجموع در بار کبه در روغن بنفشه مقلو
بر سر آتش بزرد و چنان بکند که بسوزد و با همچنان اندازد
بعد چنین خرد کرده دار چینی و نمک بمقدور سوده بر سر آتش بنشاند
و مالی کند و لکر روغن بنفشه با نیم روغن کنجد با روغن گاو بریان
و این خایه در این باب بغایت نافع است و روغن لکر از خایه بکند
بنشاند تا مارچوبه که آن اهلیون است بکوبد و لبه انگلس بکوبد
و به بزرد چنانکه قهوه شود و لبه انگلس بکوبد پس بنشاند تا
سرد شود تخم مرغ را سه عدد بران اندازد و قدری به بسط و به

tarikhema.org

مرغ آبی بلنس افکنه و انگاه بروغن زنت مغسول بریان کنه نرمان
کبوتر نسبک دزد و کبر و قمری و ارجنی و خرلنجان کوفته ملمکن
با نمک مغفور بنم و اگر هات نشد با حضی الثعلب و حصکاد
بهم سوده بران بنه و نمادل کنه که درین باب بقیاس تجربه
اسفیداج مقوی باه بکیر و فروج که بنجو و لرمیاد با فلفل
سنبس کهم بنه و از انکبنه و شکم او پاک کنه و لبو بنه
و قمری نخود و پیاز بریان کنه و خوبه و دکبر باران نخود و پیاز
فروج با هم بکوبه و شکم فروج را انلس پر کنه و بپزد و در
مراز دو به پزد و نمکش از نمک مغفور کنه و اگر هات نشود
نمکی نگر که در صفحه نابکه کنه و در هر آشی که خوبه
این مثقل سازد نه بایه که نمک مغفور نه نمک تر که در
وحشیه پزد خرد کرد و ارجنی و رنجک کوفته بران افشانه
دکرده نان که از نمک خمیر مایه و نه باشه در کاسه نهبه

و فروج بریان

و فروج بریان نهبه و با کنه با نمکزن از شوره با و در و غن خوشبه
پس نمادل کنه که لغت نکونه در بن باب دکر اسفیداج
که از ماه نمناک کنه بکیرد و نوشادر بره قرنفه و با اسفیداج بسرد
نخود و پیاز بریان اضافت کنه و قمری خرلنجان و رنج همچنان در
ابراز د و چه عدد زرد و نخم مرغ بران افکنه و مرارهای کرم
مطرّ کعلنه و نمکش از نمک مغفور بنم فرو کرد و نمادل
کنه قلیه که فوت باه نمناک کنه بکیرد پیاز بریان کنه بره
دنبکار د خرد کنه و بروغن زنت یا روغن کاد بریان کنه بره
انلس کنونه و چیزهای قلیه چنانکه مشهور مردمی نام برنیاورده باشه
انقدار که خلط پس ابزا نکنه و دک کنه و انزام ابزام چرا نکنه
و بروغن و پیاز بریان کنه بره انلس نو پیاز و نخود و شنبه هم نوشه
بمقدار حاجت بلنس ابزد و قمری را در انکنه بپزد نادر انس نکنه
نرد و چهرا که عدد بره ازان بکیرام و ارجنی و خرلنجان بنج و زم دان

tarikhema.org

پنج گلبرم تخم دلو با و فلفل نیم نصف کنند و نمک به نیم
لیمو انگبین بکوبند و انگبین آب خرد از نیم یک پاره بگیرند و خورش شهری را
خرد و فدری مسه لط و پیه بزی آب دوشت در آن اندازند
و نمک به نیم و نا هر سه کوفته بران افشانند
و نا فل کنند که در بان نفت نافی است غذای دیگر پزند
زرده تخم مرغ نیم پخته که در حرف سیم از فصل سیم گفته شد و نمک
سفوف بران افشانند و اگر دوغان لیمو غذا که نبات خورش است
انگاه مفوی ماه یکبار دوشنبه و خرد و مار سنبه
بگیرند و در سه من مری دو انار بریزند و فدری عسل و دارچینی کوفته بران
افشانند و سر گلن هوشانا بگیرند تخم نوشدارو زن غذای سیار
خورند و او مال کنند که نفت نخجیر است نوعی دیگر مفوی
نخجیر یکبرد که مز خاکی قریه و فدری تخم دانه و او یا دو انار را
نیک بکوبند و با یا رسنبه خورد کنند و فدری سه من ماه فروردین

به پزند و مهرانگوه و با و نرخوش نیم و نمکش استعور با نمک دانگر
با فلفل و خصی الغلب و فقط کاوهم سوده و نمک در نخجیر هم
کوفته بران افشانند و در سر گلن کنند نان سفید که آب خشخاش
نمک داشته باشد نهند تا آب را فرو برد و بر انگبین را بالای فرج
نخجیر دانگر نخجیر یا چیزی دانه باشد و یکساعت
بخیسند و بر انگبین نشر ایغلط باشد غذای دیگر
بگیرند تخم کاهلیون و خورد کنند و به پزند و بمقدار کف آب
در دی کنند و به پزند و بر ان برزغم کاو بریان کنند و دانه
زرده تخم مرغ بردی افکنند و بر ان خشخاش و نمک مستقور خوش کنند
و نا دل نمایند غذای دیگر یکبرد ماهی تازه و برزغم گوسفند بریان
کنند و با یار یکوش کم انار یا ترخوانه و با نان میده
نظر نا دل کنند که آب لغت را نیک کند و در حین معجونی
عجیب پیدا شود غذای دیگر بستانه خایه ماهی تازه بمقدار

pdf.tarikhema.org

ی مثقال و بروغن گلقند بران کنه بعد از ان نخ عه در زره
تخم مرغ بران شکنه، نیمرش کنه که آنکه نمک مستقور خورش
کنه و بانان قطر ثادل کنه که درین مثقال مکو بود
غذا آلدکه بستانه زرده تخم مرغ و نمک مستقور خورش کنه
انکه مقدار پنج گرم شیرخ بقیمه بکنه و بروغن کاو بریان کنه
پس ازان زرده تخم مرغ بردی افکنه، نیمرش کنه و بانان مبرده
قطر ثادل کنه و مقدار صد درم شیرخ کاو بر سر تخم
خورده و بعد از پنج ساعت در خورد فوتاخ بیمه غذا دیگر
بستانه زرده خایه بلط، شش غذد و نمک مستقور خورش کنه
و پنج گرم گوشت بقیمه بکنه و بروغن کوسفنه بریان کنه و زرده خایه
بلط بران ریزد پس مقدار چهل درم قند سفید کوفته بران
ریزد و چیزانکه توانه بخورد و چیزانکه خواهد مانند نانه
چنانکه هیچ ضرری باعضاء رئیسه نرسد و اگر عوض زرده خایه بلط

بخیه

زرده تخم مرغ بستانه لیکن مغز و آن زایل کنه و بجای
که می مغز او قوت دهد نانه گوشت بره و بنگ کشیده و بکوبد
خشخش تخه تر و در پش نهد بهم شیرخ کند و گوشت بران افکنه
تا بریان نرود و بعد ازان قدری نمک مستقور، انگبین پاشیده
بران بشکه بخورد و کرده را قوی کنه و بر بنی مقواه و نشاط
زایل کنه و چیزانکه خلط صاع تولد کند نانه نطفه فربه پدید
خانگ فربه، بکبوتر بچه فربه و بکشه و پیه در شکم رها کنه
پس بستانه گندم میده قطر ش مقدار کف نانه خورد و انرا در
تابه تر به کنه و بنیر کاو تازه بران زده چنانکه تر شود و جزء هر یک
مقدار شش مثقال خورد و بگیرد با چهل مثقال قند سفید کوفته و درم
خشخاش سفید دو درم زعفران خورد بسابه و بردی افشانه
و بعد ازان لط بادام نمک مستقور خورش کنه پس تابه را در تنور
نهد و دمی بر بالای تابه پاره بزند چنانکه رسمست بریان کنند

tarikhema.org

لکنه تخم خراب الغبار رکنه نوانه خورد بخورد جوراب آنکه دکمه در ماه رنجانه کنه بگرد
نان رخانی سفیده دانرا با شیر تازه که شکر در آن کراحه باشد نه دهند از بخور
هیزی تر کنه دانرا در نابه کنه و در تنور بر و در سر آن بطری خربزه با خود چهار
خربزه با کمی تخم کدو پر آن آورد و در شادل کنه
که مجامعت را قوه دهد و منی را بغزاند و قضیب را حکم دارد
بگرطلای عسل و بگرطلاب چهار سفیده دهر دو را در پاتیله کنه و بهش بزند
تا منعقد آید پس یک هشته هر روز سی درم شادل کنه که در بن باب
مجرب است و اگر آب چهار یکمن بدوشاب
و اگر کاو سرخ بی شبهه آب دو رطل وزن بنهاد و صد درم گل سفید
سفیده یک کدو دران حل کنه و هر با هم بدهد سی درم بیاشامد یکمن انگبین
سفیده بیاشامد کباب سازد که مزاج انسان را نیکو
گرم بنهاد سفیده هر با هم بدهد یک شبانه روز تا دو درم دینم دارچینی
کوفته بران افشانده درین مختصر هر جا که گوید مراد دارچینی است
نه دارچینی دانرا بیاشامد پیش از غذا و غذا کباب بخشد چنانکه

دگر روز شادل کنه و بهمان شراب خوش و بی صرف کنه و همچنین تا
یکهفته بدین جمله کار بندد و همه عمر هیچ گه حاجت بنفشه و اگر نبود
مجامعت نیاکنه در عطای سیصد بنفشه . بگیرد تخم سفیده
و در آب خرب نهاده بدهد بهمان پوست از وی بردارد و بردارد
کار بریان کنه چنانکه بسوزد و بهمان خورد بگوید و حوض حمام
که تخم بو و مغز خلنجوزه تازه بادی کنه پس حوض حمام همه عسل صاف
بر سر آن کنه و کفچه بزنه تا آمیخته شود و تواند اندر پس هر دو در بهمان
طعام در شبانگاه مقدار ده درم بکار بردد و هر چه خواهد که بغوطه اندر رود
و قوت مجامعت زیاد کنه بگیرد تخم سفیده دانرا بگوید مقدار چهل
مثقال ازان در پاتیله کنه و یکمن شیر تازه بر سر آن کنه و چهل مثقال
قند سفید و چهل مثقال زعفران کار بر سر آن کنه و کفچه بزنه تا آنکه بگفد
و احتیاط کنه تا نسوزد که قوتش بباد شود پس سرد کنه و در ظرف بگیرد
و هر روز پیش از طعام و بهمان از طعام هر نوبت مقدار ده درم بخورد
که کرده را قوی کنه و منی را بفزاید و نشاط آرد و بستانه

tarikhema.org

کر چیه نکه خواهر ابزار تشه و در سبوی نکنه و در بوری نهه که سخت تر باشه
و نمک را کنه پس دیگر روز بر دارد و غسل صافی انمودار که نرم باشه پوشه بر سر
لنس کنه و در پایله کنه و بانش بزم بیزد تا بوام آید بعد بنگس و قالیه
و جوز بوا و قرفه و خولنجان از هر یک قدری کوفته بیخته در جوش اخیر آن
افشانه دهم بزنه تا امیخته گهه و فرو کرده در ظرف چینی دهانش کنه
بگشه سر ظرف بسته دار و لعبه ازان بگیره بوقت حاجت پنج درم یا
استعمال کنه و بقیه را بر همین شغل نگاه دارد که غذائیکه مرطوب در باه
باک کنه طاهی تر از اجزا خصوص که ماخر ما و خشخاش خسته باشه
و اسفیدباج و فلفل و هر سه ها و تخم کرفس و تخم کرفس و قاقله
بابونه و تخم و بیخ هاشه و امثال لنس بسنه زرده تخم مرغ و دو برابر
زنه وان مقدار که رزده بعد ربع لنس شکر اضافه کنه و نیم ترش کنه
و بگیرم بمکستقور بران افشانه و در تخته بگیرم و جوز بوا بگیرم
کوفته و بیخته بران پاشیده شاد کن تا
و کیفیت انعمال

و کیفیت انعمال بگیرد طلک وات تا ریسه خمیر مطلک بخشنه تا غلیظ شود و هر مقدار
دو درم بگیرد انچه بگیرد در پنجم آب بیزد تا وات آید بگیرد
در پنجم آب بیزد تا بار خوراک لیه و فرو کرده و پیاله و هر یکم درم تا طین
انچه بگیرد تخم عسل شهد بر سر لنس کنه و آنچه بر سر ابزد و دار چینی و قرنفل
خولنجان و سنبل ابر هر یک بگیرم رعنوان شاخ بیم ارم همه بمکوفته در حره
نیمه برد و در دیگر ابزار نیمه دیگر بخشنه تا بقوام آید شربتی ده درم پس از غذا
دلبر از غذا نیز بسا بخورد و شیخ عبد الرحمن در اسرار الکفاح اورده
که انچه تجربه کرده ایم از اغذیه که پرکنس نفاخ سهل دیر هضم باشد
نفاخ مغیه است که تخم جرجیر به دانه ری بمکستقور بسرشته
نیمرشت قدری بیاشامند و جامع کنات اورده است که بسنه یکمهار بمکستقور
یازده دانه کرفس بسنه بگیرد و سه درم تخم انچه بسنه دیگر بگیرد
و بر سر شرف بیاشامند و بگیرد و بمالد کنه و در دارد تا که مقوی
باه است به ازین نیز گفته اند بگیرد خورد شهی حوان در زمان بهار
بگیرد بسنه و انچه از شکمش بیرون اید از نکه شکم دیر پا کنه و در سایه

ساده هر خشک شود بهداران ازا بکوبند با سنجوان همگی نگاه دارند و در وقت حاجت قدری ازان با شربتی کاو زبان یا شاه اسپرغم یا عنبر بیشتر
اما انچه بقراطیس گفته است که گیرد شربتی کاو زبان یکدرهم و تخم خیار تخم
یکدرهم و تخم خربزه تخم کدو تخم هندوانه هر یکدرهم و تخم خرفه تخم
یکدرهم و تخم خرفه تخم کاهو

tarikhema.org

حبّ مقوی ماه بسنه مغز دانهٔ کنجد سیاه بسه نهرات دشقاقل مصری
و تخم پارسیه دکن خرما از هر یک بسازد هر یک بمقدار نخودی همه را
حب کند بشیر درآب جوشانده حل کند دو بار خورند غذای نیک دهد
منفعه اش مقوی ماه بسنه مغز دانهٔ کنجد تر که در روغن بادام همچنان کرده
بسنه سی عدد دو بادام کنند تا بسنه از روغن شود و همچنان بادام کوفته بسنه
کند قدری فرنفل و فلفل و پوست کوفته دیگ بران بسنه و بسنه نبات
و جسارزد هر یک مقدار رفته قدری از آن شادان کند و بدهد
حی معده کند سودمند بسنه دواء الکنک که در این باب مفصل شود
منفعه اش بکر دچک خشک بکوبد و بیزد و از این آرد بسنه آبهٔ
در روغن سائیدن در برابر افتاب تا سه چهار روز بعد از آن هم مثقال
از این بسنه و چهار مثقال و نیم نبات مصری هم مثقال و
عاقرقرحا یکمثقال همه را بکوبد و بیزد و با عسل و نخل بر آرد بسنه
شربتی حر مثقال با شربت بابونه یا آب بیدمشک یا شاهتره
که کرده مقوی را فزونی کند دل و باه را قوت دهد و منی را بیفزاید

و نصف ساعی کند پیر را مقوی سینه و مقوی قلب و مقوی جگر و کلیه و
و مقوی طحال و مقوی اعضا و مقوی جنوبی و مقوی معده و کبد و
و مقوی طحال و مقوی الزام دکنجه مقشر از هر یک چهار مثقال مغز نارجیل و حصر العبد از
هر یک شش مثقال خشخاش سفید سه درم و خولنجان سه مثقال دارچینی و شقاقل مصری
و بهمن سرخ از هر یک چهار مثقال کادهان پنج درم لسان العصافیر سه درم مغز دانهٔ کنجد
هشت مثقال نصف کادهنک کرده سه مثقال و بزرگان سه مثقال پنج بابونه چهار مثقال
فلفل پنج درم حب الملوک چهار مثقال زنجبیل و قرنفل و بسباسه و دارچینی
از هر یک سه درم مغز اسپرک چهار مثقال مشک نیم مثقال عود خام سه درم زعفران
سه درم و مصطکی حوصله مثقال مروارید شش دانه نیم درم لعل حک درم با روغن گاو مثقال
زرجمهور حک مثقال نقره محلول سه مثقال قند سفید یکمن داکر لعسل کند روغن بیرون نیاید
شود و اکر جزد اعظم خواهی مثقال اضافه کند و شربتی یکمثقال با حک
مثقال شاهتره و غرا کبک بجوشاب مناسب بابه جوارش مقوی بوده
مجرب است و دیباچه بنظر است شقاقل مصری سه درم بهمن سرخ سه درم
بهمن سفید سه درم بزرگان سه درم قرنفل از دو سه درم زنجبیل
سه درم بسباسه سه درم حصر العبد پنج درم کبابه دو درم خولنجان

دل العصفر دقاقله دکنار دجفار دسنبل الطیب فرنجمشک دهارمشک ازهرب
سه درم دنشاکاخشک کهربخ درم میربا بترنجبین ارم سعه کوبیده نوزده درم رنجبل شسته درم
هلیله زرد غوالی ازهرب پنجدرم دفرنفل دمصطکی دساذج دمنهری ازهرب شسته درم
عنبرا شهب نیم درم دمشک نیم کرم مرواریه ناسعه شسته درم لعل کهربم دنیم یاقوت زرد
یک درم بسه دکهربا ازهرب چهار درم زرجلول دنقره محلول ازهرب شسته درم خرد
اعظم بی مثقال خشخاش سنبه ده درم زرد غم بادام ده درم خشه سنبه نیم درم داکر
باعسل سازد بمکوتر سپید تربتی بمثقال دنیم اسعبیاج خرد کنه نفوظ
عظیم پیه آهو بگیرد مغز دماغ لنجشک هروقت لنکه کشکنه دانرا درسایه خشک کنند
بهرازان بکوبد یک درم ازان بگیرد داب خشک نیم بگیرد ده درم دهان
بیامیزد دانرا درکتیرا شراب یکجا نی زبرد دپیاشه نفوظ عظیم پیرا
کشنه چنانکه وقت بخسبد که فردا شنبه بگیرد سرخفتن الوکنه لنکه شکنا
نوزد بگیرد خشک مربسه درم چنانکه ذکر رفت دانرا درکاسه شیر
حل کنند که دران انه کی زنجبی خرد نبه باشد دپیاشه معجون لوزیا

انمعجون لاهت خاصیت نفوذ اسخن کنی دادعیه رانکند دعصبات دماغ
قوت دهد دشهوت باه نیکند دلفوظ بسیار آرد دچشمی مرد دزن نیکند
دوجع نقرس عظیم میرا کند چنانکه تفت همه تمام نخورند لیه بگیرد دمرد ابه
ناسعه شسته دبسه ازهرب چهار مثقال انیسون دنیم سعه ازهرب چهار درم کاکنج
داصل السلاب ازهرب یکمثقال فتاح اذخر دسعه دکزبار ازهرب نیم درم
سنبله دواربخ دواسارون دمصطکی ازهرب نیم مثقال ضمغ عربی دکتیرا
ازهرب چهار دانک مجموع کوفته دبیخته بوزن نیم عسل صافی معجون سازند
درظرفی انکنند دبهنگام خواب دردفت مدت یکمثقال تا نیم درم
بشیر تا تا پیاشه دا کرفرد بر دشاه دکاسه شیر تازه ده درم شکر
مقدار پیاشه حوارش ازعوا منفعت کند کرده دشب دمعه بلاخور
کند دبنیم بلا دفع تبه دوی دهان راخوش کند دانرا دهان بار
دباکهای موذی شکند دسردی درک ازمثانه پاک کند دشخمه دناکوارها
طعام پیدا دبرانگیزد دمغز راقوی کند دانکرده کبر کوارد

tarikhema.org

دیگر پیر و روغن خیری در روغن برش از هر یک نیم طلی و در خمیر کنند و دار فلفل و زنجبار
عاقرقرحا و دار چینی از هر یک ده درم چنبه پنج درم مجموع کوفته بیخته بران
افزارد و از آب گرم جوشانیده سرشت بالله و چاچی کنند و بوقت حاجت
بر قشط و حوالی لثه و دندان بمالند بالله در الفاظ فعلی عجب پیدا کند
دیگر پیر دسته برسمار و بکزارد و در روغن کنجد بپزند و بهمین یا هندو
و قشط بالله نعوظ را نیک پیدا کند دیگر زهره بیدستر و قشط و حوالی لثه و دندان
و دندان بزدن بالله نیک باشد دیگر پیر و زهره گنجشک بزرد
با روغن بابونه بپزند و بمالند و در روز و شب سه بار دو نیک پیدا کند
با لثه بپزند و در شیشه کند و بوقت حاجت کفش را خیسانند و قشط لثه
بالله و پاسی و زخم دهن را نیک کند و بعضی از اطبا گفته اند که زهره در روغن بابونه
نیک باشد و هر گاه عاقرقرحا بر در روغن کنند و قشط و کرد اگرد لثه
بالله نعوظ تمام حاصل شود و همچنین اگر قطا بین جفت بسازند همچنین
اگر چه پیوسته در روغن بابونه حاصل کنند و بر قشط لثه نعوظ حاصل شود

و سنجیب فربعنه

و سنجیب فربعنه لثه فعل کند لا بفعول اجمت بسازند بسبب قوت حرارت لثه
در حمام بابونه و قشر بیخ انار کس مرو روغن بنفشه را بپزند مرهم کنند دیگر
که حنا بپزند بگذارند و در قشط لثه نعوظ عظیم و رجال پیدا کند مرهمی دیگر که از
الفاظ فعل عظیم پیدا کند پیر و قشط تخم دو درم و پیه گوسفند نیم درم دیگر را
بگذارند و در زیر بگذارند و بر قشط لثه و دیگر و حوالی لثه و دندان همچنان
البسلان و منزای بسیار و در سایه خشک کنند و با روغن بابونه بپزند
بسایند و در شیشه کنند و بوقت حاجت بکفش بابونه بالله موجود و دیگر
که در باه باک کند و او را مجرب بفعول گرداند پیر و زهره بز نر و بیضه ارمنی و سر گبی بپزند
دیگر را بکوبند و با عسل بپزند و بر حشفه و حوالی لثه بالله و قشط حشفه
دیگر پیر و فلفل و دار فلفل و فلفل سفید مساوی جرا گانه بسایند و بیخته
بسرشند و در ظرفی بگذارند که باد نرسد و بوقت حاجت بر قشط لثه
و اگر بر زنی برانند که سخت نشود و همیشه در هر عمل صافی بر سر آن کنند تا نرم شود و
این عمل را بیشتر مجرب است: گرگشاند که چون زهره خورد حشفه

مالیه وخود بلا از مباشرت بازنخواهد گرفت مسوجی دیگر بگیرد و طرات
دل مشغولی دانه مساوی دهر جور را بگیرد و وزن هر دو سر کیس حوض
که اول بار در عمل معین کهنه بخورد داده بشسته بالس اضافت کنند و
بر خصب مالیه که نوشته محرر است در معرف مالیه که استعمال
لثه در آلت حمی معتبر کرده نبات مصری و کتیرا حبی و صافوره از
هر یک درمی کوفته و بیخته بآب بارانه سرشته و خشانده هر بامداد
فلفلی دور سایه خشک کنند پس نوشت صحت یابد از آن در دهان کرده
و آبچه گداخته شود بر خصب مالیه و اگر خلط بر دشمنی باشد بر خصب مالیه که آلت
ناصری نوشته که معمول ما هم بود که پهوش کهنه از خاکستر و نمک بگیرد و را بارانه
خشک و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و صافوره و دارچینی از هر یک مثقال
حبیت سکبج و کاکوره قصوری و مشک از هر یک نیم مثقال و جوز بوا و شکر
طبرزد از هر یک یک مثقال و نیم جمله کوفته و بیخته بآب بارانه سرشته و ماهات
بار روح تا توانم ملالد کنند و در ظرف شیشه کنند و هر روز سه بار بکنند ...

دلبران بر خصب مالیه نهاری و صبر که خشک نوشته و دلبران جماع و چنان
سازد که دارچینی جمع کرده شود و بآبله سر او را بکشاله نهاده و
ناهموار دوا را نیز دلبر حوا یا که آلت جماع ناک کنند بگیرد و زهره
گرگ و انگبین صافی و آب زرنباد بآبله تر هر یک بمثقال فلفلی نوا رفلفلی دوا رچینی
و زنجبیل و صافوره از هر یک بمثقال دارچینی خشک به دبه پزد و زهره
مالیه را بآبله تر و عسل بر سر یکه بگیرد کنند و دارچینی بر سر و بکشانند و در
ظرف شیشه کنند و سر بر بندند تا هر ماه بدو روز و دو شب حاجت فرماید بر خصب
مالیه معمول را آلت عظیم حاصل شود و از آن فائده بر گرفته شیشه دیگر کرد
زهره مرغ سیاه قدری زنجبیل کوده بر آن اضافت کنند و بر خصب مالیه آلت
عظیم بر آنچه معمول و فائل را بیگانه کرده و از خیر متوارثیم دارم و در دهان
گرد و کنار بر خصب مالیه در کار شود و بیگانه کتابه دوا چینی از هر یک نیم درم
با عسل در زنجبیل بدارد و بقوام کنند و بآب دهن بر خصب مالیه فاعل و مفعول را
آلت عظیم حاصل شود و بیگانه کرده کتابه دارچینی در زنجبیل و صافوره همه را

خنثی بوده و دیگر بر تیر و دعا بسته و برای قضیه بفرمان الهی بر وقوف
بیرون آمدن تمام بار بسته و بهمین کیفیت بار عاری میرود تا علی و مفعول آلت را تمام
حاصل نموده دار و یا محجب بگیرد و عاقر قرحا و موضع دهر حرا خنثی بوده و دیگر بر تیر
باعلی در یکجا نموده بسته و وقوف خنثی بکیفیت پیش از علی بر قضیه
و چنین خلعه که حاصل کند قضیه را بهمین صورت عمل کند، بعد از نخودی کهنه باب دان
حاصل کند و بر قضیه که احتیاج بهمین صورت و بفرمان یک ساعت در کار بسته که
نفاث آلت را به دیگر بگیرد و قلقل دوا چنین و سنبل و خولنجان از هر یک جزوی
کوفته بیخته با علی و رنگل پیوسته بسته و بر قضیه دیگر بگیرد و در هر بار بیخته
با روح دقیقی پوره از مغز بگیرد با علی و رنگل پیوسته بسته و بطرف انکنه
کند و وقوف صاحب قضیه و دیگر چنین از کنان با مرد بر قضیه
زن را آلت حاصل شود و انکس را نفرت شود و بفرار آورد و کلام دیگر
بعکس چنین باز دعا چنین بر قضیه زن را آلت تمام حاصل شود با نوظر تمام
دارد و جمله انکه نفرت مالک کند آن که قلقل سیاه و انکس با مرد بر قضیه

پوره از مغز با انکس آلت عظیم حاصل شود و نوظر تمام حرانی دیگر چنین زیر بن کرد
و باز ان بر قضیه و همچنین کنایه چنین نخواهیه دیگر قضیه بالنه و نوظر تمام آورد
و هم آلت را تمام بگیرد سکنج در ماون کنه و در آب بر در بزند و بیاد
تا حاصل شود و سه روز این باشش روز روغن خیری بار انجن با سیم با برس
هر کرام که بهه بران مرهم کنه و بر سایه با بسان نخود بر آتش بریان داده
و طلا کنه که نفاث مجلب شود حرانی که در آلت به ازان نفوذ بگیرد
سقمونیا قدری و عاقرقرحا و میوبرج دو پوره از مغز هر یک از زن سقمونیا
در هر یک از زن مهوی و باب را بابانه و علی و رنگل پیوسته پوره آلت
را در ظرف انکنه کنده روز سه ظرف خالیه دارد و بوقوف صاحب قضیه
بخش از مغز بکیفیت بفرار آن در کار شود و دیگر کنه انکه هر یک زهره
کرکم طلا کنه و بار نشاسته بهم کنه بهم مرد دیگر بر در فار بگرد و این
سقمونیا را دیگر در منه ترکیب موخه و کنجد خشک بر موخه و بابانه
موخه و بشب موخه و سکنج از هر یک مساوی کوبه با علی و رنگل پیوسته

دارا حراکانه بخورد در سایه جمع کند ریشتراب جلاکنه و بر خشک مالد
دارا پس انگه خشک گردد نرم کند و بیاید که دارد پس از ان که آمیخته
نور و بگیرد و در فنون و جنه بهتر و سنبل و خط و منبعه سائله از هر یک
بگیرد و بکوبد و بیخته بهتر و سنبل و خط و منبعه سائله از هر یک
بگیرد و بکوبد و بیخته با منبعه و شراب طلاکنه در خشک مالد و در ایام گرما خشک نرود
پس می مالند راین بدارد و معین است بر ایشی و فرکه جماع در غیب ظهر زن
بود و هر آنکه مجرب کرد و دانسته رجماع ساعت مشتاق و نام سخن کند و ساعت مشتاق
ثبات مطلق اضافت کند و در سایه بدن و بر ازان که زن از جماع فارغ شود
خرده پاش ساعت بهرات و در وقت خفتن و مشتاق زن بسوف کند و در
شب سیم یا چهارم زن می مالند که ایستن نرود و اگر بر ان نرود
ایستن نشود اصلا هرگز و در ایشان جماع با ما العلل باشد
و پس ازان می مالند که دیگر بار دیگر فلک و خورد زن و هر چنانکه خواهد
و با زن می مالند که ایستن کرد و دیگر بار زعفران و جاوا و
کلیل الملک و ظهر کند مشتاق سادج ظهری و فرد ما از هر یک
بگیرد و

زرده تخم مرغ پنج درم و روغن بادام پنج درم او ده خشک کرده و پیه بگیرد
و همه را بهم بیامیزد و احرص روز که زن از حیض پاک شده باشد پاره پاره پشم
پاک در ان خوب نه و بخوابند بردارد و سه روز پیاپی بخوابد بگیرد و بیفگند
و از سه روز روز هفتم پیش مرد رود که ارجاع بارکرد و دیگر بگیرد
زهره بگاو و فرری شنگ ان خوابند و همه را بهم بیامیزد و بپشم پاره
پاک بخوابند بردارد و پیش مرد رود و ارجاع بارکرد و دیگر بگیرد و بر خشک
بمالد و روغن کنجد چرب بر بزند تا مهر انگیزد و بعد ازان پشم پاره پاک
در ان روغن خوب نه و بخوابند بگیرد و می مالند که بارکرد
و دیگر بگیرد زهره خرگوش و مشک بخوابند بگیرد و پیش مرد رود و بارکرد
و هم بستخی اگر بار و غم نبود بگذارد و ایستن کرد و هم بستخی کرفتن
خرگوش بگیرد و ایستن نکرد و هم بستخی زهره آهو بر خصوصا
فسه ای خفتن بشب و علی اضافت کند و هم بستخی زهره گرگ
و شیر همین فعل کند و گفته اند اگر زهره خرس نیز بشب کند و بخورد

آسان

tarikhema.org

زن دهنه فسرزنه نزلیه واگر زهره مالیه نشود و یکبر بگیرد
سرگین رو باه و برو غنس کنجه حل کنه و بر ضف مالیه زن بارگرد و زرد
ناک کنه و در معرف آوجه که مانع استبنی باشه برا که وقت
باشد که محو ملاضرورت نشود برا که آوجه را که مانع استبنی باشه
استعمال کنه خصوصا دختر که حدوث ابغیر از نکاح و صغیر افشه و در
افشر اسر بر ضرر باشه باکره کنیزک و ابله باشه که نخواهد بر ضرر جت تا که
اگر انزال مردش از انزال زن زود رود در جماع از ضعف ظهر زن بگیرد
منع استبنی بکنه اما داروئی که منع کنه یکی انست که بگیرد در شیراب خشک
و نطرون از هر یکی دو انزاب بزنند باب کشنیز تر بسه انزاب ضف را
بر این طلد کنه زن حمل نگیرد و اگر بچه دارد بیفته و بگیرد بر ضف
بقطر این مالیه در جماع کنه منع کنه و اگر بچه بود بیندازد و بگیرد
ابهال خرمنقال بر یک شیراب خشک و نوشادر کوهر از هر یک یکمثقال و نیم
روغن محمود ده و نطرون از هر یک یکمثقال و همه را کوشته و بیخته

باب [illegible]

باب آنست تر با آبله اهن نافته باشه نرسیده و بر ضف مالیه در جماع خشک نشود
در جماع بنشیند و بچه بیفته دیگر بگیرد و این ضف را بر آبله اهن نافته بر این اوجه باشه
و بخصوص زن دهه که هر گز بنشیند بنشود دیگر بگیرد و چرا که زن خواهد بنشیند
یک بار دیگر سائیده جنس زن بخصوص در جماع بچه نیفته و خطا نکنه مجرب آنست
و یکبر یکپاره جگر بز ماده سائیده بران افشانه و بریان کنه و بخصوص زن دهه
بچه نیندازد و کشانه هر زمانی چه بیش انچه همچنان در شیر و بر ان بگیرد
نشود و یکبر در بنشیند کنجد و بوقت جماع ضف بر چسبد و جماع کنه زن بارگیرد
از هر لگه منی شاه نشود و گفته اند که جنس زن تا در جماع بر جسته دارد باند
نشود و جهته بارگیر ضعیف اگر مرد و زن هر دو بسالمه باشند و جماع کنند زنان کار است
و سرون پشت کرده رنان را ضعیف کنه و دیگر انکه مرد به پشت خفته
و زن بر روی در جسته فرج و ذکر و میانه را بان دارد و دیگر انکه مرد و زن
هر دو به پهلو خفته باشند امان منی نشوار باشه و میانه را بش گردد و دیگر انکه
هر دو نشسته باشند و دگر ده پشت و میانه نپیوندد و اما اس اعضاب و آمایش بنهم

tarikhema.org

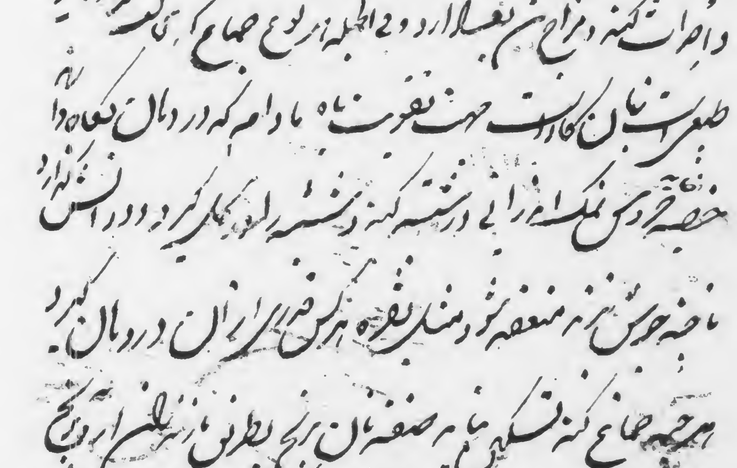

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

25

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

هذا کتاب نوشین آذرخم کاهر تاج

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بالا گرفت اخبار و اثار آن خطه طیب نسیم بتخم نثر انشاء چنین روایت
کنند که در شهر دیش پادشاهی بود نام او جهانگیر پادشاه بود وزیری
داشت کوینده نام درباری نشسته بود ارنجم دانا مرد و فرزانه بسیار
محرم بود که ناگاه از لطف خدای ۳ پسری که آنرا فیاض نام کنند از
درباری داخل کفیه پادشاه غمناک بود بسبب غمناکی از ایشان
پرسیده پادشاه و جلب فیاض نمود که انفیاض

غسل کرده نجم نام از دلبر خود نجم ناجم ایوب مولف نماند انفیاض

نزد درباری نشسته ام مجرد یا من اشارت که فرزندی دارم که در خانه خود
بیک به دخانه مرا تصرف نباید و به محاکم کنه و لشکر مرا امر نباید
نا نام من در میان ایشان بود فیاض نام شخص که ای پادشاه سبب
محرومی نا لکرا از خانه اولاد شوش نخواهد نه بیه که این نهاده کاه
چیزی از خانه بحصب نشان مرا زم که بخواهش نهاده بکسی نباید در رده
پادشاه خوشحال شده و فیاض را مرخص فرمود و فیاض نیز در خانه
العین برفت چون مجرد پادشاه رسیده خود نکنه م آنچه در دیش
بارگاه نادل نمود مرخص کنه که ای پادشاه این را دانه نکنه م که نزاد ام
بکه اخوف نادل نشیه و دیگر ای زنان حرم محترم که اولاد
دار شفقت نشیه که بخنه که جناب حق سبحانه و تعالی فرزند
نکرامت بنوازد که بهتر از فرزند ارجمند پادشاه
مرخص نمود و خود دانه حرم محرم کنه و دانه کنه م اخوخنه
دیگر پادشاه بانوی حرم صالق که او را از همه دوست تر داشت
با او نیز یکی نمود نطفه در رحم آن بانوی محترم قرار پادشاه انفیاض

رت العالمین گوهر درصدف آن تاجدار شاه بلجه دین گرانمایه دادگر عالم
هفت دربارگاه بفرمانبرداری مشغول گفته لایزال نه ماه و نه روز
نه دقیقه وضع حمل انقمر طلعت شه وحق سبحانه وتعالی دختری افتاب طلعت
بجهانگیر پادشاه عطا فرمود نه آن ماهی در دریای نجابت
نه دختر افتاب سپهر خوبی نه مهری درخانه محجوب العقول نه دختر اختر برج سعادت
نه دختر زهره درج کمالت بلکه دران لعل کمر لعل زوی خجسته
لعل در لعل انکه ادا بوصف حاجت نیست درخور وصف انعبارت
نیست دختر بجهانگیر پادشاه رسید جوشحال گفته وازخجسته فرزند بلجه
بلند اقبال دلشاد و شهر را چراغان نمود و بفرمان
جهانگیر پادشاه فرستهای آن ماه نو در پارچه از لعف پیچیده و بخت
فیاض عالم برافروز در پیش سیمگلبه عالم برزین کرانشسته و دختر خجسته
دختر را بدو فرمود که مبارک باشد و بجهانیان دختر مملکت ستان قرار
خلاصه بعد پیش آمدن این واقعه دولت انلس زنده گیش ان ماه
خلاصه و تاج گوهر بار سر افسر دلبر نگار دولت انس

گوهر تاج مهار دیبت پادشاه و او گیتی ای مالک بسته فرانگاه بسته کمان
دختر را فرا بارش بست و منقش بسا رخانه کسته دار نظر شاعات
خانه گفته اگر خجسته باشد که بسلامت باشد و هر جائی که برد و بازآید شادان
و خرسند باشد باینهمه بگمانه او دختر خجسته نوشت به برزین سردن او دلا
بسته نهاد و بگمانه طالع پیروز و مالک از گفته ما مخرف نشد دگر لعلان
گفته قیاض آواز داد گفت که نگفتیم نور از نقره بر آسمانی کاری نمانده بود
پادشاه دختر بگانه جهانپرور دولت بلجه بلند اقبال برزنده و بانگان پیروزه
به بارگاه درگه و بفرمان فرستها مشغول کرده و بانگان دختر مبارکشنه
و بفرمان قیاض عالم او را هفته بگمانه در خجسته نوشن غسل میداده تا بگمانه
دختر در سه سالگی رسیده و شروع در حرف زدن نموده پادشاه و اهل حرمسرا
خصوصا که او را نه و تمامی اهل حرم محبت تمامی داشته و سخن او بسیار
طول او نه رفته دختر نداده و سالگی رسیده پادشاه فرمود تا قصری از
بلوری دختر خانه و بانگان و مطربان چندان قصر فسیحه ترتیب دهند و روز بعیش
و عشرت بگذرانند که محرم نباشد چون دختر بقصد درگه کوه آفتابی از آسمان بر

مهم دش همه نظار اخبر مشغول بعضه چون دختر بجهار ده ساله کار سنه جمال
دختر سنه که چشم فلک مثلش ندیده بود نازنین و شسته
کواری حور لقا و دلداری و هنش شکر خنده مهم لب آن
بر کنار لبی ده نیم و دهن رفتار چون قدم سرو و قدش عالمی بهم میزد
چون خسته نرگس مکوش بالیت نهاد و شاهزاده کان هفت سنه
شاهزاده کان از اطراف عالم کر بطلب کاری دختر بسته و منعقد شهر
دشق کعبه جمال دختر و دولت دشق اشاره بود که جمعی
از دولت طبقهای سلطنت دختر بیان در آمده بعضه و مناجات مدیکاه قاضی الحاجات
میکردند که خداوندا تو غنی بکن که این شاهزاده کان دختر را از این
دلالت بهر مقصد که بر ساعضه تنگ نشده است از پایت چین نشین
که آنها از مقصد نشکفته و پیری هست که بحبس دجال و شجاعت و سخاوت و حکمت
یه نظیر بود و نام آن سلطان ابراهیم بود و در پیش همچه ده سال کی سنه بود
و آنچنان شجاع بود که کسی نمیتوانست که آنرا خم نماید و بارگاه
تمام امرا و سپاه از بهر او سپه بود و خطه کوشه بعبادت بروردگار مشغول بود

روزی شاهزاده با امیرزاده امرا، در بارگاه نشسته بودند که ناگاه
در بارگاه بزهم خورد و هوا گرد داخل در بارگاه گشته و خلقه بسیار در نظر شاهزاده
به عاد و ثنا گزارنده و محضر که آنجمله بود در پیش شاهزاده نهاد و پیش کس نمیتوانست
دست شاهزاده را بسیار بخشش که شاهزاده فرموده که سودا گران نمیتوانند
بهر از سخن بی در بیان آید و حکایت بیاید رسیده که سودا گر وصف نوش
آفرین بالنمود و چنان تعریف او نمود که دل شاهزاده بجوش آمد و
شاهزاده نظر بکار سودا گر نمود و متبسم خنده کرد و سودا گر خجالت نمود و از
بر خجالت دشق شاهزاده را دعا کرد و عرض نمود که اگر مرحمت میفرمائید بقدم
و نصور صورت را پیدا در پیش شاهزاده عرض کنم که آن خوب است سودا گر اشاره
بغلام کرد و غلام رفت و ساعت ضه و قچه را آورد و شاهزاده دید و
شاهزاده متوجه صورت شده و به نصور بی در میان ضه و قچه بست که اگر
لیلی و مجنون نمی دانکر کوه دیبی مانون نمی شاهزاده بکمال نه رحمه از
دل عاشق جمال النصور ت کعبه و خطه ضبط نتوانست نماید داز
هوش رفته از نشست بر زمین افتاد و زبان و دهان از جای خشته

ست بنفشه را در بیان گرفته و کلاب بر دامن نفشه تا بهوش آمد و چشم
از هم کشود آغاز گریه و زاری نمود و زبان او را داری داد و زبان
بتصحیح او گشاد. و گفت ای بنفشه گریه مکن که مبادا این خبر گوش
عالمشاه برسد و ما را و تو را گرفتار سازد بنفشه دانست که امراء
راست میگوید خود داری نمود و فرمود ز ضعف لسو را کرد او نداد
را خرمنفشه و مرخص نمود و برفت و عصری در بارگاه نشسته نفشه با امراء
بگفتگوی نوش از نیشکر چین نشسته در اطاق رفت و در اطاق را بسته
و شمعدار در پیش کرد و صورت خود را در پیش خود گذارد و شروع بگریه و زاری
نمود و صورت خود را بر صورت نفشه مقابله و مکالمت چنان است
دیگر آب گریه را سحر نماید و چشم لطف باریک بر هم گذارد نفشه مشاهده
نمود تا که یکساعت نگذارد دوم رفتن آب چشم را برهم نظاره کند که اینها باز
گشتن کسان از این سفر نفشه لالت بنفشه حواس از خود بیرون نمود و در
بارگاه نشست و امراء را نوازش و هریک را قرار گرفته و خاطر نفشه را
که بیمار شبیه و شاه او را در برسلطان ابراهیم گفت که ناگاه دیده رنگ غمزه

ست بنفشه را غفلت مبتلا کرده و چشم او را در خواب افکنده و بسیار مضطرب کرده
و خاطر خیال نفشه که اگر کنیز چنین نکرده زوال ملک خانه شه و عالمشاه بارجوا
خانه نفشه و به جلب خانه و نفشه پس بنفشه خیال و فکر بعد از زوال روز
شد و شب بنفشه بحرم رفت و امراء هریک از پی کار خود رفته خاطر که از بنفشه
نیامده خوف و حیرت گرفته چون تاریک شد بر خواب و بخلوت خانه بنفشه
آمد و به که شب بنفشه در پیش گرفته زاری نمود و این ابیات از مجمله
یارب مرا بنگر تاریک شب فراق یعقوب بی یوسف گریه من رسان عدم
تمام گرفته انتظار شه همه از انتظار تو خونابه عجم رسان خاطر چشم افکنده
و به که شاه بنفشه تصویری در پیش داری خود نهاده و نگاه کرده بسیار
خاطر را طاقت نیاورده و در گریه و زاری خود را باز خود رفت و خود را در دریا
شاه بنفشه انداخت گفت ای کنیز ناکس در این دام گرفتار
این بنفشه را از دل خود بیرون نکنی به سبب کنم شاه را دیگر
ابدا خاطر تو عزیز نکنم که من بولایت دشمن برسم و یکه را آن بازیان بنا
به بینم و جانب خود نگاه نکنم و خاطر و زیر گفت خاطر آن کنیز را

لعل نگار از بر رخصت گرفته روانه شویم تا انگاه بولایت خویش
تا عارف شاه بهرات خبر شود و بکمر باد نخواهد تاخت و ما خود بلاشهر آن
برسانیم شاهزاده بردی اوزبک چون صبح شد شاهزاده فرمود
اسکندر بخانه برود رخصت نگار گرفته بیاید تا بنگاه برویم خانجهر رفت
و عرض نمود عارف شاه فرستاده که اسکندر نگار گاه شاهزاده به پیش خانجهر
در سرای باغ خانه رخصت شاهزاده و عرض کرد شاهزاده فرمود
دارد به رخصت رفت و گفت که میرزا به عارف شاه گفت که ای
جان پدر برادری زنده مرا جهت که من طاقت مفارقت تو ندارم
و بی تو آرام و قرار ندارم شاهزاده سر بزیر افکنده و اشک از دیده فرو ریخته
و عرض کرد اشاهزاده زود خلعت که داد رخصت به رسپرس رفت و خانجهر
در سرای خانه رفت و زود جلهر پیشکار بر دولت و از عقب شاهزاده
میرفت رفت جوقات شاهزاده رسانید و احوالات عارف شاه
از برای او نقل نمود و گفت فاید ه مزاد دیدن همین است مصلحت آنست که
دو سه روزه نشویم تا خود در اینجا بشاهزاده رسانیم شاهزاده قبول نمود همان ساعت

سوار شده و کسی را خبر نکرده و خود تنها و رکنار دریا گرفته و در فیشه حاصل
کلام هفت منزله روز رفته و روز ششم در نهر چین سیه نهر و بهال رود رسیده
حاضر کرده و آب شاهزاده بالا بکشتی داخل نموده و شاهزاده با خانجهر از
کشتی شسته و در دامن کوهه بدلبه از خیمه روز دیگر سوار گشته
و صورت حال را بعض عارف شاه رسانیده و آه از نهاد عارف شاه برآورده گفت
ای عزیزان همت برآنش از این خبردار کنید پس فرموده که نامه نویسند
و پانصد سوار بسوار اغ شاهزاده و خانجهر فرستاد و خود هر کس که باشد
و سیه خانجهر را بکشد و شاهزاده را و رغلی و رنجر نسه تردن آرد
پانصد سوار بسوار اغ شاهزاده و شب و روز راه طی کرده و بر
ناخشته نابه از خیمه روز بنهر چین سیه رفتم عارف شاه بی کم نهر
چین داده چون از مضمون نامه مطلع شده از نهادش برآمد و گفت امروز
سته روز است که شاهزاده و خانجهر و زبر کشتی نشسته اند و دامن کوهه
شسته نه ان پانصد سوار برگشته و خبر بعارف شاه رسانیده
و شاه از این مقدمه غمناک شد و لباس مالیخولیای از خود دور نموده و بر

tarikhema.org

دامیران سلام خلق کوه خضر کوشه نشست و زعبات حق تعالی مشغول شه
که چون قصه او در بالای دریا
رفته بقعر دریا سیصد هزار ابنی قبه لعبه با آب زمینه و در بادر
طلاتم که دهوا تاریک شد و رعد و برق چنان ممتد و پیاپی بار بدن گرفت
و چنان شه که آب در کشتی قرار نگرفت و همه اهل کشتی بمناجات در آمده
و پسیار از زر جلهر و آسباب در دریا ریخته و چون خضر علیه السلام
به هر نه فایه نگر د چون کشتی خضر کعبه نام بود اگاهم با بای و آسباب
عرض شه نه شاهزاده با خانمها مناجات میکرده و این ابیات تلو
منجمله نه کشتی شکسته ایم ایالمنت بر خیز شایه که بار نهیم و ابر
آشنا سلامتی که از قضا جزیره نیظر ایشان در آمده و خانمها خود را با آن
جزیره رسانیده و شاهزاده را هم بر دو بجای قرار گرفته حاصل کلام سه روز
در آن جزیره مانده و هر طرف میگشته روز چهارم طلوع آفتاب
کلکس بر ای هدایشه و در دریا نشان آمد و خضر نجدمت شاهزاده
سلام کرد و غش نمود و خوش آمده و کلیه عبارت از زبان خود ایشان کرد انیده

و چه زر و زینه ت نباشم خانمها گفتند ای برادر چه نام داری و در این خزانه
چه میکنی خضر گفت بحقاب من گرد و شکار اگر مرحض بفرمایه عرض
کنم پس شاهزاده و خانمها با هم در دوانه شده که بارگاه شاهزاده و خانمها نظر شان
بر عمارتی افتاد و عمارت عالی بنظر در آمده انجا نیز پایه شده و شاهزاده و خانمها
بانه رفته عمارت را دیدند و چشم افتاد بر عمارت و بارگاهی افتاد که آسباب زر و جلهر
بر بالای بلکه بکر رفته انه پس امر و شاهزاده و خانمها رانشانه و طعامهای گزده
و حیوانات مختلفه و سفره حاضر کرده شاهزاده و خانمها طعام تناول فرموده و دست
شسته شده گفته انچنان نوکیب و نام نرخیب و این عمارت از کیست و نزل
آسباب کیست از کی انقطه بخضر علیه السلام زبان ادب گشوده شاهزاده فرموده
راست بگو خانمها عرض کرده شاهزاده سلامت خضر علیه السلام گفت و انگاه عرض کرده که
ای شاهزاده دانسته و آگاه باشید که من خادم حضرت علیه السلام میکوبه و در نزدیکی
این جزیره شهری است که نام آنشهر قمر به است و پادشاه آنشهر را اسکندر شاه
میخانند و ظالم پیداد گر است و سه سال پیش از این من در قمر به بودم یکی از
مقربان اسکندر شاه که نام او ناهید بود من عده او نیز رسانیده بودم و

نزد او بُرد و چون چشمم آن ناپاک رسم افتاد حکم قتل مرا نمود و ناچیز تقصیر
که بود او را بزندان فرستاد و چهار هزار اشرفی چون شب روی در کاهش آورد
عالم آتشم در برسر آنرا میتابیدم و میکفتم من نگردم بر شه دلکشم خجلت
داری ار انکس که بر دار دهل در این سخن بعدم که ماکاه سیاه پوشی چون شعله آتش
بر پشه و پهلوانان را بقتل رسانید و خود تنها با یک دار رسانید و طنابها بر پا
در انجا دید چون نظر کرد نازنین صنمی لاله عذاری را دید هم
که آفتاب طلعت خود را در زیر نقاب پنهان کرده و کمر بسته بر صلیب خود را
در قدم او خبر ار مرا چشم و کفتم ایکاکیهان دار ارام جان و ایمرحم ملک حسنه
رنا قلش تو کیستی که در این بیابان بی پناه من سیه ری انشکرت نشان کشوده و کفت
ایکمبه جان داکاه باش که من دختر اسکندر شاه پیشم و نام من صهبا سور است
پدر و فتی که تو را در خواب دیده ام و عاشق جمال تو کشته ام و از خود و از خویش
بیکانه کشتم و بر نهم که بیارم خبر دار تو را بقتل رسانند الی ایکمبه
جان داکاه باش که لشکر فرد انو این شهر را بتو را اهلاک خواهند نمود چون
این سخن را شنیدم دلم پر خون شد و مدت سه سال در پیش پایش نازنین تو بردم و

به این سخن بکوش خود را خوشحال نمی دانستم و نه بر کار خود بینا بودم و نا قبول کردم و در
روز نامه شهر و شش شبانه روز در پیش بودم و بعد از آن بفرمان آمدم
و در شب نازنین خود را بقصر جهانسوز رسانیدم و خود را در قدم آن نازنین
انداختم و آن نازنین احوالات مرا پرسید و کفت انچه دیدی که آخر بر دم
نا چیز حال مرخص کرد و در همان شب نا چیز بنا چیز کفتم که من همه حال از نه مرخص
نمودم چون زد شه آن نازنین خانه خود رفت و کفتکوی عاشقانه
مرا و خلاص نمودن نتوانست بر دم کفت و چون بر دم این حالت را شنید
بخود من آمد و از روی غیض و غضب این حکایت را بر من پرسید
و من قسم خوردم که خبر ندارم حق تعالی دفع بزبان بر دم زد و از خود من
بر من رفت و چند من بر او را از هر طرف روانه کرد و در بال تو فرستاد
الی نزد طلب تو بیاشند با یه تو در این ولایت نباشی که اکر بر دم تو را
به پنجه بقهر میرساند و تو نمیتوانی خود نجات بر سیه چون این سخن را
کفتم این نازنین من خود را در یکی پنهان کنم ان لشکر بکفت ایکمبه
بود و در جزیره ملک کوناکون تو نباشی که تو را نیابند بر دم تو نتوانند

با هیزم کاملا کنیم و کلی دیگ از هم بچینیم و در بهشت را محکم بندیم را آتش در زیر جزیره
و این عمارت را بسوزانیم و بدین ترتیب ملکانه و کسانی که در نظر ما آمده اند همه از کنار
جهانشور رفته اند و این جزیره ملک ما خواهد شد و ما ملکه و شاهزاده
احلاف خود را بجهیز تلع نقل نمود و بجهیز خود با نفوم شاهزاده و خدمتکار
اتاق ایلهم شط کنیم که در رکاب ما باشند تا هر اد دل نرسی و دست از تو برداریم
و شاهزاده بنا بجهیز با بجهیز و خود نیز هم شرط کنیم که هر گاه بملکه دل
رسیدیم بهمان گاه بنا شد تو را بوصال خود برسانم و دست شاهزاده را
خاتمه در خارست جهیز تلع ببرد و چون روز دوشنبه شد و افتاب بنیه کنه
جهیز تلع انچه داشت از زان و فرش بخته و چنه مرکب خلص حاضر کنه و خود چنین
پر از زر و جواهر بخته بار شتر داد با شاهزاده و خاتمه سوار شده و از جزیره
ملکه بنا بیرون آمده و در ولایت دشمن همه جا شتر و بر فرش بخته و جهیز تلع
پیش پیش میرفت و شاهزاده با بالش و عقب او میرفته تا نیمه از مهار روز
جهیز تلع در فراز تپه ای آمده و شاهزاده فرمود چادر بنا بجهیز
عرض نمود که فردا سر نکوم انبک بنا شد بسیم شاهزاده از پای خانه بیک

از مرکب بیاده کنه و خود بر سر تپه ای رسانه بنظر ایران طرف بخته بملکه شهر
منتهی بهشت که اشهر دشمن همه در نظرش آمده جلوه بخته و شاهزاده را
طاقت طاق شده و خود را از خاک عالیه و بنا لیه و عنقا کرده و زاری بخته چنان
کرد که از هوش رفت خاتمه پیش آمده و سرش بنا بجهیز تلع در کنار گرفت
و جهیز تلع بر روی او آب میزد تا شاهزاده از غش بهوش آمد
جهیز تلع و خود را بشهر برده و خانه مناسبی از خانه های سران انجام تهیه کنند
قبول بر دیده نهاد و سوار بر مرکب کنه همه جا آمده تا داخل شهر شدند و در پای قصر توقف
اوزن کهربا خانه سر انجام بخته و بارگشت شاهزاده و خاتمه را برداشته و
شهر داخل شده و داخل خانه کنه و جهیز آفرین بخته و هر کدام
در گوشه بسر بردن مشغول شده تا صبح صبح کنه که ناکام بنا بخشه
سر باخته و بگلی کریه بنا بخشه از تنگ روزی ایام و زندگانی بخشه
از گهر اب سیر نشده و بر بخشه چونکه صبح شده جهیز از جای برخاسته و شاهزاده را
بر داشته و داخل حمام شده و سر و صورت خود را صفا داده و از
حمام بیرون آمده و در ایوان نشسته چونکه میان روز بنظر شاهزاده

tarikhema.org

نعمه شاهزاده ارجمند سیمنده که این یک خیمه یک از آن بهم میکنند و پیرایه
حریر است که کلاه شکاری دختر اکبر است هنوز این نخجیر نکرده که ناگاه شاهزاده
بانام جلال پیرایه و سرناي خوشاواز عباس که از آسیب تف و تاج مرصع بر سر دارد
پالیزی بگردانند و نفرت هزار کس کوه پایش همراه او بقصد دو یک کس شکار قوض
کشیده از آنجا خیمه آهی گشته که نام خیمه پیش شده شاهزاده سیمنده که این
خیمه یک این جوانان شاهزاده اسباب میکنند پیرایه خطا و حسن آن
کلاه شکاری دختر اکبر است هنوز این نخجیر نکرده که شاهزاده دیگر
جاسش خیمه از بهر شب جلب در آنجا میرود : پایه سیاری در جلو و بعد از
هزار کس مردم پیش کلکون بردار در سیمنده در یک طرف قصر شاهزاده دختر
گرفته دیگر بیرق اناری کفته شاهزاده سیمنده که این یک خیمه کنند
این خانه ها که گفته پیرایه مغرب است که کلاه شکاری دختر اکبر است
دیگر جلب ناهردی از دهنه مهتران باجوازده هزار کس حبش پیش
کلکون بردار عقب از دو جلب در سیمنده دانه دو جلب هر یک از آن همراه
سر بر دسته دلبر اپیاده مجلس سیمنده ۱۰ این همه جلب حبش

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

35

tarikhema.org

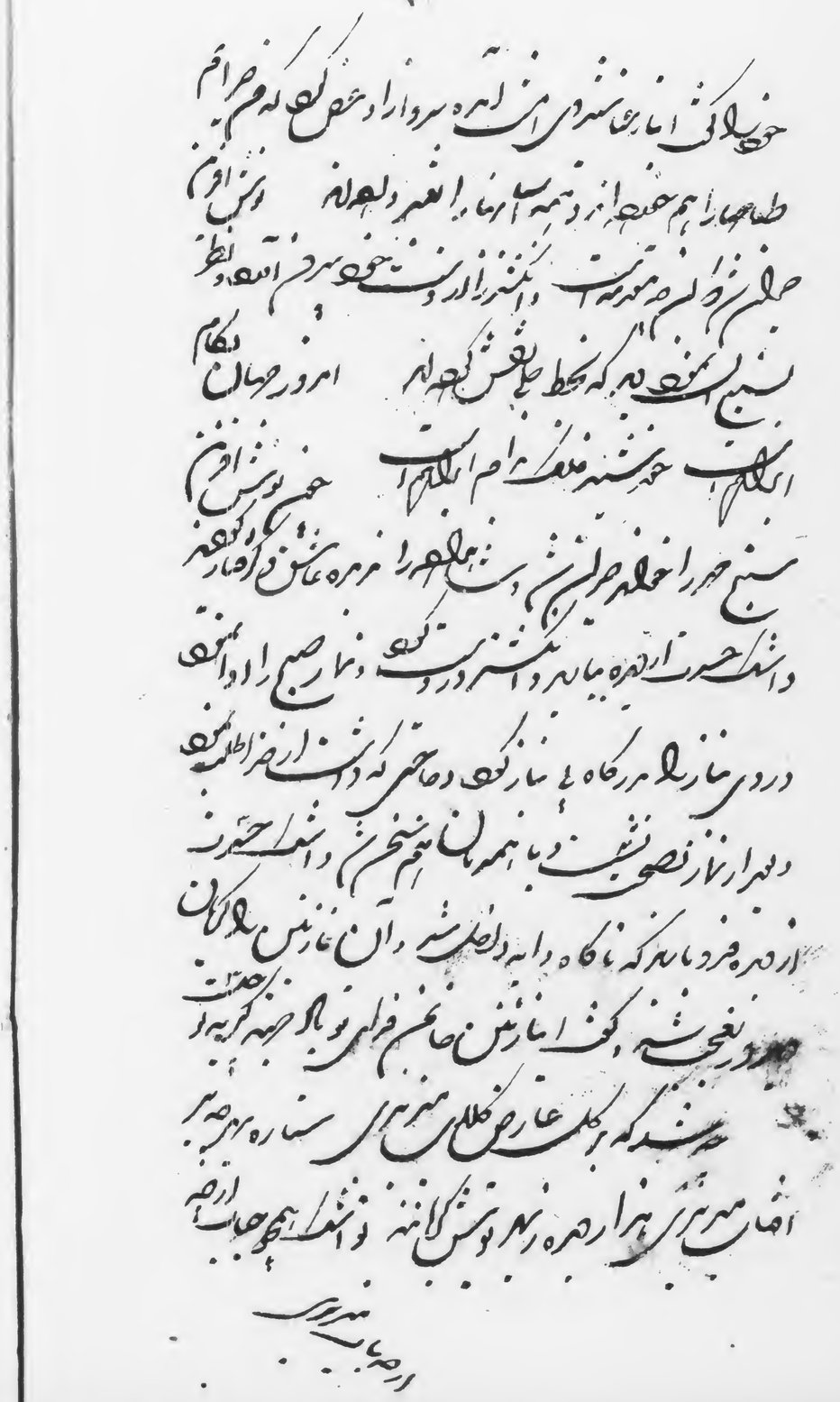

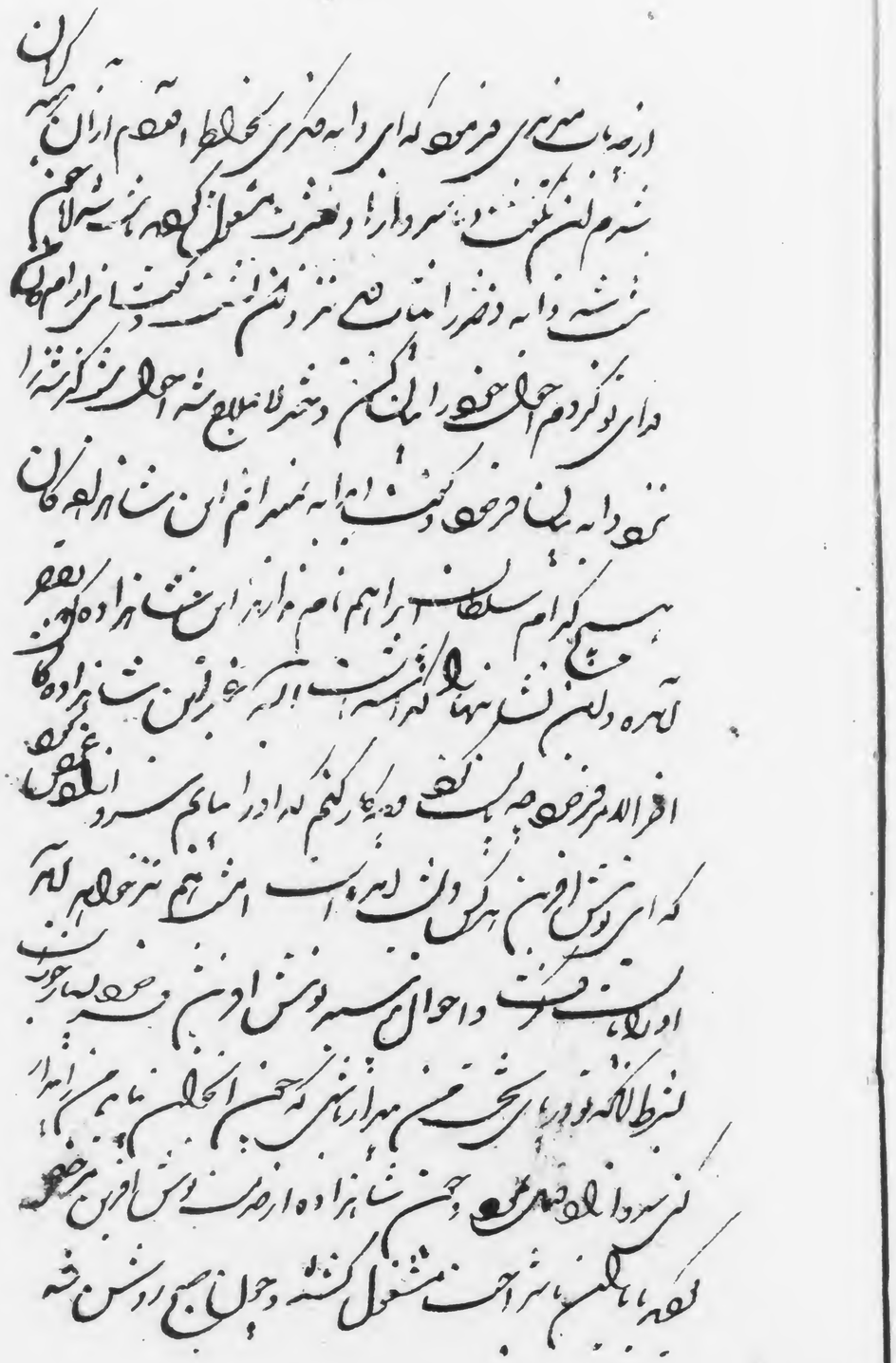

pdf.tarikhema.org

گفتن نام الله الرحمن الرحیم گفته اسم خدای نهان تو فهمی دارد و معنی تو
ای بارخدای دانسته و چون بنده گانا دانای تو نوشته عقلها حیران جلال ذات تو
نهان کنس نشانی دانای تو نور بهره من بیکس دانای تو هر در درج نصف ذات تو

اخر بیع ملاحت لاکه تابش در ایله نهان طبیه از شوق در دل

من خان بر رای شریف مخفی نماناکه در ثبت تحریر نگارش سیم
دار عنای عالیهای خانم نوحای خشیم دار خان انعام مثالیهم خیلغم
دار حدیث مخلص گفتم گزارا آنم رشته نگرد بی حد تو

همه شب بعد م سازم دانم برتو موهای راغ در زلف

للله قسم بی حد سالکه دیالم همیاله قسم دلم رنجور و هیچم همیاری ندارد

دخر نصف تو از اعلیح مثالیم نگو هزار مرتبه اسم رمثالی دارد

دگر در ثبت تحریر همین شمرد دارد چه حاجت که اظهار اشتیاق کنم

رجوع کن بهم کردن خرد ایه ای اسباب کلک دانیره اخر

ست بالله دیالم ارخانه بیرون انگاه ثبت نگهدار منشیخانه گفته
دفتر کهنه مقصود انمونه خمس نصف شده هر سه نفر ارضای برخواسته
دیالم ثبت ردی حوالدار نسخه در خانه قصد دختر شده دار بهمان
کرد ثبت نوشته رفته نفر متوجه حرم کعبه دیالم در توشه سالک نبشته
دست شاهزاده همه جا خان دختر نسخه رفت بعبارت سه مرتبه اخذ
عبارت کهنه از نصاب دیالم تحلیل رفته نفر دسته از امان
نسخه خمس نامه دال کهنه چشمش بر دختری افتاده در ثبت
خلاصه نسخه بالای ثبت دختر آنه دوشش افرین بالنظر در گفته
دست وصد قه پسر دختر گفته دار ثبت نسخه در دیالم
نسبت قلم دوات مرتبه را از خمس خرج اخذ و فسخ دو گاهی
ثبت گرفته نامه همین عبارت نوشت

امیر اسلکم از درش بالله الله همه دارد سر
همه بی بالله مخلص بی نهی خادم درگاه نوشته باعرض

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

افغان سر ز جهت فرق کشد که در ولایت حبش هزار شعبده بازند
و با خود نهم و در مجلس عزت و کامرانی نشسته بنهم و در سینه نالنک
ارام داشتم و نفان فرا شعلی نهم که ناگاه از نقه سرای للهی و
وعای سحرگاهی بصوبه دلبر تر شاده م در نقه ناخری بود و نیاله
عشق تو شه م و هر خلام و بکنای تو ایلغه لنم و هار نمهم و بکنای که
بخدمت نثار نسه م و بهای تو نسنان نهاتم امید که لنس نده جفرا
بوتراب صفی و منفی فرشته امین نیاب العالمین و انس انسان هزار امحوار
ما نه ارم خهر و نخوانم و روز هزار دشمن در جنگ نخالم آ
من خاک کوی تو در دیده نشم ناکو شده هر لکه خله خه اسکنجهان
ند توام از تو نیام اگر تیغ توام بر عشق تو مارم نه تیر تو توام کشتی
بلی اگر سر دشمنی خاسه ام کر لصه رتم در اره که تیر تو لعم و هر ناکه خه
نصه لین شود نگار ایا تو بلدم جان ه ارم سر تو دهای و ایمان ه ارم

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه وصال نسه هم خان دکر نه طاف تحدلس ه ارم نامه بر جان
بر دهای خان از دلم بر فرس ه ارم لنس شنس شکر احوال
پرس که همن نانو نوکم خانه ارم اگر کوا که فرد از روز وصل آ
امید انس لکن ه ارم دلم در بهر راه تو ایه آب سر کهای اد خان
ه ارم اگر لطف خان تو نانه علدن نه خان طرس نه دارم
غمت هر لحظه جای دشنه کر اعضای خنه لس خان ه ارم
عشق خصوصان که از سر هر شق مهرت عارض نس که از ال
هر شق افلاک منم که در همه شهر هر شنس فریاد منم خهر بر افلاک
نامه بر سالت رسالت لکن نامه خه ارم خنه
ست هزاده لس نامه سلا چه دو در کنار دخه نهال دهای او در ایه
او بر خشم علیه دار نخت بر بر که دخه ر اسپاران رسانه د
احوالات ر اسپان لکه و روانه خانه نشنه نه و بکه ر اخت مشغول
نشنه لاست هزاده از نو دای لس نار نس بخواب نمیرفت

tarikhema.org

tarikhema.org

دلارام نعمت خانه چنین تحفه تاز دختر شاه نمکسار آرز
لشکر کشه دارای بزرگ افاق آوازش آفرین سرشت شاهزاده سالار
کرد دوسه خنده بر خیالش زد دست در گردنش کرد و او را
از بیهوشی بهوش آمد چشم شاهزاده نظر بر روی دختر کرد و باره بیهوش
نقش آفرین او را چون صاحب نقش کرده بود که ناگاه سر و انداخته بر آن
و گفت ای نازنین اگر تو را بیهوش نکردمی و چشم
نمک بر
شاه را نمیرانده و خنجر از صرف سردار آن بخته در کار و قصد جان
لشکر چه جای حرف دل است بر خیز و کلاب حاضر کن سردار آن کلاب
حاضر کرد و بر روی شاهزاده افشانید به هوش آمد شاهزاده بهوش آمد
و چشم بر کرد خود را در کنار نازنین دید از جای برخاست و خود را
در پای انشه فرمان آفرین شروع بکرد و زاری عذر خواهی آغاز
او را چون خاطر نشین در بر گرفت شاهزاده نیز آغوش کرد او در
آغوش گرفت و بعد از ساعتی که آرام گرفته دختر سردار آن را گفت

حشم دارد بیا تا بخانه مسکن پس شاهزاده با نخجیر را بوسه
مهر آلود میگفت از آتش عشق تو با دل ناکام
دختر نازنین گفت راه ارتباط نیست تا نه باشد اگرچه هر از خشم
سنج بانگ لب بر لب نزنی که خشم شهریار خاتمه
نقش آفرین هزار دارد بر چشم نگاه باشد بخانه میکرد و گفت
یوسف مصر هزار دارد در خانه را که هر کنز چنین خانه را
کشتی دختر را طاقت نیاز جای بر خاست و پس از ساعتی
ای حیف و صد حیف نهان خشم کهی ابر دهد از زهره
کان خشم کهی مهر انهی مصر بگفتن خوش کهی ایاقت
مصر بنعلت خوش کهی بوصف نیست کلمات کاینات آیه
سوار عرصه مهر خشم کهی سنای ریشه رضی الله را نهان
ابو نهان عرصه رضا خشم کهی پس نکبت و اشکاره راز
فیره بار بران کرفت و خود را بر قدم شاهزاده انداخت بنا کرده

tarikhema.org

که حمام شرف و مرتبه بنام سادر سه و اسلحه رخت و خاصه نمودی در بر
نفس اخر بگرفت شاهزاده مرحوم که اگاهان شاهان نفرماید
هر چه شاهی و خفقه و نصحت شعار شوه لاش شاهزاده لبس امارت
سجلر تعالی الله چه حالت دارم شب که لبها بگفتن
دلدارم شب چه دیدم روی خویش سحره کنم گفتم الله بگو از
شاهزاده و سه چهره برچین از لطف کارنامه ات زنده گانی سرد
هر ساعت زنش چشم گلرخ شکفته مثنه دختر سردار لطف ریش شاهزاده
گفت صحت الحاکیهان دای اسلام پناه بگو که کمتری دار گرامی و بلکه
اصلی و نصف بگه سرسانات شاهم سر گرفت خوف از اهل شاهر
تعلق گردنش اوزنش دست در گردن شاهم اورخت داد دا
دلداری سهراد و مکلف الحاکیهان شرط کنم که اگر تمام عالم را
من بر همه دست از تو بر ندارم خیر نصحت صبح شنه بگه بگر را الصه
حرکت و داع گفت شاهزاده مرخص شه تفاهلش لکه دنخاله فتنه
و اصلم گرفته

و اسلام گرفته

ابو سهل و دانای دربار خفته بگذرد

ابو سهل، هفته سای گفت که در شهر گرده ام و دختر را نه زاده ام
که او را نگرم و شش تقریبا خلاصه سه که اراده کرده تا دانای دربار
من غمخوار که دختر بدهم خواهم دلدار اگر ما نهاد بر شهر من خطا کنم
دانای در سر گذشت شاهزاده سلیم بر بری کنا طرم رسیده اگر مقرر شه
بدان کنم ملکه گفت صحیح بر است دانای در سر گذشت شاهزاده
اش نصیحت ما کرده و خود را مرخص رسان در اقت باد بگوی شاهم
دوی تو دکه کنم نازنین نوراض کنم و سرت را نگاه دارد ملکه چهره
گفت نسار حمن اک لا منم که خلقم برا بان مرا به شهر در اگر مرد
گرفتار نما نهد در پیش چنگیز مالک به مرد و پیش شاهزاده کیان تکونه
سر لا کنم دخلقت داد چه بگوم دانای در سر گذشت اعلی چهره
کسکه در شهر نخواهد با ما ریاست از رسوائی بر دارد چهره
شاهزاده کان را از خم از اد شاد دخت دختر ال ا گاه

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازگفته غلامان بهمراه دلیران در لهراسپ و گشتاسپ نامه بلخی مسطور و در میان
علما افتاده هر همه را خمیر از گرد مزاج نهم گرفته و شاهزاده نامدار تا
ملک الملک رسیده و شعله علمی شده به دشت هزاره و بلخی سپاه خود فرستد
و بهر جهت شعله بعهده ها بلعها سپرد تورب نعمه
که امر در ارخانه نزد شاه بزرگ و خلقان صحت و فوقرا نامعهود دارد و شهر
و در شهر خلیفه بزرگ بلعها چنین خواهد بلخی شاهزاده نامعهود هر
نقل نعمه که خلق خدا بگفت بلعها چگونه نام گرفتن نقل را تمام و خبر
باکمال رسید شاهزاده الکسر رود ملک گشته و بلخ انبار تو
عزم رفتن قصر و خبر را کشتن مورد امشورت نکنی خصوصه حقه گفته
و باکمال و خطا بلخ اصلاح کنی مردمان اقارل حکومه سر بالنعم
ملک گشته سر فرستد که چگونه شاهزاده الکسر بلخ سرانجام گرفتن
حقانیت نکنی خلق خدا رسیده، روزی گفته نعمه به خبر
نشود چه واقعه در میان افتاده اگر برانه خبر باکمال داد

معال بعد میکه حقانیت شاهزاده الکسر بلخ را
مخفی هزار اگر اهالی شهر که دشت صردی دلعه همه بومه در
شاه بلعهان مجلس شراب خوری بحبس سخنی شده، مدهر را جم رده نیز
همه نعمه اهالی صبح جهت آنجا شده، در بارگاه نشست شهر
خلق صردی دلعه که اشوب در دولت افتاده بعد در علمی شهر که در میان
لشکرگاه در میان شاهزاده بلخ شده باخبر شده، در شهر که
معلوم شهر خبر در سر بحث شاهزاده بلخ الکسر رسیده
سلام نو خلیفه شده نشسته و بحق نعوذ شاه بلخ حقانیت
نزاب خوری را در گفته و در گوشه نهاد لالپسار ملک گرفته
و حقانیت را شاه بحق نعوذ
که خبر نشد از حمار به دشت شاه بلعها فارغ نعمه بلخ
داخل در منزل خفته شده و بهر جهت شعله نعمه تا انکه رد در
شده دفعه ی طعام میل فرمود و آنرا در ارخانه بزرگ شاهزاده

tarikhema.org

حمین شاه سر دست در اهرت شاهزاده شاه عباس شیرودی در اهر رود زدانه
شهر حمین نصر حمین نصر سپهر شاه عباس در گفته نشسته دشاه عباس
شهر ارف حمین حشمت الدین ارجمان شاهزاده شاه عباس حمین نصر
اهر حمین داد شاه عباس بخت شاهزاده حمین نصر شیرودی شاه عباس رفته رود زدانه
شاهی سپهر که ای نامدار بخت بخش تاراج روی داد که صفای فرمان شاه عباس
شاهزاده اجلال خود شاه عباس نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
شعبان نصر لاجرم شاه عباس نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
دلیر فرمان شاه عباس شیرافکن سپهر شوم ناخوش که دشمن در کمین نشسته
مبادا چشم حمین نشسته شاه عباس نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
مرا مبادا در قبولین جهان شاه عباس نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
دلیر که ای نامدار بخت بخش تاراج روی داد که صفای فرمان شاه عباس
من خدا را در دو کار نیست دشمن خود را که سپرده ام اگر
هزار دشمن نقصر حاضر نشسته فرصت کمین نیست هزار

دشمن اگر سپهر فصد ملک کرم نکوهی ارد دشمنان مرا رم ها عباس ۱۲۱۷
شاه عباس حمین نصر حمین نصر شعبان نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
شاه عباس حمین نصر حمین نصر شعبان نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
شعبان نصر
که حمین نصر سپهر شاه عباس
مصلحت در رخصت شان کار سپهر شاه عباس شاهزاده الکس نصر
من سپر افکنم بر غلاف نمود که شاه در سپرده کار را صورت کمال
همه نشسته شاهزاده بچه نصر شعبان نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
حمین ملک حمین نصر در سپرده شاه عباس شاهزاده حمین نصر
نصر شعبان نصر در اصر الله شاه عباس شاهزاده حمین نصر
دشمن او را سپهر انم اگر حکم شاه عباس نصر حمین نصر
ملک الکس نصر اگر تو این کار کنی سپرده شاه عباس نصر
دانای دهر صبر کن شاه عباس نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده
رد انه خانه شاهزاده نصر حمین نصر حشمت الدین ارجمان شاهزاده

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

کنیز تو را آن هم دار سر لاغر لعم دختر فت را غزال نام
دانست کرده ام که قصد روی تو را نهم افرسیاب خان چنین نام غزال را
شنید به نزد پدر ره در آمد کنیز افرین نعره بر کشید که بگیرام افراد
گیرید سر کشید کنیز افرین آنگاه تیغ بر فرق زد که تو تیغ د
نمک افشار بالین و نشان چنین آنگاه را فرو افرسیاب سر را
کشید مت هره کعبه سر خود را فرو کرد کشید و دختر فرخ رو
غیبت و نشست شهزاده را بر کنیز کرفت و خود بیاری قصر شهر
دست شهزاده را کمین بند و خود به بالا رفت بالا سر و بالوت شهزاده را
بالشهزاده دارالقصر رسانیده و سر و از اد احوال شهزاده با
و دختر پرسیده دختر فت بگفتگو نت رخ خلخ را شهزاده سر و با لعه
رخ خلخ با آنجا نت دختر شهزاده را در بالای بچه در فع بهوش آورد با
لعه دست بالعه حرز نخو کت پادشاهان دار اسلام ملک با توان
چگونه شهزاده در این قصر افعی دختر شع احوال را بیان فرمود شهزاده با لعه

او با لعه دختر شاه دخت مسکم مرا در بالا کرد تو را از دام آن شاه
دلو شاد بالعه کفت ای پادشاه دختر ان خانه که بر بالای دالو نشین افرین کفت از
حلت و حال شاهزاده کزارش نمود بالعه دختر ان تصحیت شعار شهزاده را بعد
صحت شاد بالعه دختر صواع نمود و انه خانه کعبه خشن و حال در خانه
خانه و صد پادشاهزاده نازاهوش کفتند و شان مسخر بعد خانه کعبه با لعه
شاه کعبه آن شاه با لعه حالات کذشته بیان نمود و شان افرین بر دختر کعبه
و شهزاده شان با لعه شان را رخصت کرده لهذا با را از این خانه بر دیم و دختر ان
انشاء الله در بیمار در خانه با را آسایش رفیر و در جا صبر ارام کرفته
خسرو روز شب کعبه دختر کشته شان افرسیاب کشت با لعه با شهزاده
شان بر لهذا از با لعه خفه این حالرا پیش شهزاده آخر شان افرسیاب
کفتند سیاه شب لهذا و انای در بر را پاره پاره نمود افرسیاب را بر
و دشت با لعه همه مسخر شهزاده
دختر کشته شان در بر افرسیاب خان را شنیده شهزاده با در بر لهذا

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

خواب

[illegible] آرزو میکرد و هلال و عرها مخفیها [illegible]
من از اینرو میداشتم از لطف این گاهها داشتم [illegible]
بر من اصالت چنانکه فرشته و با انعکاس این منم در کار
در بامداد ام های و دلی دست نیز بر سر ها مدام از کمر از این گریه و زار
به بین چنان نالان ناله من خاری به پای همت زدی که میگفتم
با از دو چشم از در کار آخر الامر با کنی هر خبث بالله
نصف میگفت صدای عجب و غرب میزد با این هم گریه ها چاک الفه
دار غفت بالله بر فرق که هر دو می رفته ها نه محقق نیز دها بر آنه
لفه در کفهای نشسته و خاک بر سری بمغفر و نفس از سگ نیش از
بی روز
که خبر از نیز ا
و او را بر کشت و بر آسمان عبد کعبه لفس با زنان مهبوط
سند خبر هوش که حضرا در میان قصری صدر که در میان
در باد واقع شده است و چهار طرف القصر از و شبهای

در همو و ملک اعصا لشور نشر افته سر و چهر خصا بحر انشه نصوف
حالگرا رمیگفت تقس نسته زاد از نسته سر در حراب از طرم و نسته
نسته سر در بالین به نفوت نالفه ابر ز و نالد زنا ز گریه میگفت
و بر دو چه نصف شه زاده بمغفر و گفته خم محور که کار و خبر
بیان نحالهر نامه و آخر و بر کی که به سر ا خلهر شفیعه ادنا
نصف سر ا د نه مشنر گریه میگفت نه هوش کعبه حق نه هوش لبه
کر مان جاک زد و خاک بر سر میگفت و میگفت آه بر سر
شهد نکعم بود کو لن سر نا نات نکعم فلک کعم بمان
مر الا نقوان مر ا نهان نکعم و کلمات نه اده لن غزل و
منحلنه انه هر هشنر و بعفر ا رخدا نشسار ا کی حلوا کنه
بهر و رحمان همنعب زد هی و فلک ا بر مان نحجهت مان حق شناه او د
جانی در نشر عشق نو سندم مه لکم من همهو نشر مان من و هم مان
جانی و همی میگفت الخبر ا انها مان ما نعم بو لا

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چه حاجت است ما جمع و قلت به شهریاریم چه ری که فلک ما من جهانگیر
همچو ما صراکه با تو در کرم نازد طاقت حاتم نیست لیراز خلاف
در جهان ما کرا فتد چشمها دارم چو کسوی دلبران ناز و ادا نیز کف
دارد دم نمیزنم چه برآید دران بحث فرزانه روح شیخ منکرم بخت
ری را بگذرانم

و در بزرد

و زنان و امیر و امراء با کلاهها سیاه و در بارگاه نشسته بعز و بهم
بصحبت مشغول بعد از ناگاه دربارگاه بزرگ خلف و قاضی نامبرار
در آمده و سلام کف پاکیاز و دامن خلیفه از خاک برخاسته و
بسجده فرو شد پاکیاز قاضی نامبرار را برای بخت شریف بهلوی خلیفه نشانید
و قاضی نامبر پاکیاز دلداری میداد و بعد از زمانی گفت ای پاکیاز
از زمان دختر خصوصاً طمع دارد که تنها خاطر رسید لابد از
منصف نیاز بسلاد بگر اد خواهد بعد پادشاه گفت ای نامبر
لفظ نازنین در کلمات تو بسیار گفته نازنین در لغت علامه

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

پادشاه اورا وداع کرده گاه وزیر اعظم از جای برخاسته دست از کار
اگر مرخص نمی‌شد شاهزاده بر تخت می‌نشست و نام
پدر را از سکه و خطبه می‌انداخت و نام
پسر و وزیر را مسلم می‌نمود و در هر کاه که رفت و آمد بر سلیم
دختر لاکهه نمی‌توانست که خواستگاری نام و نشان نمی‌داد
حال آفرین شاهزاده مصفر بیش چون نوشته آفرین را از او
گرفته و چونکه به تعجیل از پیش سلیم شاهزاده را بتعجیل رسان
نوشته آفرین را بردار و بیاور که او را بگوید خواستگاری نام
و او را بتو میدهم و در هر خنجر زهر آبداری هزار الماس بسلیم
هر آزاده داد را که بر پادشاه آتش دشمنی هر آزاده بر
برادری بهم داد در هر آزاده پادشاه آتش دشمنی هر آزاده
در دانه دریای محیط کجا هر فرشته نگنجد در دریای محیط
دکشن حاضر نمی‌شد در نشسته در دانه دلایت نمی‌رسانید
لائق هر آزاده دشمن پادشاه آتش دشمنی هر آزاده

قصه مرزبان و بلاقات دختر پادشاه روم

شاهزاده فرمود ای ملاقات چرا نشسته گفتند دختر پادشاه روم
که از سن هفت سالگی منزل او مسکن او شده و جای دیگر
هر کاه که بر دیوار دیوانه گذارد شاهزاده گفت که او را
همه حرف نام نام عالم را بگوید و بخواهد که مصحف
آرام تخلص کرده و به او نشسته شاهزاده گفت
نهایت نشسته و سر او شاهزاده آرام نشرف دادن او را
منجمان او گفت فلان ستاره است که امیر خواهد
شد و عمر او در همه عمر نوزده سال خواهد بود
این عمر مسلم است که او را چنین نوشته اند
سرشت در کار و در شخص عشق اگر بمرد هزار غم الضم خواهد
چنین قصه شنیده حاصل کار ما نوشته است باطل او

نظر در کتعفر خوابیدن سر چشمه ایم در این حالت و در آن
حنفر خاص آن التفاط به در سر نخلستان حیوانات از منفهه شاخه
قرای نخل در این درخت خلیه نه در خلل بود نه بر اردو هر لحظه ای نشسته و
با نیش نوش میخورد و آنت حرث تری در ناگاه دهر مرغ لذیذ می پرد یا
مرغ در آن درخت نشسته و مشغول است از درخت نا منحنفر و میخورد لذت از
منحلفر در آن درخت مجتمع مرغ شاخ از درخت زرد و میوه از درخت
سیب بعد لاجرم کلمه نه فناص مرغ بر آن نشسته نعیم نهمه بعد ی از انها
بان حانوا نلس بعد در آن بر آن درخت دار آنهم حنفه بعد بان بر آن نلاد فهمه
ناگاه اطلع بر مرغ نخل ای را در سبیل که نوار حوالی این درخت میرا جنب
گفت این درخت را درخت بعد سیح نامند و هر کس بر آن درخت کند حنفر نو
کار کند و هر کس دو شاخ بگند بر ام کرفتار نشود و هر کس شاخ این درخت را
با خود ببرد در جای نوران آزاد بگذرند و هر کس میوه از درخت زرد و بر حرا
نبرد بعد چنانکه اسری ارزد با نامند بعد این نلس نظر به بان بعد که

tarikhema.org

آورد اما در دریای درخت خلیده کشتی را بلعه در دوغ لقمه چنان شناخته
دانست که خیال جله بلعه دیده از نظر نخواهد خیال بردار بلعه را از جای
خود خلیده از شاخ بلند درخت دیده او درخت دانست دیده کشیده خود
گرانبار خواهد که ناگاه در صحرای عظیمی درخت خشکی بلعه مرا سان بلعه
دار جای خلیده خشتی جانوری خیال کرد خشتی خاکی خشتی نگاه دیده خشتی بلعه
در دیده شاهزاده بلعه دیده از جای خود خشتی کشیده روی
بر جانور کرد جانور خشتی روی در خشتی خشتی دیده کشیده از بر آن شاهزاده
بر درخت رود و بالش او بلعه قدم شش نهاد و بلعه برادر رود
و جانب شهری رفتن زد که بر سر ده گام هر رود بلعه بالش از ضرار
شاهزاده سوار شده و آتش نور بلعه دیده بر بازوی شاهزاده
افریدن بلعه پسر آن بحیره رود بلعه نهادن بلعه از درخت سیده
امیر سلیم قدری آمده از درخت خلف بالش بخواسته که بخورد شاهزاده
دست رد بلعه که بخورد بلعه نهم قدری از آن درخت خورد خیال کلام

شاهزاده بالش از دریا در بحیره پسر بلعه رود قدری دست بلعه رود در
نشسته رود دانه دریای عرب شده بلعه از جهاز راه کشتی بلعه دریا سیده
از کشتی بیرون رفته رود بیابان میکند بلعه لاشخور بلعه دیار
بلعه نادر داد و جهای سیانه رود راه بلعه رود در خیال بلعه در بیابان
کوهی در بلعه که بلعه از بلعه بحر دانست اندیشه بلعه کشتی بلعه بلعه
و بلعه را بلعه بلعه در بلعه بلعه خزیره بلعه صدری از خیمه
خزیره جلفدر و میرحشه بلعه خشت شاهزاده و بالش بر شمع و شعله نار
افتاد که از بلعه میرحشه شاهزاده اسلم اعظم بلعه لشکر اندیشه
تا بلعه شمع و شعله بلعه شاهزاده و بالش رنگی حشه دیده فرمان
بلعه منار دیدن و بالش چون شاخ چنار دیدن بر سنگ
آسیا بالا سوراخ کفدر بر بلعه خود از حشه نادر بعوض طوق طلا در
هر لحظه درخت را در دست داشته شمع و شعله روشنای چشم
ایشان بلعه چنین بلعه بلعه هر بار از بلعه رود بر بلعه گرفته

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

63

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

64

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

65

شب نالهٔ بلبل بلا جوابی که حضرت را ترحم آید آشنا نیافت
همه همه جا بردی در بای محیط معرفت تا مالدنی کاخ حضرت سلیمان
رسید خاک بالهٔ او در مملکت فضیلت رنگار روزگار کرارد و
شب نالهٔ بلبل کاخ حضرت سلیمان آشیانی دهنش آفرین در این
مکان آشیان آگاه من مردم که سبای اعظمه دلو سرا سیه شهر و بامن
دشمن شوخت نالهٔ بلبل تردد خرابه شبه لاسرا فلک شش بنگی
نغ گفت خاطر جمع دار بر که من در بوستانم و هر جا که نمازار
گرفتار دهم خود در آشیانه میرسانم و شمارا نعمت آفریدگار خلاص
لبن گفت نالهٔ را دواع کرد و در آشیان خلعه کشید نالهٔ
در مملکت فضیلت تنها نماند از هر طرف دلبلی زخمه شنیده خانه
خجره بخجره میگردد و صدای کبر خوش بگوش که ناگاه بعمارتی رسیده و در
در میان عمارت تخت نشسته هزار گذارده لذر و بر بالای تخت
نقش افریدگار نشسته است که نالهٔ از سر این کاخ زنار

یا خود شبه روشن نه مهتاب که شعلهٔ روشن دهره بکسار زیر پوشش رفت
که ظاهر شبه رود انوار روشن چهار رودش شنه از آثار روشن بر لطف ارض
نوبهار آن که افتابش در خزان ماه مارس شاهزاده اردیبهشت رفت
نهش لوزی هم در سر شاخلعه بود که ناگاه لطرش ترشاهزاده افتاب
از بحر زبرجد چو ران خلعه رنگ دست شاهزاده را در اشتر رفت
دست شاهزاده چنین بهتر از بر خضرا در آغوش کوه ماه مهر دنیاگیر
درازی را نمود و خرام سلطنتی ساری کرد و سکنت بهمان
کاخ لبن هزار که لعبت پرستش شاه جهان آرا و بهزار زبانه فهمه
دختر اجلالدت خود را از برای شاهزاده بیان نمود از
ثمر اجلالدت خود بیا که پرتو آفتاب نشان کرد و در جای علیحده از
دیداری مسکر دند و اجلالدت صحبت منعطی گشته
انتظاری نمیدی ز امیدواری
که چنین درمان نشان بشارت داد آبو با چه کرده دیار کنون

tarikhema.org

مرزا محمد علی مسگرباشی قلم
سربدار و خط بنوشس
سنه ۱۸ ندعوا
۱۲۹۱

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وطایر خوش الحان مشغول نغمه سرایی گشته بهار دلکشا
بر دار گلبن و مقابله آن بستان سرای گرفته و غنچه گل
شبنم عقیق بار در بر گرفته و دختر چون خیال در پرده
صبر خرابی گل و سنبل بر آورده و هر یک از آن شاهزاده
هزار داد و جنبه علمه از برای آن علقمه دلبند

که ضعم و دلم و بهر جوی برادر آن علقمه
و بوالعجب چنین علقمه بر آن درخت تلخ چون برادر ما هم میخورد
بعضی که روش آفرینش را بر داشته این گاه بر دلم این سنجش نکرده
گفته و گفتن تازه گوهر را بر داشته از گاه بر گرفته دار مهلک
محیط گشته در جزیره که آن جزیره را جزیره دلکشا مینامند و در
بر زمین گذاشته داد را دلداری میدهد و مینماید ای مادر
غم مخور که ما هر چه میتوانیم خواهیم کرد هر طرف که میخواهی سیر
گلبن و دلگیر مباش و دست از گریه و زاری بر آور و بصحت شفای باش

چون دختر این سخن شنیده از برای شاهزاده را بر خاطر
انعلت خانه آب ثقیل جگر خسته دلم کباب شده و
دختر له علاج تصور نیست در گفتن آن در لعل و آن نیلوفر
مهلو بعد از آن عنبر بوی آفرین را وداع نموده و او را در آن مرغزار
گذاشته و هر دو با آن ملکه شاهزاده را مراجعت نموده و بر آن
خسته لعل گون بنشستن گرفته و از آن خلقه لعل در آن گاه داشته
بنش که خسته هر لعبه را از گله زنگ داده
و آن ملکه از بوی او مشام شاهزاده را معطر نموده
خود را در روی دریا هر آن لعبه و هر خسته پرواز میداد
در بر روی شرف آه از برای شاهزاده و جعفر خان لعل با گیاه شاکر باشم
چنین بدار که تا خود را از روی دریا بر روی
قریه گرفته شاهزاده را بر زمین گذارد و خود با تبرم آن علقمه
او خسته دلخسته لبی نوش تصور را غوطه که بلکه گاه خرا غلط

tarikhema.org

70

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. CARO
ISFAHAN
19 MINASIAN 35

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

97

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. OABO
ISFAHAN
MINASIAN

104

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

108

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

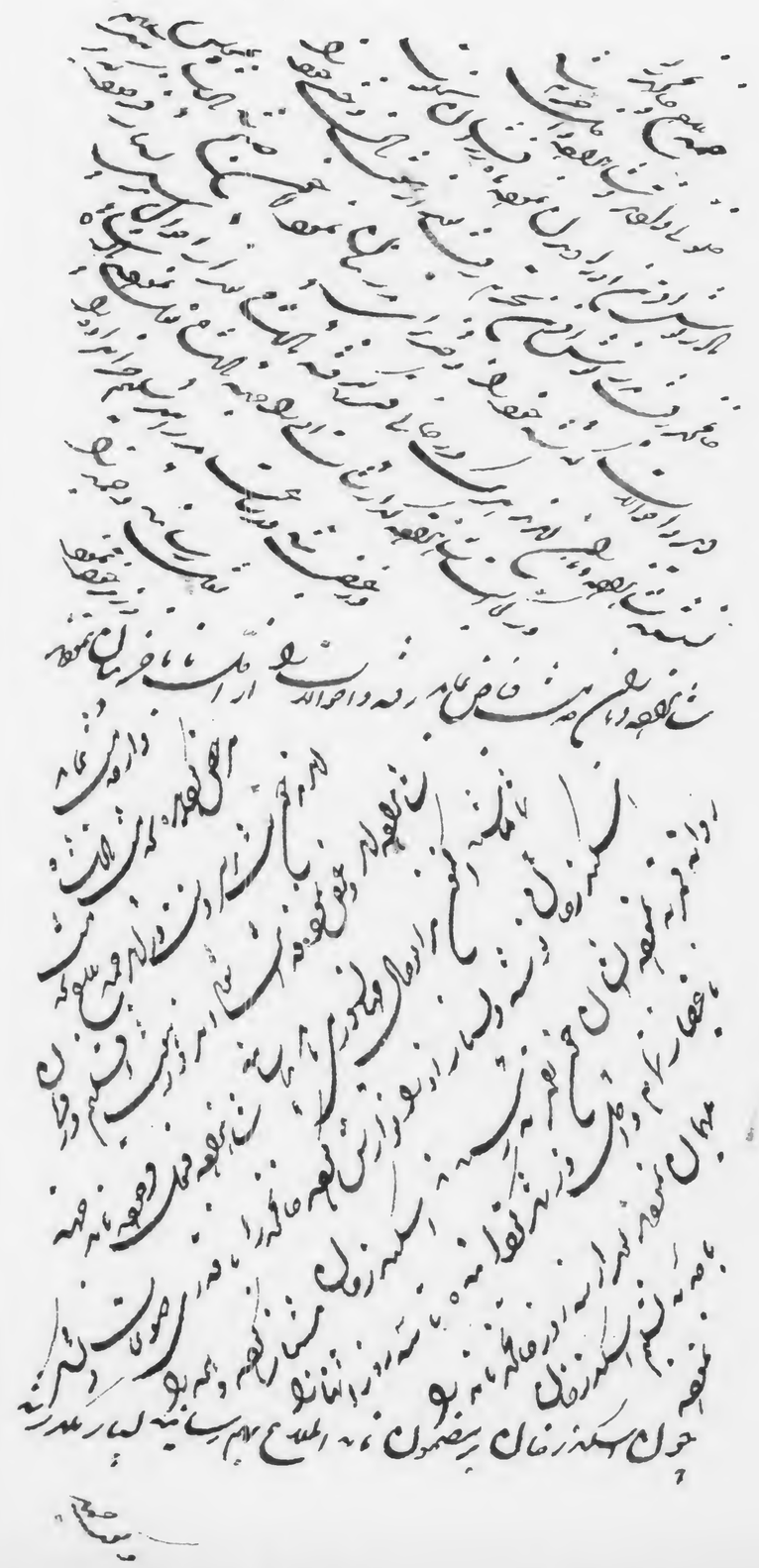

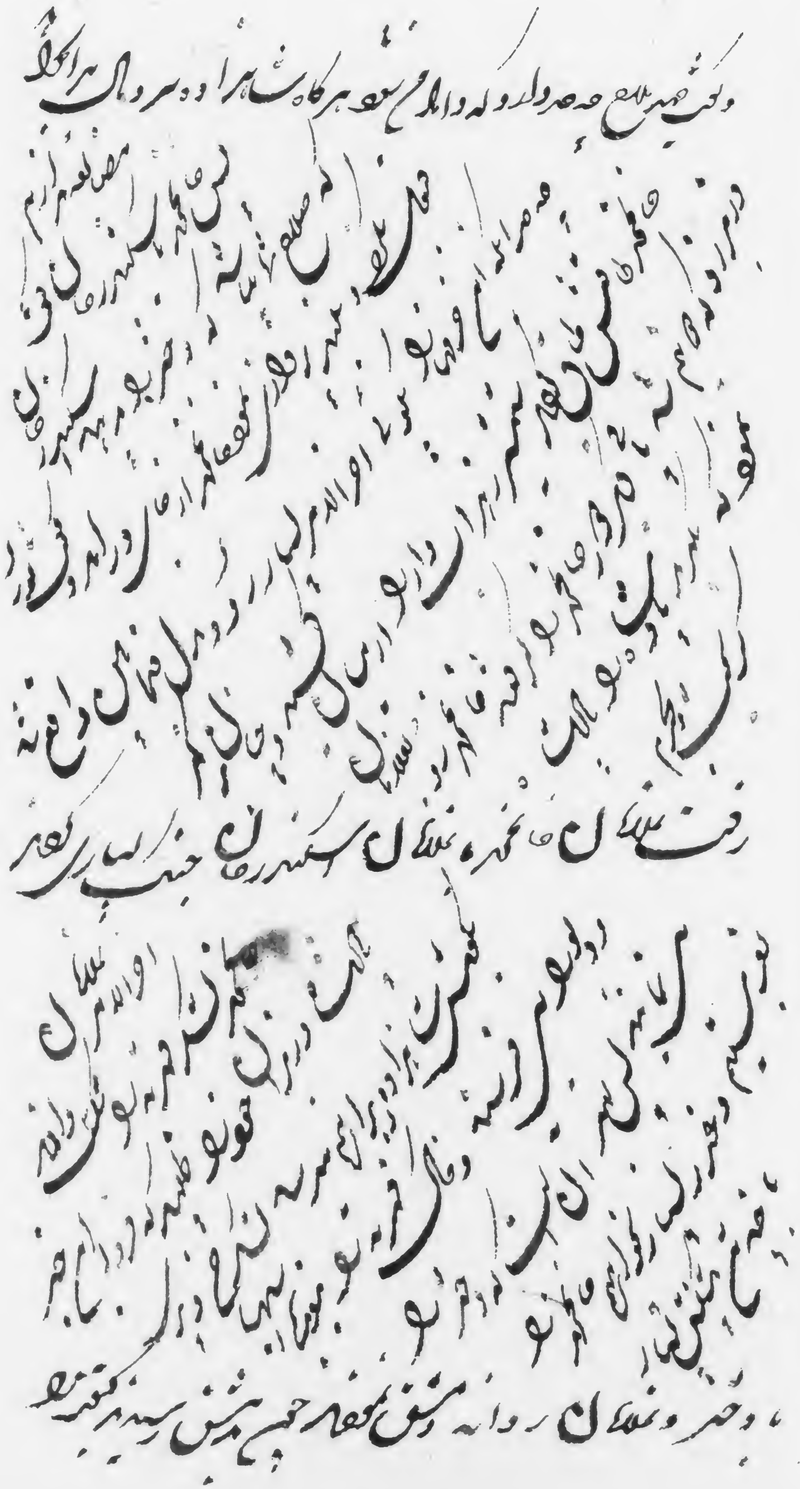

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

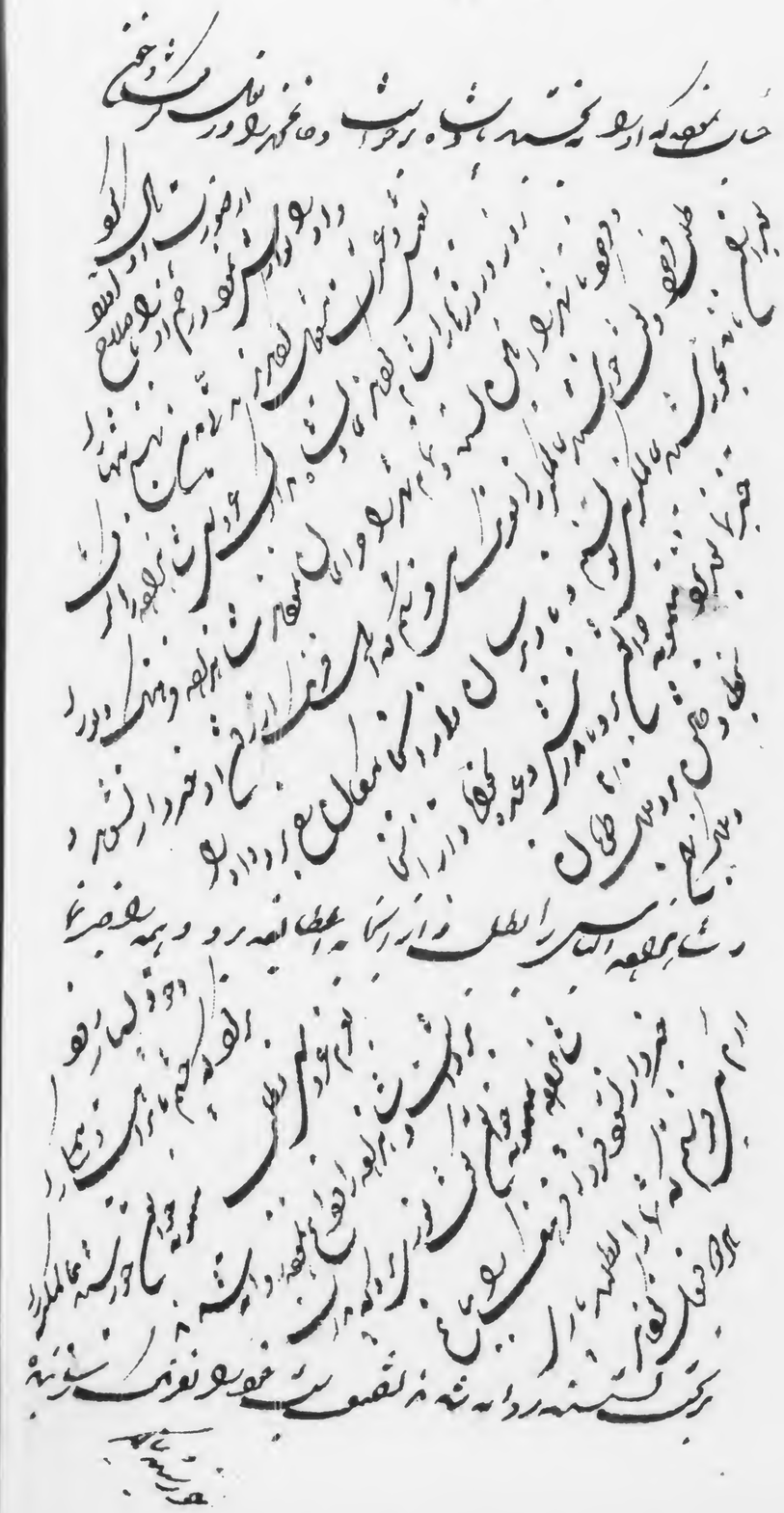

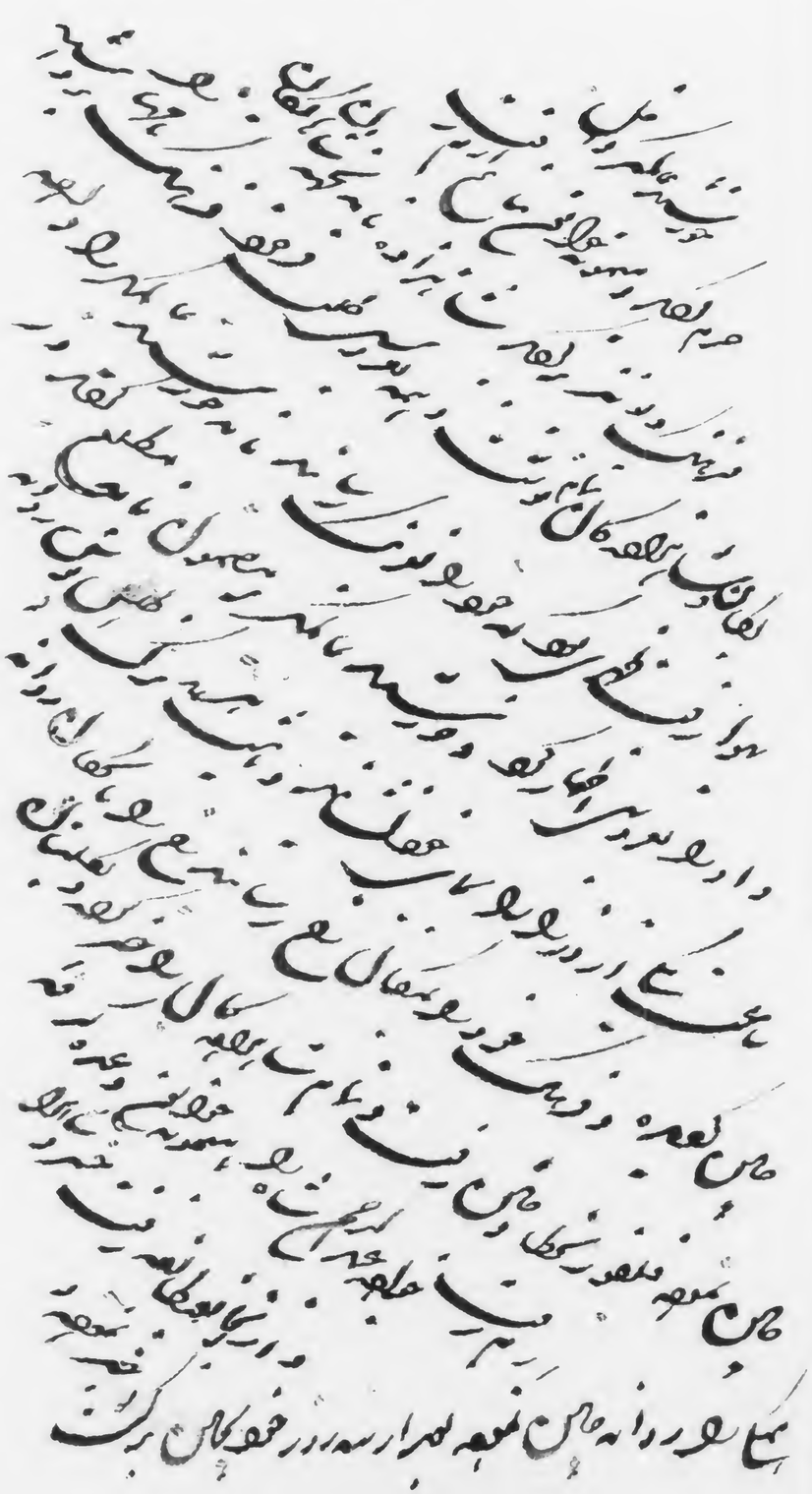

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

DR. DARO
19 ISFAHAN 95
MINASIAN

119

tarikhema.org

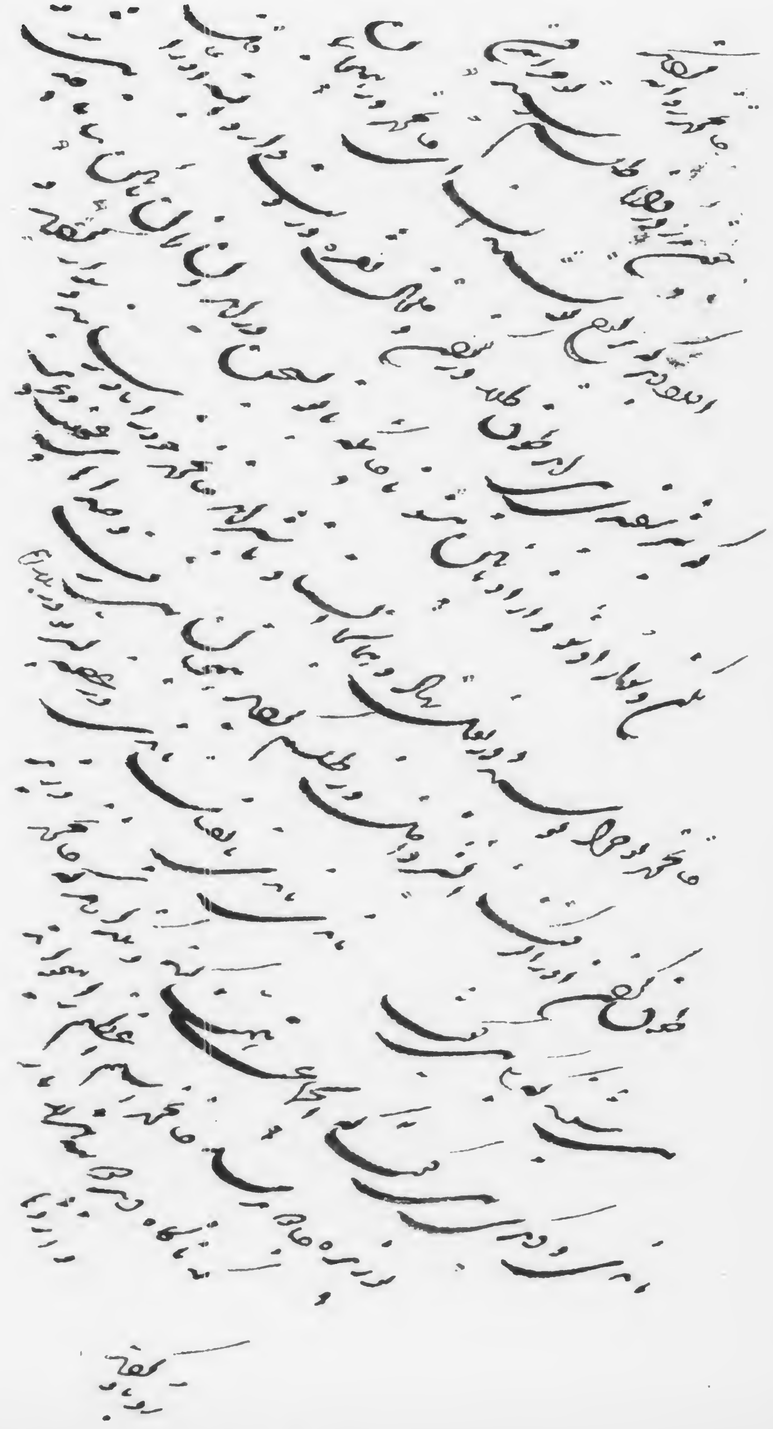

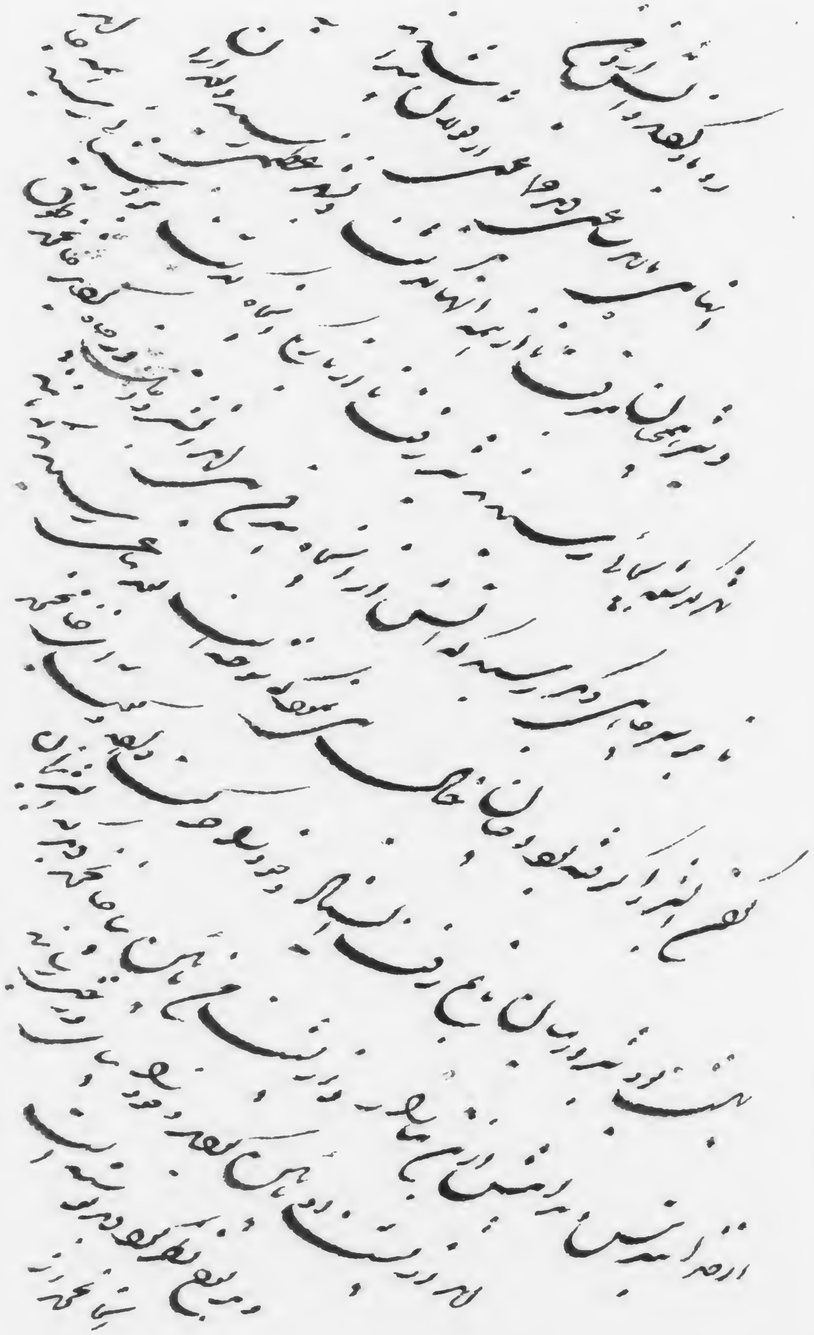

tarikhema.org

121

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

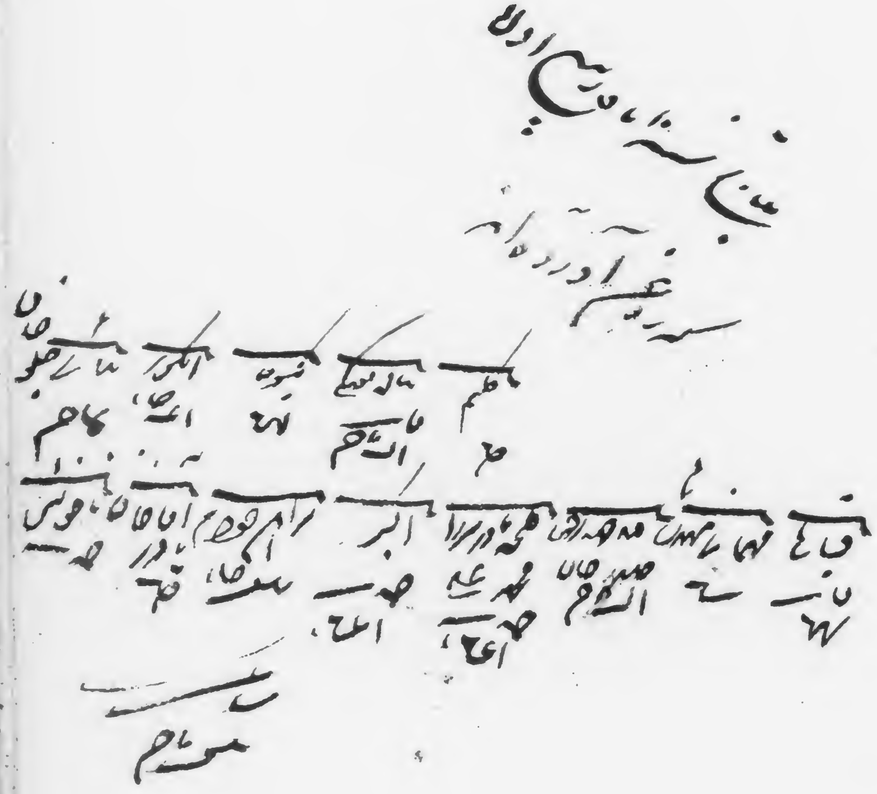

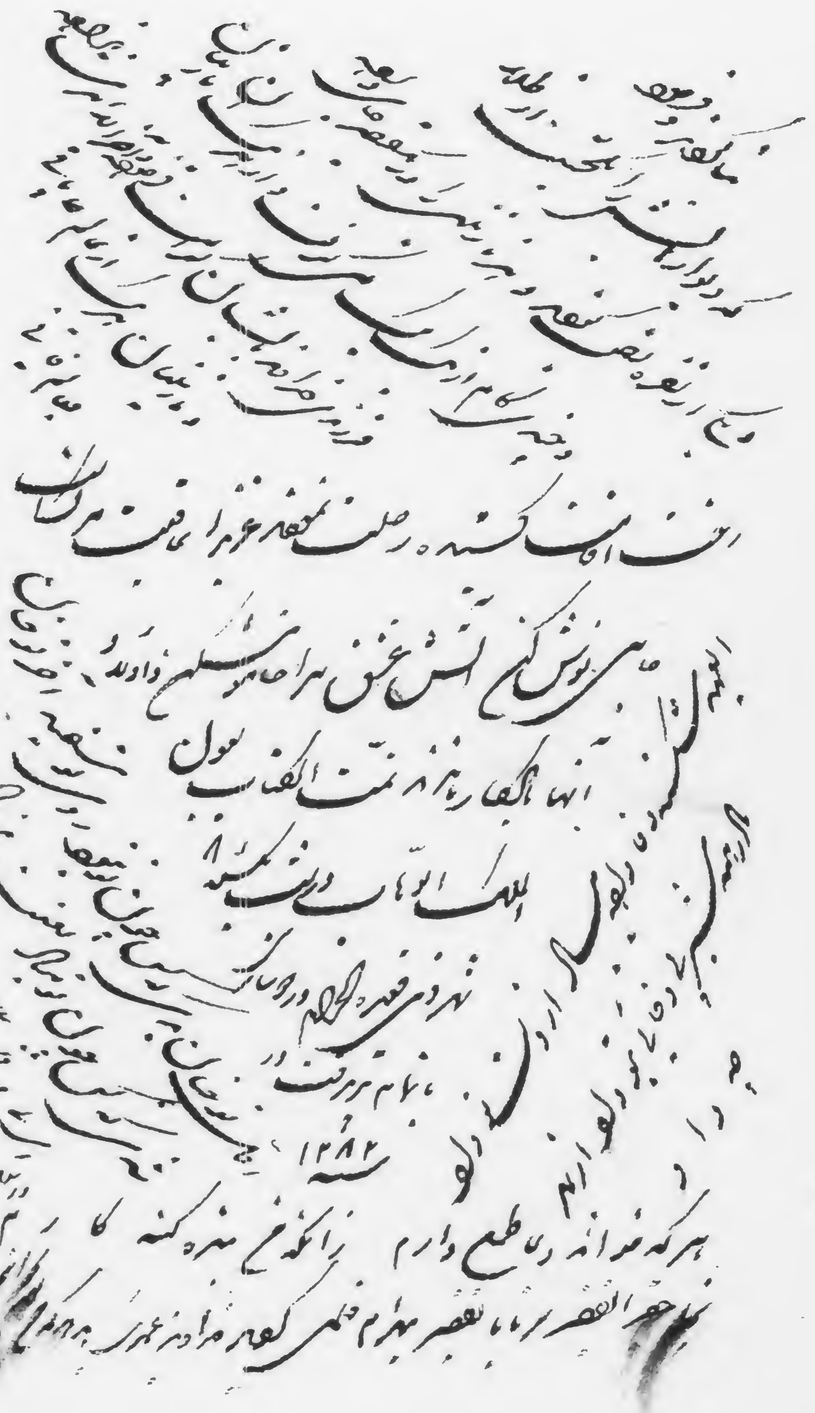

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. CARO
19 ISFAHAN 35
MINASIAN

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس فزون از اندیشه و قیاس نقش
نگارنده ای که در ایوان معرفت
مشاهدان جهان نسخه سحر آسا
و درود و تحیات غیر محدود بر پیغمبر مخصوص و خلیفه
برحق و وصی مطلق و اولاد طاهرین او صلوات الله
علیهم اجمعین خصوص بر ظفر ذوالفقار و نصرت
ترجمان فواتح فرامین و اختام و تفهیم ضوابط نامه نگاری
و احکام و نگارش عوالیص و عرایض دولت سلاطین خطوط

و تحریرات و خطوط رسوم صحیح و مکاتیب ناهنجار الزام
لهذا انظری از اینها بطریق اختصار مرقوم و مجموعه
بنزهت موسوم ساخت و مشتمل بر پنج باب
اول در نامجات و فرامین و ارقام و عوالیص و احکام
بار خدایا کرما که کلک ما را چنان جاری فرماید که
تواند و بتواند بنزهه ما را نیز نکته خوانان و نگارندگان
خویش فرماید بنزهه ما را در زمره نکته دانان و نگارندگان
خود منتظم فرماید لطف تعالی و تقدس طاعتی هر کنه
نفهم سر کلکی را خجلت شنیدن بر اسمان سرای نشنام
و لذت کرم را در آستانم مطلع سلاطین لیک
و نگارش عنان جم نفهم روی نفهم در زیر نگین
تا یا یاد دی نفهم نفس بنزهه میسر نفهم

tarikhema.org

مت نه هر گریه لعلم دلعی نه هر خلط مراکوی
جهت جمله لعلی نگارم اکهان آلد لعلگر
نهای تاشم دسپاس تا فتنی نه سعاک که در مهر
خضر تقدم تعرت تویم و نه عیاک و برات خشنودی
صت خویم الهی هر دی بگلدرخت شما ز جمعی لد دشمنان
دلش بشکام فرزن غبولتکم دلسا در حاتان
خشم ازانه نشه غصب غصه از خوبه آشم
دابن اصفی سلاز نلاس تجت نگاشتم لسراز
سنانشر بلعکاریه بیار حراوه نشه نلار
مهرسا زه لهوی شکانه دقاف آمغرحا نهای فرسانه
آن نشه نشه ره اهبب حه کاغ نطاف ازشه ها
شب دشن صبح صلق ابغی بر ذرلطه دوران نشر آب

نهنگ دلدوز دلباغ آتش دلاد اضراط صور سنبه همه
پیکانکی دوری فت بر کت چاغلس دفرز ز تنش قاس نهاله
حسکیمی در بیکر لعام ارد می صنعتش روح نهاله
دنوع بلاجوی خلعت نجات دلعه دت رسکی بلاخاتم
از نقش محبت او در آنکت لکت دخاتم موی بلاز چهر او
مهر بر لب و در دهان قلم ز خنعه بر حق
قصر مطلق دلعلاطاهر من او صیلوا به علیهم اضعین بار
دلبه کهر دنیا و در مصرف صدق و صفا پرورده
ضمیر نظر لکت نانسته انجم نجم مرم شهاد
کشه کیا جهت نکته ملک آنسل فرهنت نزدیک
عمل نکار ظلم زدا مکرد نجت دکاه زبور نجت جاه
الیشاع مکرم حمد و معظم امیر لطور اعظم رد انس

tarikhema.org

129

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mondepartarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بسته تا لبه همسه دارم ماهی هنر مرخلقان کسه کفه
شبه لسانی کعم قصه شهها که چنان انر فتی زل افروز
روز نه در وصال تو لعه نه در وصال تو لعه
هی ساکر تو شعر فحان تو لعه اگرچه عنان شهنب
نطو دله هم قهری تین خالم لعه سطوات مهرت
نمو انشی که عطارد از خطوبات معهوتگاری نلقه
تی در گردگاهگاهی نحه مهرات ساختهی دله
نه حنه اکه بگ کلین دانشی سلیم از
مرا است دشنجات سنه با حنی نلعه نیز
نتلق اذا که سلار عضش در مقضع نوار با عظم
نتلق کنی دقرات وسطه نانس

کلاس ار وطی از رفار پی منطق حاش احمات
از هی نرطیش در کنار برسم
گذری حنی تو قشی زنان نسه دچسم کنا که
نقش شا اسباب سکنی ابادہ وطایر
رفع شا نهنه نوارنت حسم لا سازانغار تو شی
لب نصح خب لبک فحنه عقل العقا
دهسه رسم افلاک امرای عودی از حشر
جلوه الحق دش این عضن مخصر
بوحوشد نولکت لحه مطری نکلی حله
مهنات دا عضن ی رست فحا نشورات
کل ان امبه که قحفی سه در حشات ا
از قبض حضهر لبسات سازد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ضعف و قوت قلمش خوش و خوش
در سخن آشنا خوش
فصاحت دلالت غنیش
نعلدانش جان شیرین شکرستان
هنگ گلبرگ تر خوش
در خوش عهد محبت آئین محکم
غرق بحر غم والم دلش رشته تلخی
از مطالعه اش طبع خشنود
نسبت که عطار و نکاپیر فصاحت
فصحا گفته اند بیعه بعه نظیم
بگلستان فاتح دلستانم که مرا
در گلستانم تو با خرسندان در بوستانی حال

عروس نسته پیچه دار نغوه آفت حالی نغمه بهزن
دهی زماه سرد گلان سنزد ماه حسنی حه چشم تهنگ
سرد دالله در سکاسک مرا نماه بهشت دلکارخانه
چشمه کوکار محفل دشمع کاشانه نشین
نخم ماه صدر نشین چو طاهر ار کرانه طاهر ار
لنگ نشه تو نیز دجنب نشسته کاکام نکنه
تو شاهی نشسته صدر نشین ما دشتهای کاسه گدا
نیشنه تو در کار سیمگان شاه حسنی کی بفکر
مرد در سمه کوشه نشینی تو در عصه چه دلا که زدرت
نشه تو سمه نجره دلاد حال قرینه کیه علم رو نماد
بلی دیه کشتی دلم مناسب بهر حال حرفا
بگذار پاکاک صحم بنشینم غلبه دل دصبره ماله

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یوم المعاد علامت مهر انعامه عباد
حسن نظری مکاسم شعار درگاه جلاله زیاده بر اندازه
که کافه عباد را نسبت بشریف خصایص معتاد
بنده بر ان داشت که هریک از انصاف عباد در طریق
انکاشف بتخصیص مغفرت نظر حقوق بنده کی
بمقتضی خصوص مغفرت بجهه عباد بلکه حق سبحانه
وتعالی بنا بر انکه بنده نیاز علی هزاره
علی الخصوص بسنجه خصلت شریفه بر خطیر
فجر ان حاجی زین العابدین بلغ تمنی خاطر
خود را از بخشنده احتیاط در شرط طوق
بنده ارکان عتبه غلام سیاه چهره نجیب نام
بر دانسته او را بالطف مطلق انعام فرموده

صدور شاکت نامجه اقدار منصه سیادت
نجم سپاه فضل و دلاوری تکیه گاه امیر مهر علی
علی الخصوص بسنجه خصلت شریفه التقرر داشتن
بنجه الاحسان لاجتماع جهر بر انکه مبلغ
وهزار و هشصد و هفتاد تومان اشرفی
هیچ تخومی سکه شاهی بقلمرو یکتان امیر مهر علی
وهزار و هشصد و هفتاد تومان اشرفی بنجه الاحسان
لاجتماع هر قوم از ان خالص خود بطرز یکسان
درهم مجموع نجه در هر مقام بجه شاهی
تجارت اصلاح خصلت شریفه دانسته
منافع نشاه تعالی هر قدر مقدار بنه تقسیم کنند
ضمانت خواسته بجگاه خرامم ملاحظه نجه هیچ فصله

143

حامداً لله مانع کوه عنان رفیعمکان عزت نشان
باشنک ذوالحضمه اقتدار صحیح ذوزنی واعتماد
صریح بلی نمونه برانسکه در صفات الخیار بردوالله گاه
والله حصار بقرون جنبت تمایله لازمه صحیحه شریعه و معاقره
ملیه اسلامیه بالطوع والرغبه در حالتی که محمض وافره
بعوارض جسمیه افاده شریعه لعالیه مجرد و مجسد و
اسرار نتیجه للاحرام محمد آله کرام و همگی اصحاب
ارصله شش دانگ قریه درشی محال افشار
عشر نباتی شریعه از آباد می و دلال
و عشر انهار و حمار و مراتع و ملاص
دکان هفتاد بهار بکلی صغیر الغیر و الوصف
ای طایفه تصرف نان آنشریف بهیچ نحوی نقار بکنان

همچنین قصبه کلات نیز مانند سایر قصبات
ایران تا چه پایه از حملات مغول در امان بوده
در سال تمام علیحضرت حاجی محمد تقی عطار از بنیان
مسالک دکهای مانند قصبات دیگر ایران نبوده
حاجی سید محمد تاجر نیز در دهلی دکان داشته
عطاری بهمان سبک معمول آنروزگار داشته است
آنچه که از قصبه کلات تا دهلی با قاطر
قطار شتر هفته یا ده روز راه است
پنج هزار و دویست و هفتاد و شش
عمل از این کلمات تا آنجا که از
بهترین دفتر ارقام ترین شاهی از ساعات
معروف بچه در دکان حاضر عالیهای شرع و مطاع

حامداً لله مانع

144

DR. CARO
19 ISFAHAN
MINABIA

tarikhema.org

سر رشته همه ربع و همه رقعه اختلاف و الخصوص

که مرقوم فقیر که عفر الله و غفر الرسل ضایع نگاهش

لیلة تسع تمان تجرب

لیلة تسع به شعبان کرم عالم

لیلة و لیلها

عالمان مرتضی عالمان حیدر

لیلة الاجره

پنجاه و هم مبلغ هزار و ده تومان

تبریزی اشرفی اجیه نقدی بقرار کمال و ضمناً قرار

که مبلغ مرقوم را از قرار قسط شهر متتبع مرقوم بر هر دو صفحه

جاریه شهر ربیع الثانی شهری استشهار به

استشهار و استعلام و استخبار میرود و از علمای اعلام

و فقهای کرام و سادات عظام خدا تعالی و ارکنا که علمای

و اطلاع شان و اهل بر سنگه های و همسکی شهر آن

قریه فلان فلان خان شش دعوا از جمله موقوفات اولاد

و کهر فلان الام قریه در تصرف اولاد و کهر فلان

بعضه دوران لام تعلق بعض از تصرف آنان

هر دو کدام مضمون آنه واقف هر آنه که لله تکموا

شهالکیم، الله فکلمه شهادت خصوصا در این صفحه

نوشته مهر دائره که عفر الله رضا نوشته

لوله

بمعرفت کلانتر کلانتر کتاب متعدد احمد جهانگیر

به بنه و جنبر قریه فلان

امضا

اولی

مبلغ جواب نشان نوشته دستخط دارد بعد جزو بنه

عفر شهر ربیع الثانی عفر ۱۱۷۲

tarikhema.org

صورت وقفنامه ایست که مرحوم سید جهربانی در
خصوص وقف کلیه املاک خود انشاء نموده
از دفتر دفاتر خزینه الای دارالای حسابات
الاربات گشت که دیگره عالم جبروتی تا ملاحظه کند
مالک آنات و منبعه در خزینه دایره فلک ار
نار ضع او پیش ارباب معرفت خزینه ایست و
حاصل دهر کلی هر سه فلک ظرفی اطاعت او نشسته
و در بیت الاک حیات از فاکر الاعات شاه آش
رشک روضه رضوان و در دهر فراش لانق خان
بزرگوار است که مقصد اصلی از انشار مزارعه حیات خداوند
حاصل دو بیت یک وقت که جعفر الاکبر خضرا
بهمان سال ربه دهر نقد بیع مصطفیا بنزله ابر بهار بنا

فلک سنگستان

انهمه نقوش رنگارنگ که از ماده آفریده
پدیده گردون بدوران بخشا
حسن عهده وفنی نذره افسون
صهبت خاب خزینه آب

۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

عرب

۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰

ا

۹۰۰۰ ۸۰۰۰ ۷۰۰۰ ۶۰۰۰ ۵۰۰۰ ۴۰۰۰ ۳۰۰۰ ۲۰۰۰ ۱۰۰۰

الف

۹۰۰۰۰۰۰ ۸۰۰۰۰۰۰ ۷۰۰۰۰۰۰ ۶۰۰۰۰۰۰ ۵۰۰۰۰۰۰ ۴۰۰۰۰۰۰ ۳۰۰۰۰۰۰ ۲۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰

ولی حساب بنقطه معلوم نگه

به آحاد
الف از یک تا ده عشرات از ده است تا صد
مات از صد است تا هزار الوف از هزار است

تا هر چه حساب شعر غزه نهد
ربع الثانی غره ۱۲۷۱

صفحه نقاشی

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

149

نکته‌ی از صنایع لطیف معمار آورده بیت الشعر

صورت سنه ۱۱۷۰

حساب مطالب حاصل محمد شریف نامی معمار لطیف

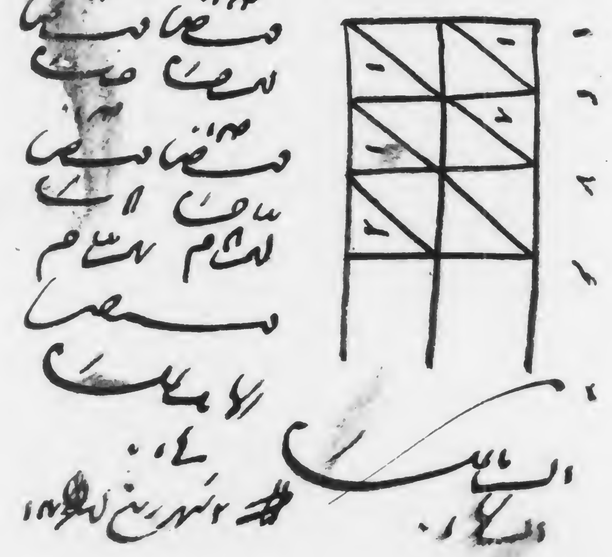

tarikhema.org

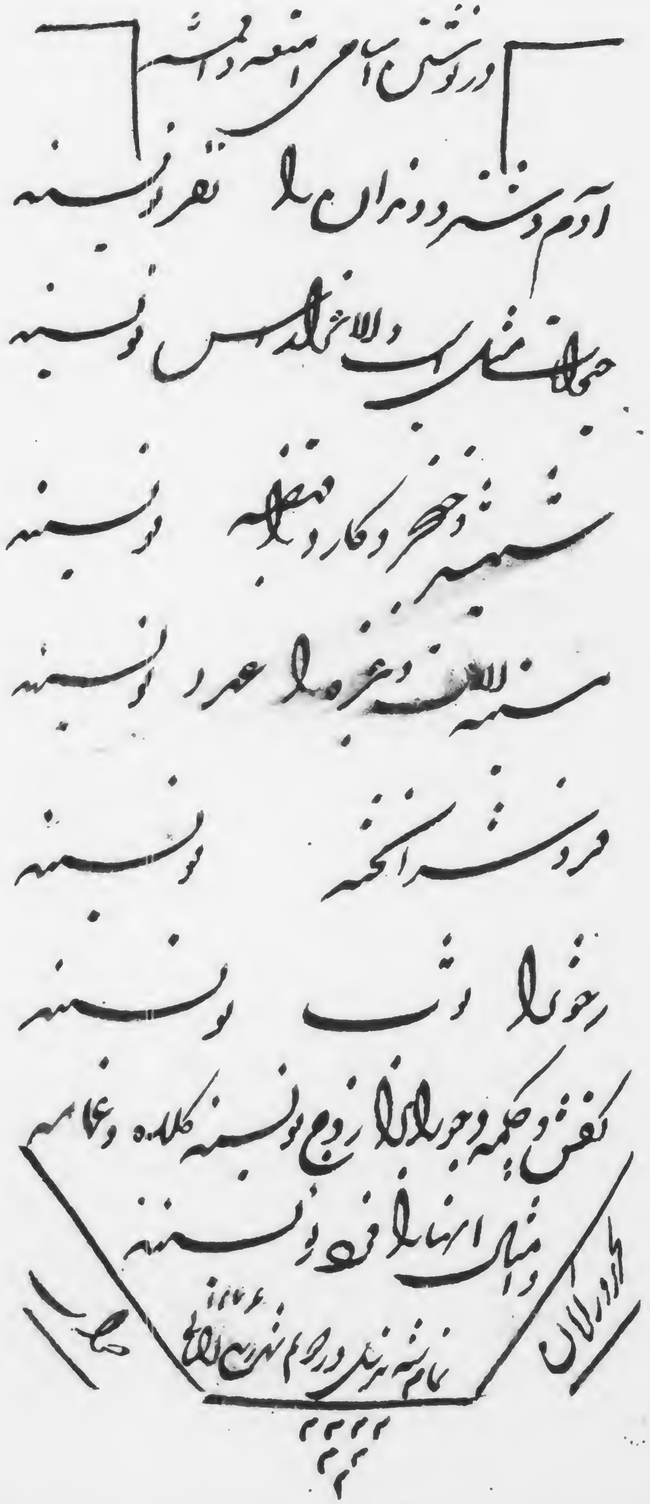

150

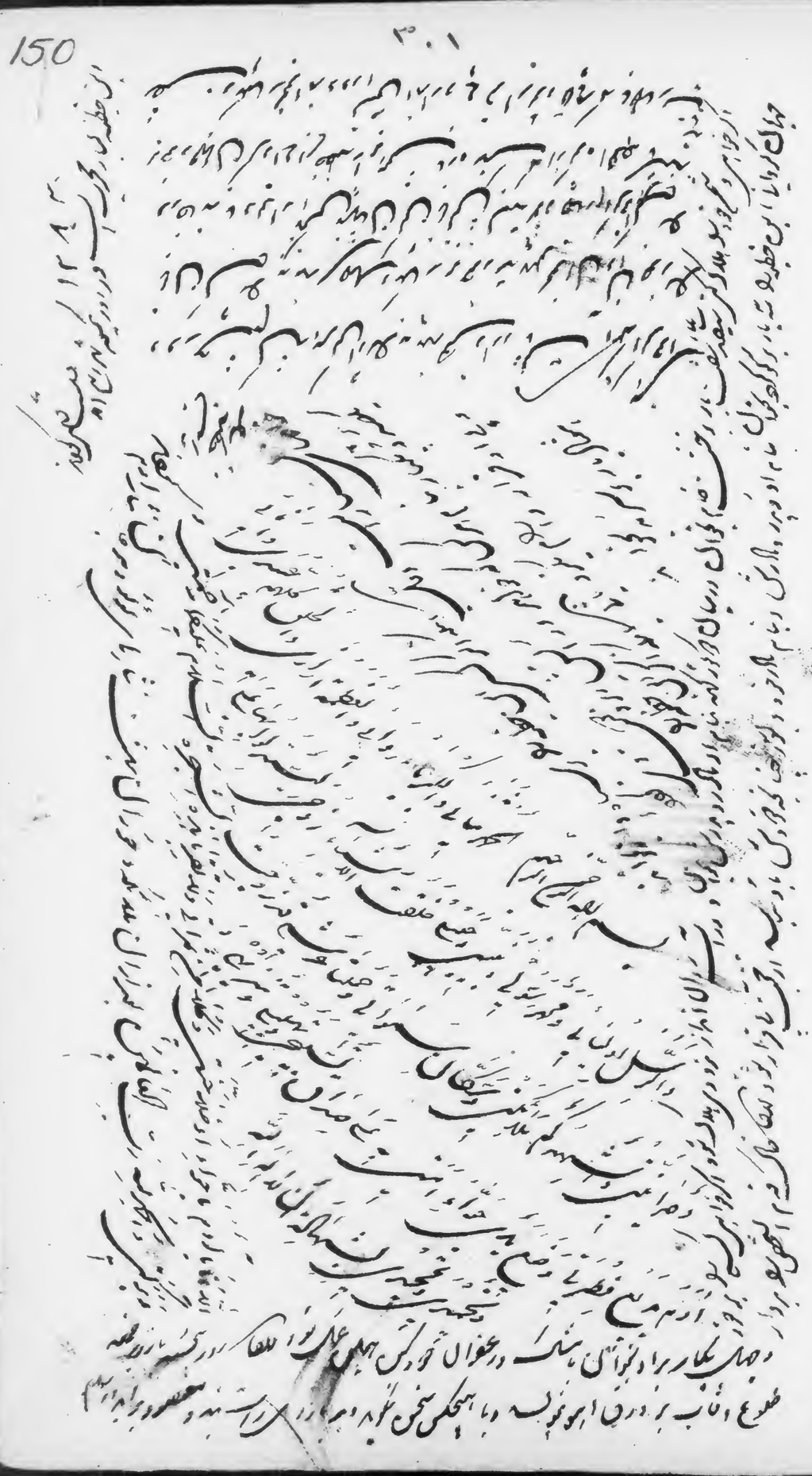

pdf.tarikhema.org

DR. CADO
19 ISFAHAN
MINASIAN

بسم الله الرحمن الرحیم

tarikhema.org

کهن ازی لوارم ریاضیات است — مگر در ثوبن اعراض طاعات ناشد فرض

مطهر اسم باکبی داصل قرب است — بهن هوا قرب الهی حاصل الورد

هست هرمنه کلاهی در ره عبادت صعب راهی است

حق تعالی که مالک الملک است — لیس فی الملک غیره مالک

هست هرمنه کلاهی — آنه فاکر تعالی ذالک

جهه تسخیر قلوب کافران عراسم هفت الغلوب تست

بخور در صبح ظهر و شام شصت مثقال هرمنه آنرا

کلاه خود داری هست بر سر تیغ در اغراض ساخته

در حضور او سر شصت مثقال کلاه هفصد گرم بوزنه کشته

لبر لبر ما شناس لبر ما — لبر لبر ما به کوه صعب ما

نه دل بر ماند و لبر لبر ما — بی لبر ما قرار با دلبر ما

جهه صبر بصد الف سلام هست کاری دشوار و تکلیف امور

شصت گرم طبع گران شبه بردارد هر پنجاه هرمنه آن یاقوت کلاه

دون تضرع هر مار دارم — پنج دین کوهر از بر دارم

لیکن از نفس بعضی احمد — فاصبر صبرا جمیلا دارم

جهه محبوبی که بگیرد در آن — بخور هرمنه شیر کلاه

که اسرع بخطه نهاد هست با

گر در بمنی که هست شیر منی — در پیش منی صد بمنی در بمنی

من با زر جام لبی نگذارم منی — خود در غلطم که مخ نوام ما دونی

جهه دفع آفت قطاع الطریق هست با خط با حافظ بیت

هرمنه کلاه آنکه بگوید طلسم خرگاه زند خود را بر ده آه سحرگاه نهد

با هزار ان ارزد در هفت آسمان تخت راهی که زنی بهمان نور را راه نهد

tarikhema.org

در هجر تو لبریز ز لبهر ز نازم ملبوس دمی سازم دو دم در نازم
با دست تهی تو نمی سازم آغشته بخون چه دانه لبهر نازم

tarikhema.org

القصه درین جمع جوهر مجمعی سالم و در نرد معلوم

خنده عیش و استغنا له سرافرازی جهان در کنف تدبیر او

هر زمان در نغمه خلخال باغبی با مغنی با غزل با حریفان با شراب

طالع سرعافیت فرخی دارد همت هوس پیشی دارد

آنکه پیک نوال بخشنده گردون استغنایش سر جوشی دارد

خنده سیمین بران آخر ادبیات پیش هر زمان در پنجه نه

خلخل بانگ مجدی و معین

محمل ناز از خاکه لی در گرد سر غال هوا را شبان در گرد

شنگ نوا را بخشم رنگ کمان فارغ زوکنی در جهان در گرد

خنده کن بشکار ها و حصول عیش بستیها بزرگ عظیم دارد

در هر محله که مطلب افتد میرود و لهولی هر زمان در نغمه مرتبه

خلخل بانگ فتاح و مفتح الابواب

خنده زن در هر در و مرد و جناب ناخدا حکمران

خنده عرض حاجت و اعوان و طی لطف دائر رأس

ارجمندی است هر روز نثار فراش مخصوص خلخل بانگ

جلله امن یجیب المضطر اذا دعاه یا رحمت الله

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در بیان آنکه ...

خطبه در نعت نسخه وقف خوانی رضی شمه از آن در مدح ...

خطبه در نعت ...

خطبه در نعت ...

خطبه در نعت

tarikhema.org

گفتی نه روز عجز و شب بیدرم عاجز ترا ز من بحوالی کا کنم نیستم
خفته محفوظ الخصر از کجدمان مار و عقرب و غیره هرش از ردی حضور
دلبنه مار کجکلز وصولت و شنه دلسم آله تسلم کزا نیز
نیستم دم مار دشمن عقرب نیستم زهر ازدم مار دوشش عقرب نیستم
شیخ قربانی قربانی قربانی بر نوح نبی سلام لعم رسلم
خفته نوشش بشر بطاعات و مار گشتی از معاصی و مانش ریاضت و طاعت
دکنج یافت این ماهی مراد است نام رسم نامیدل روزی نخوار
مار است و لیکن یا مارم کجان از افسر فقر پا نیارم کردان
در ساط طف محرم رازم کجان سلطانی که نه بعنی نیارم کردان
خفته کفاره کنان این ماهی را دلو خوشنار د حضوری در مناجات
بحضور قلب کجکلز بسم یا محی انشا الله برآورده است

دارم کجکلز دشمن یا مانش از شرم کنه کلکنده ام سر در پیش
او از لبر که غم محور لبر دوش تو در خور خوف کنی و من در خور خویش
خفته قوت نوشکنه لبن ماهی را نوشه بر شاخ نوشکنه نه دهم یا قوت
امروز نیم روز مارد معزور پر زور من لکلک یالم مشهور
من هیچ زشر د عدو چون ابعر در دمن خ دیده الکعه کور

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهة شفای بیمار این رباعی را نبشته در گردن بیمار بندد باسم باقی

نازنینی نوشته ام من تا شفا یابد بیمار جواب دهم نه روزه گیرم نه نماز

دریا تو دوم مجازی جمله نماز دریا تو دوم نمازی جمله نماز

جهة [illegible]

جهة [illegible]

جهة دفع غم سه نوبت بهر از نماز صبح گفته باسم یا کافی

غمناکم دارنکی تو باسم نروم خرسند و امیدوار روی خرم نروم

از درگه همچون تو کریمی هرگز محروم کسی نرفت من هم نروم

جهة [illegible]

جهة [illegible]

جهة [illegible]

tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در سلک دولتخانه بنشانش برم — شاید که ز لعلش بستانم بوسه
نخهٔ اشعار دردانشی — گر کج نهد مجرب است
چنین دوازده مارپولیشان توانم — در دوازده حلقه گوشان توانم
گر نوازی زنان خوشان توانم — ور نوازی هم از خوشان توانم

DR. CARO 19 IRANIAN 35 MINASIAN

161

tarikhema.org

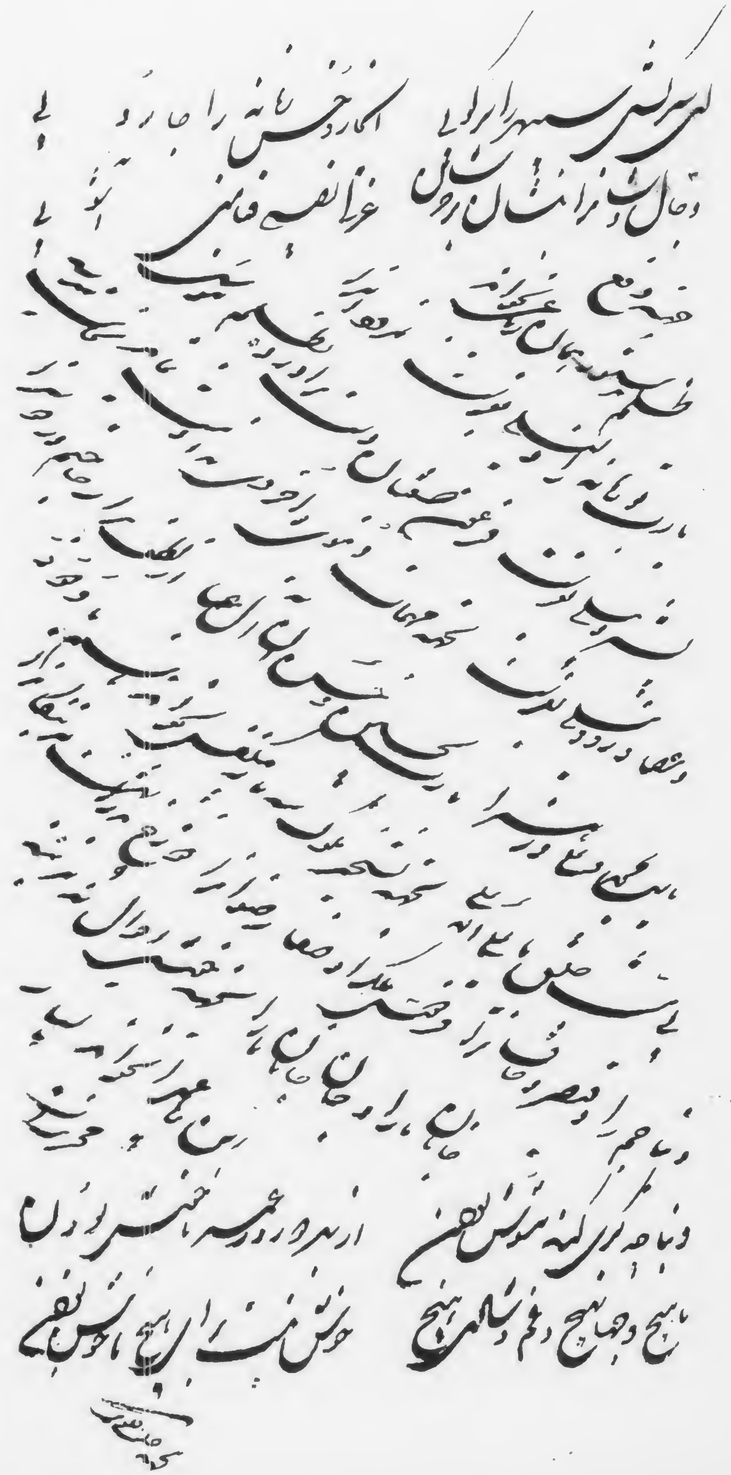

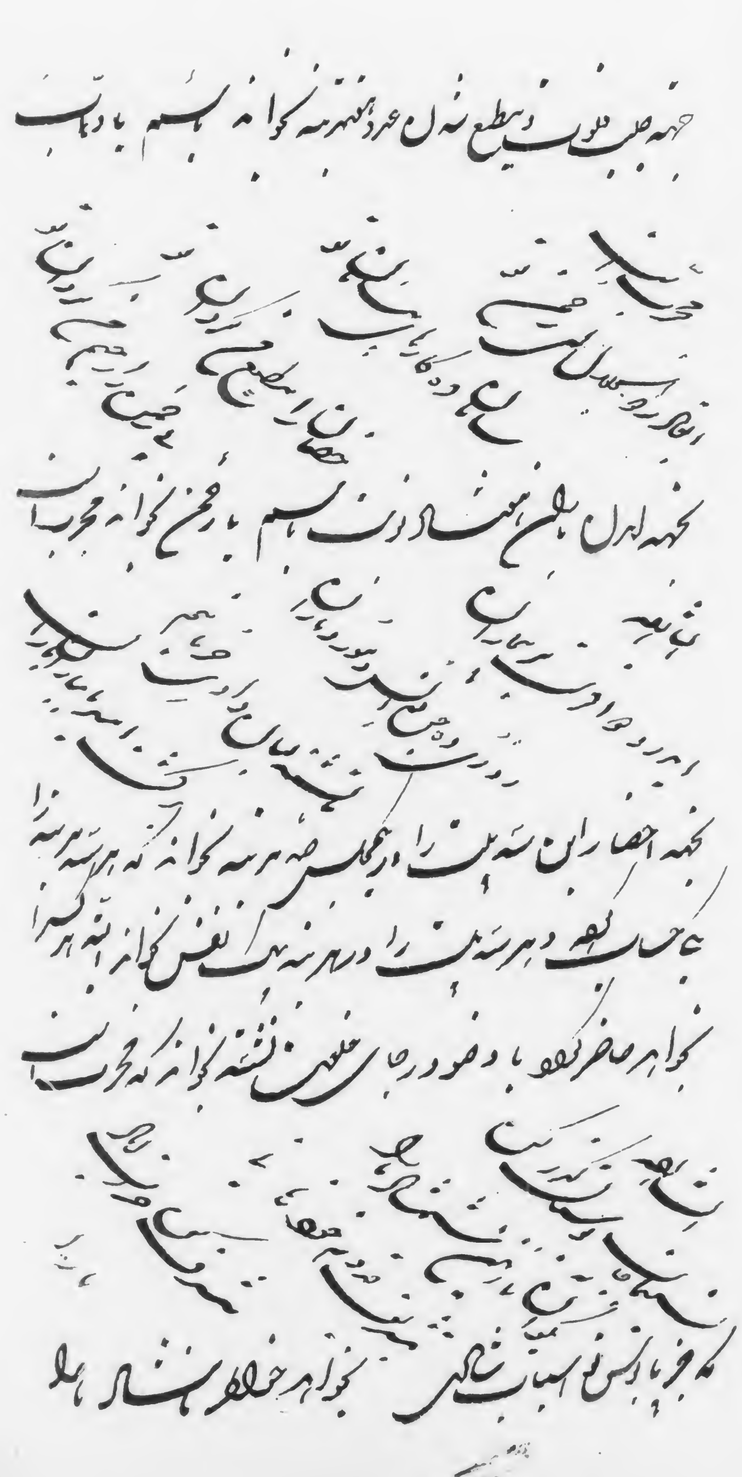

162

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

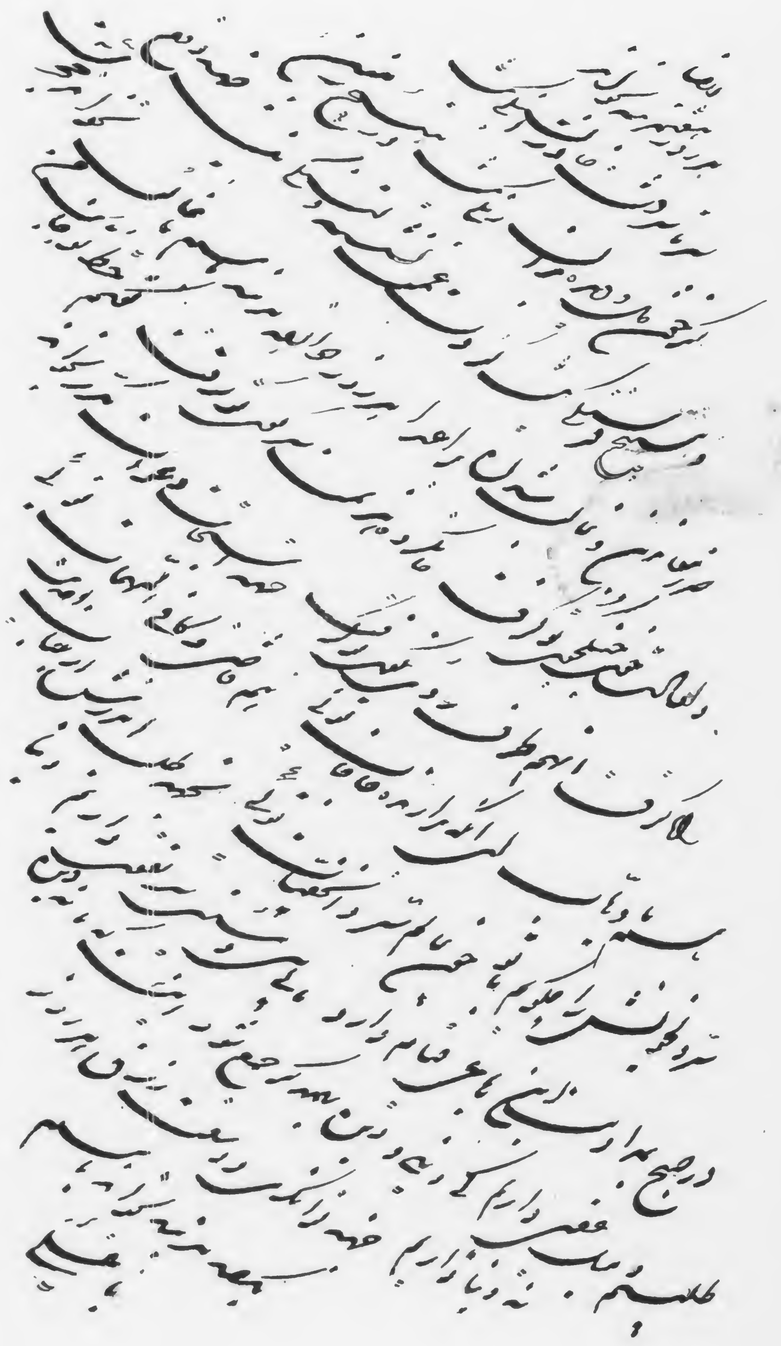

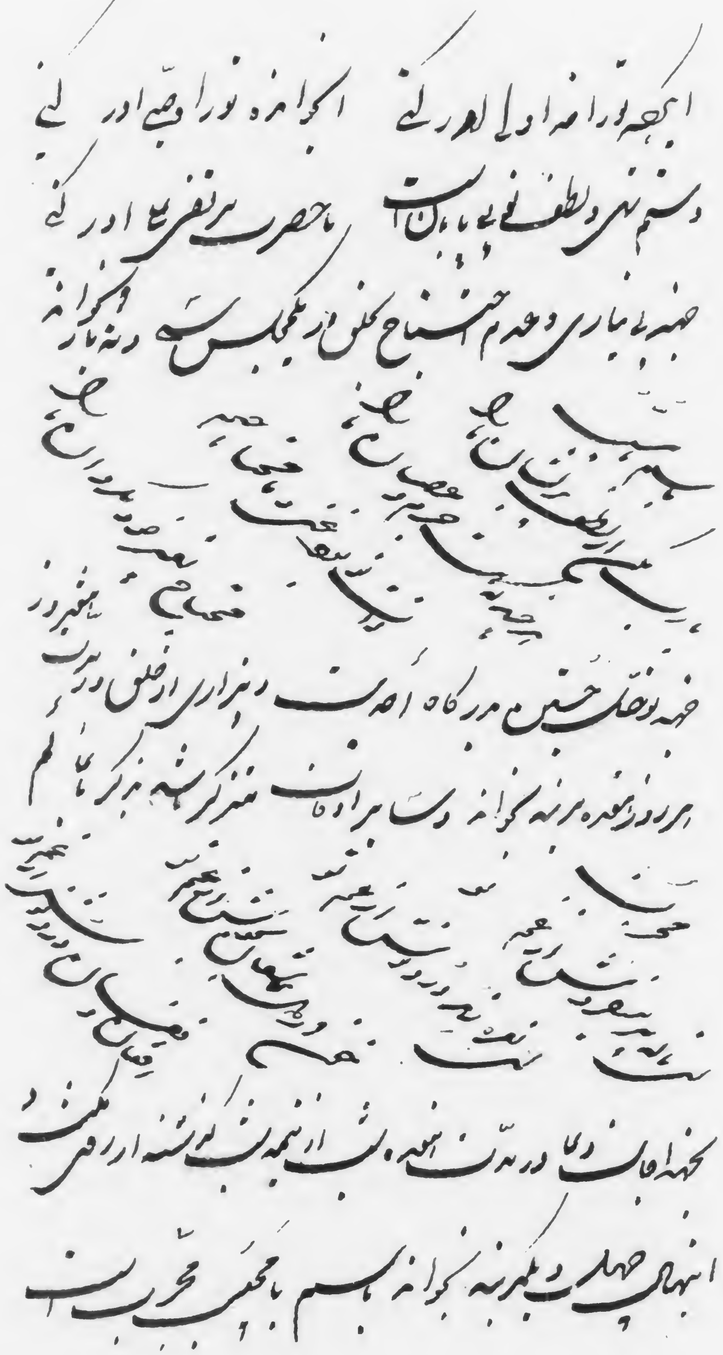

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

tarikhema.org

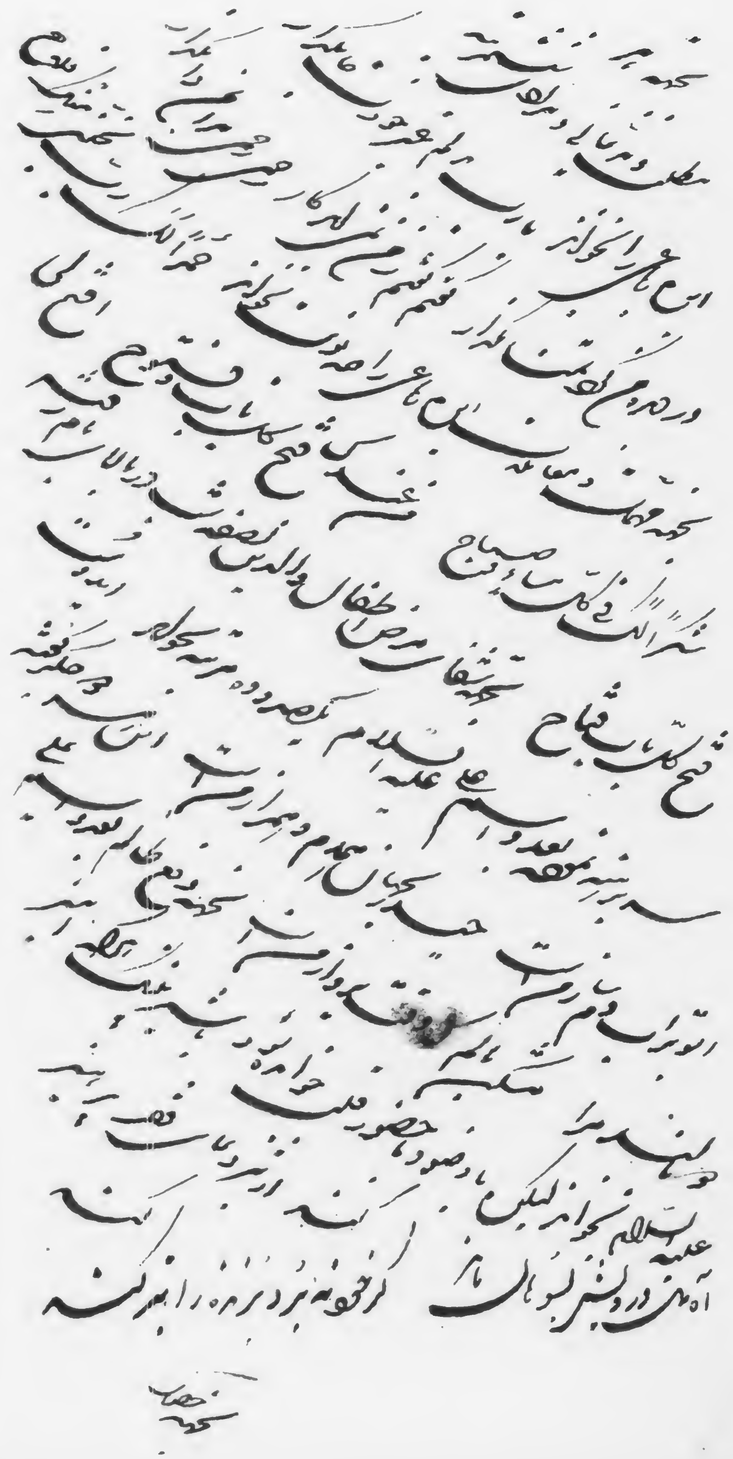

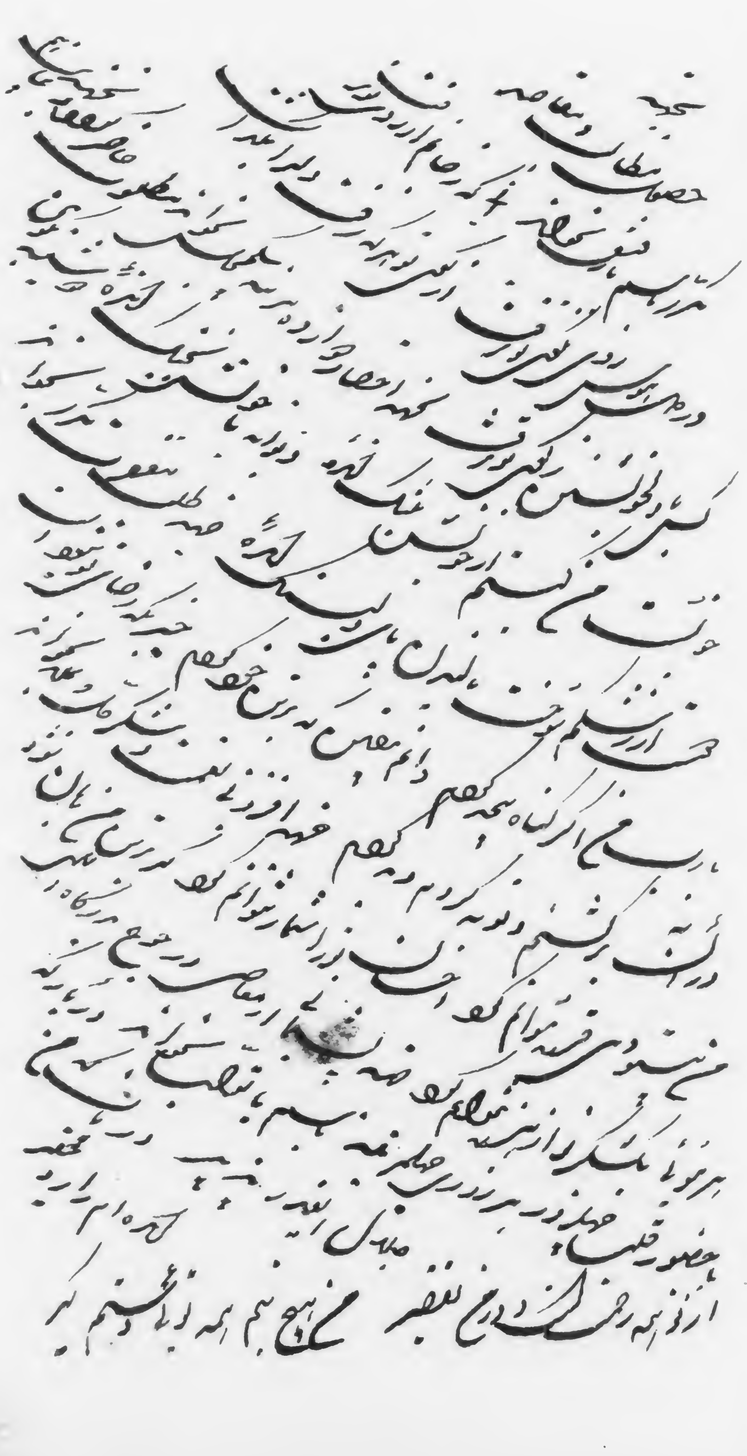

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جهه‌ر این حاجات گزارد

ای آنکه ولی در دو جهان دانی و توانی در بند علاج ستمهای زمانی
حاجات خوشش را چو کنم با تو نگفته تو خفته و صد هزار چیزت بنمانی

جهه‌ر حوائج شروعه در مجلس هزار بار بگوید

چندین بار نشسته در شمار هم نفس با نفس و هوای خویش بار هم نفس
از پرده ندانی کار ما بر داری معلوم شود که در چه کارم هم نفس

جهه‌ر عجائب تا هم بوقوع می‌آید بار

ای در سر هر کس از حصار هوسی بی باک نه‌ای بر آر از هر نفسی
هر دانش را بخشی داده‌ای من خواجه یک دارم و تو صد خواجه بسی

جهه‌ر این حاجات مطلق روائی بگاه از الهام

الله تو بدی در دل آگاه تو بیا در ماتم هستم هر دمی شاه تو بیا
گر مور چه دم نزد در نه چاه از دم در دل مور چه آگاه تو بیا

نجهه‌ر شب‌ها بروز چهل مرتبه هم بگوید

ما مخت دری بیخبر هم گردی بیخبر و بار هم نشینم گردی
این مرتبه فرمان امرات یا بچه صفت هم نشینم گردی
جهه‌ر هزاری از جهان فانی دعا مورث آفت روزی

نه بار هم بگوید

جهه‌ر این اندوه به‌ری و سه روز ما بیشتر از تو کم نمی‌ری و سه روز
تو بار دل هر که شدی گر تو با پیر زنی انس بگیری و سه روز

جهه‌ر توفیق طلب هم بگوید

هر چه که بار سر گران است تو عملش نشمر که جهان است تو
دلدار منا صورت آسان است با تو نگرانی نگران است تو

جهه‌ر دفع شب‌ها مکرر گوید از رفع تو

ای دست پناه تو نگهدار همه ای دست پناه تو نگهدار همه

گر بملک وفاداری منت دل و جان دارد در ملک خطا داری منت بسر و تن دارد

القصه درین نامه بهر نوع سخن عمریست که ما را نه بکس هست نه با کس

خفته غنی تخلص اشعار بهم بافتن نمی داند

یارب ز کرم دری بروی ما باز راهی که در آن نشان نیابد هیچ کس

ما نیستیم از هر دو جهان یک رگ و کم خاکستر ما هرچه شود باد مباد بس

لبنا یافته از نسیم غنی تخلص

یارب غم آنچه خورد در حال ماست بردار که بیش از حد طاقت بار ماست

آنچه که چیزی در دست نداریم از گمشده ما هم دغدغه بیکار ماست

لبنا یافته هرنه هم غفار تخلص

ای راه شناسان جهان راه کدام در ماره و پیمودیم هرسو همه گام

بر در نه ماندیم خدایا بسوخت پیمانه صبر و دردم جانکاه تمام

خفته از نشر نیاز در هرنه تخلص

لب از گله بستیم نه از راه وفا کوتاه نکردیم به پرسش کرمت ها

ارزوی لرم اگر بخشی خطی بخشیدن و بلطف توشه عالی

نخفه ۲ بی کاری ها و مهمانی باسم دیباچه نخفه

ای داحت بیقرار مرا ای بار فسانه کار مرا
مشکل شده کار من بیاری تو ارزوی تو حسرت بیکسی مرا

نخفه حضور قلب باسم ظاهر نخفه

دشت از خجلت که لاله میرود مرا داد ابر از دهشت که ناله میرود مرا داد
طوبی دهشت و حیرتی شراز ناله ماه و دلی که ناله می رود مرا داد

نخفه کمال بی خبری از کفر تو و بیرحمی باسم بی دردی نخفه

در سلک یگانگی که گوهر تو نبود هنگار ز خود برفتنه سلک تو نبود
بی خانمان در ابر السلام کرنج با ما بسه نشین و با ما بنشین

نخفه رسیدن بطواف کعبه بخبر نه نخفه

در کعبه اگر دلسوختی غیرت تو نیست طاعت همه بیش کعبه و میرات تو را

در ربط سه

در ره نخواه از ساکن مسکنه خوشتر نشین که عاقبت نخجیر ان ترا

نخفه طلب فرزند بخبر نه نخفه

ای از تو صبح روح عدم تصویر تو جان را کرده رقم
از رحمت خود ما نه بیهای ما را در نه بمن بعزت یعنی دقم

نخفه عهد وفا و داشتن با کسی بخبر نه نخفه

ای رفته که عهد ما بشکست هر رفت و نشد که رفته و ما ان دردست
میگفت که به از تو نجوام هیهات نپذیرفت که به از تو نجوام هیهات

نخفه استخلاص از نه بخبر نه نخواند

ای نخفه که در پیما نخفه وانکه ز خلاص خود بمنت نخفه
بر عقل نخفه نه هر که بود ما نیز چه کرده ایم تا نخفه

نخفه رهائی ما در دشت نه نخواند

دیری است که رخم دلم ناسور است از سلسله ام و منزل ما دور است

در ربط سه

tarikhema.org

که ما را از کسی همه بهانه داریم حسن رخ خوبان را شهره زمانه است

غزه خوانی مطلوب شد نخوانده

ما را خلاصی همه رندان کن خوبان کن رد بر خودا کن

ما را بیا بیم و بار ما را بیان کن با ما دگر شاش دل بیا کن

غزه نهان مجبوس بنجم نخوانده

در غزه عشق که او در میانه است ما را جلب کشور و کر سر نهان است

زنهار بحسن و خطشان دل مدهی کین صورت بی نقاب بوقلمونه است

غزه خوانی مطلوب شد نخوانده در آخر شد نخوانده

با خود لفظ دارد فایده کلی دارد در شش نخوانده

خ مار دوم مار دوم دهن مار خ مار دوم مار دوم دانه مار

خ لف و خ زلفین و خ ابرو دو خاک هر پنج بمیزد از برای مار

غزه دیبای دنیا هفتم نخوانده

دل را در ما دشمن پیشکش کردیم زین پیشکش آزرده داری کردیم

از سیم و زر ما دشمن چه دیدی کشتی کردیم و بار کشتی کردیم

غزه از شش بار نفس مطلوب نشده برادر نه نخوانده

بگریز ازین جهان بیوفا این هر دو هیچ دو بر یکسو زن

عیسی تو آن بمعراج رسید از نان جهان به آب جو دو زن

غزه رضای خاکار محتاج رسیده دقه نخوانده

زلفش چه کشتی دراز آمد آزاد در مار زنی جنگلی مار آمد آزاد

گر آن دلبر زیبا کار بیاید عالم عالم شعف قرار آمد آزاد

غزه شعر دوین هشتم نخوانده که تمام شد

دیریست که نیرد هوا با جسم بر مار فلک فلک تا جسم

بگشته بتعلیل خود کرد کرم چه لاف زنی ای فلک تا جسم

غزه اشاکه ساده رنج بر هشتم نخوانده

از لف غیر بر غیرست از طرف بگذر همه سیمبرانند
افتاده پای تو زار میگفت سر تا بپایم فدای سر تا پایت

خمسه امیر از قطعه در عالم سه سر نمونه کوانه

یارب زکرم در دل من نگر بر خلق بکرم خوشتر نگر

خمسه دفع هزره دیو سه سر نمونه کوانه

زاهد بصدم نرسد کعبه سر رشته زدم داده چو هم کرده
بتا گر نشنیدی عرفان بصدم تا ریکه کجا کان کرم کرده

خمسه دلاوری دیو مهیب سه سر نمونه کوانه

یارب تو نگهدار بلنگر زر لطف دگران بر بلنگر
هر کس بکسی و خضر با بنیاد جز حضرت تو مرا و دان بکس

از لاهان نامه عاریه داشت در ضجعتان کناری داشت
از خشکبی کار کرد بیشه امشه بنگو کار سیاه داشت

خمسه بگفتم و دیعت بازده سر نمونه کوانه

آنی تو که حال جمله دانی اوال همه بر سر مکانی
گر خوانت از نسه بوران مشتوری در دم نرسی بجان امانی

خمسه دیعت رد و دفع بخمر سه کوانه

انجا نش حلق رسنها ی توشت ابزار ق زرق در کمر توشت
کار فی دلخشه کرده در گرده است لطفی بکن و کرم بکن با توشت

خمسه رسیدن مطلوب بحر سه کوانه

دوشنه نورا بخواب دیدم دانه لبیک تو بنده بصدم دانه
بیدار شدم تورا نه دیدم گفتم لا حول ولا قوة الا بالله

خمسه دیدن مطلوب در کنار شمشار کوانه

172

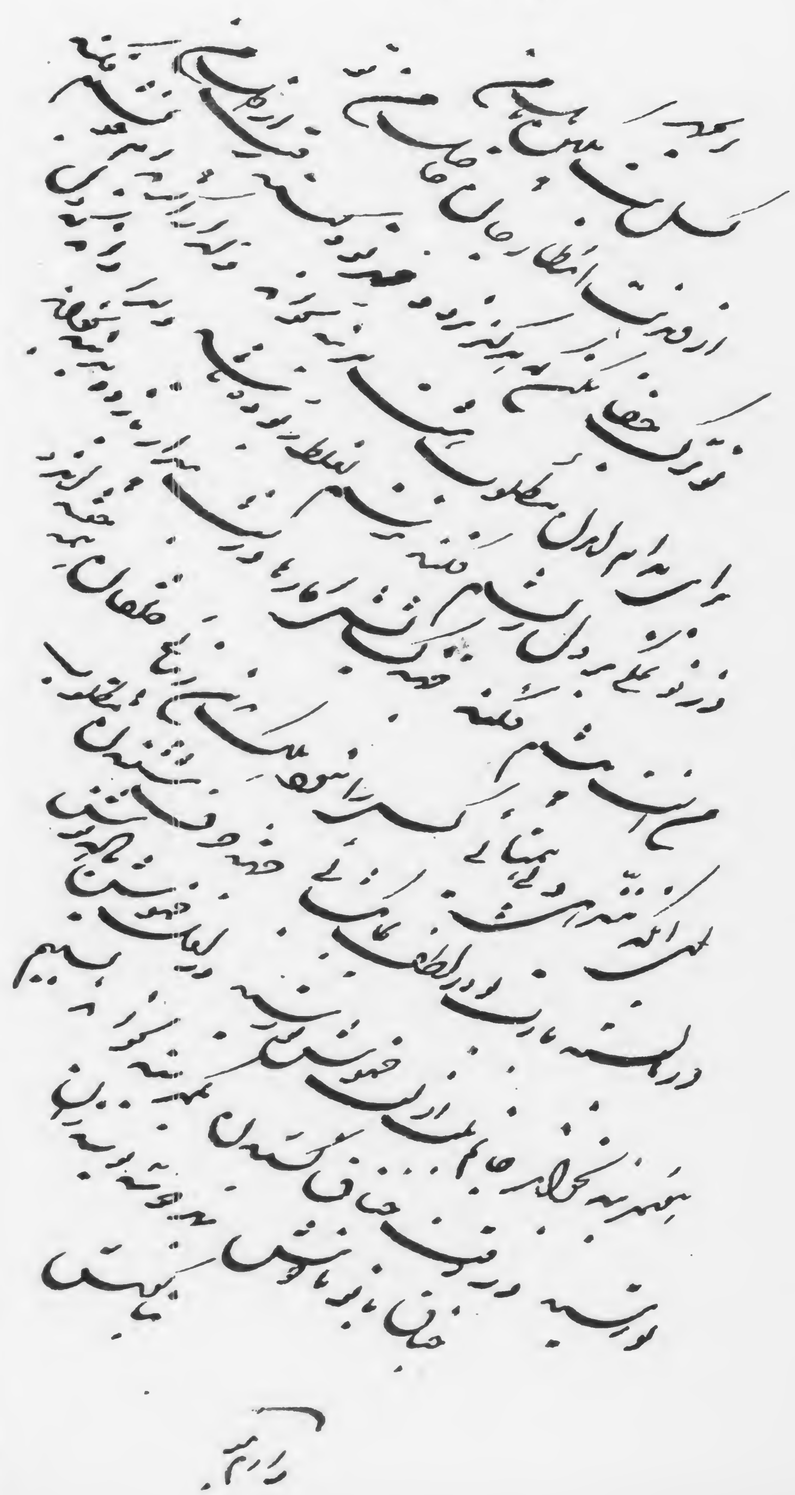

دلعلم بوهمی نو خانه ارفی مارانس را نورا فراموشس

خهه نراه انجنس برقصه کمال کوشنه وخهه نرسه کنله

نرورلمرانس وسه درکهارانس یا ورکادانس ولیست نورنعارانس

ماهی برلشهی مرریا مارانس زه کفی این کمال لسر دیوارانس

خهه دهرن محوب خوده نرسه نخواهه

رودانس نیشه ده دم حجاب ازطرفی بکنو نقاب ازطرفی

زلف خانس ازهه رودانس نرسه صبح ازطرفی وه افتاب ازطرفی

خهه مانسه کشتن ازخانس نشنرسه نخوانه

مانترو هرلوحه رازی دارد مارازلو هرسینه بنازی دارد

خهه کهارنقاشان ماه نشنرسه نخوانه

مانکی نوهرکه را سردکار انداخته ازسجده دوهرکعبه بیزار انداخته

کرانس نوزکعبه فتنه دارانی اسلام برسنه پای زنار انداخته

173

خمسه در تعدل از سرودهای تقدیر و ستایش

پیکانه رحمتی دمیسر دل ها گرد — رایکور حق و اشنای ما کرد
طغل اماک دست دین کوبیکن — انسلعه مردی مرارد دالکه

خمسه در وصف بیتابی و بیقراری دل و دیده

آتش کرت مرز نشهور در سینه — بار نشتم چرخ نسنکار سینه
نکنت نورا دهان و اشتیاق — ماکفا نکنا نشر ازار سینه

خمسه عظمت و همت نبی محترم

ما بیم نه پسل نا مرکت — بر عرش برین رسنه هرنت نت
کر موبعه در لبرا هر رصف — ان سور چه نشر کعوا زهمت

خمسه در دفع هجر ان و محنت روزگار سنه مزبوره گوید

پا پا دیران رشت خمی اشای — مرده رحسرت و غم ناکار
محنت زکان دا دی عشق تورا — هجران کشه دا ک کشه ناکار

خمسه نعت آن سرور کونین صلعم

ا کنت کنه من بر دسمار تمنندم — سنکر بحسان الحمی با خسنم
رسنم چه حلیه مثنه حرف محمد — لکن مولدم و مکث انف در نهم

خمسه نوات نبی صلعم سنه مزبوره گوید

هرکاه نوات را ز خود در نعم — انچر نه هر یک صه کنم
چین عفو تو را زنا که ارجه دهم — من هم کنه نا که ارجه کردم

خمسه خلدی از سنه مزبوره نکفته

هرشام سرشک چشم طوفان زایم — نه در سر سلسل تموج پایم
همچون نبود مبده تا ام بهار — نه بی بر و در نازه بر عنقا یم

خمسه نعت مکی حسن ۹ سنه

هر صورت نیکی تو را در نعم — خواهد فلکش زده در چشم تو مردم
رمل بکسی ده که در اطوار وجود — بودست بمسله با تو خواهد بود

tarikhema.org

tarikhema.org

جهة حرمان شدن ستمگر از نجات

ولظالم بفکر ظلم بیا ومظلوم با هزار کدر مدار
کس در افکر تا بیا چنین ما در کس در تراضا چه کنند

جهة برابری حاجات و اعمال حسنه به بار نخلة

اکنون سحر که آمده روح زاهد شدن نقش با نشر محرر روح
خیز نکهة غزا ر بار نشر رایحة عشق خیز نکه ربالله تسبیح صبوح

جهة مهلت شدن در شعر از الف و لها به بار نخلة

از در جهان که نفخه در صور داد داد بیات نوا و خبر کان بروی کوش
هم پیرت آنکه خواری کس را هم صورت آنکه کس بر او دارد حرمت

جهة رسیدن مطلب و اتمام دلها به بار نخلة

افسوس که کس ما خبر از درد ما نداشت آنگاه ز حال و چهره ما رو در ما نداشت
ابر فنا بطبع و ستبها که مرا در یاب که تا در نگری کعبه بت

ای الهی شرف ما در خشم از تو عالم همه گشته غرق نعمت از تو
جمعی که دم از عالم معنی لافند آموخته اند درس حکمت از تو

جهة ترویج حلال بخواند

ای حسن تو کعبه عالمی را پر نور در حسن تو گشته نکوئی مشهور
گر کعبه نیم مقام در باغ بهشت خواهم که کنند خانه ام با نه حور

جهة ناشی بودن اسم خود دانستن از لعن ناشی طاهر

در خبر آمد که هر که نامم ببرد صد قافله بخواند نه نویسد نه نبرد

العزت عظیم که ترا پایه تو شاهان جهان تمام در سایه تو
ای خسرو ملک سخن بنده تو در حضرت خاص و عام پیرایه تو

در وقت مقابله و تصحیح به هر نسخه که باشد

ای کبک دری سوار دولت تازان ابر بهمن و نوبهار دولت نازان
من نامزدم از جهان گیری کان کرم یا صاحب ذوالفقار دولت دارا

tarikhema.org

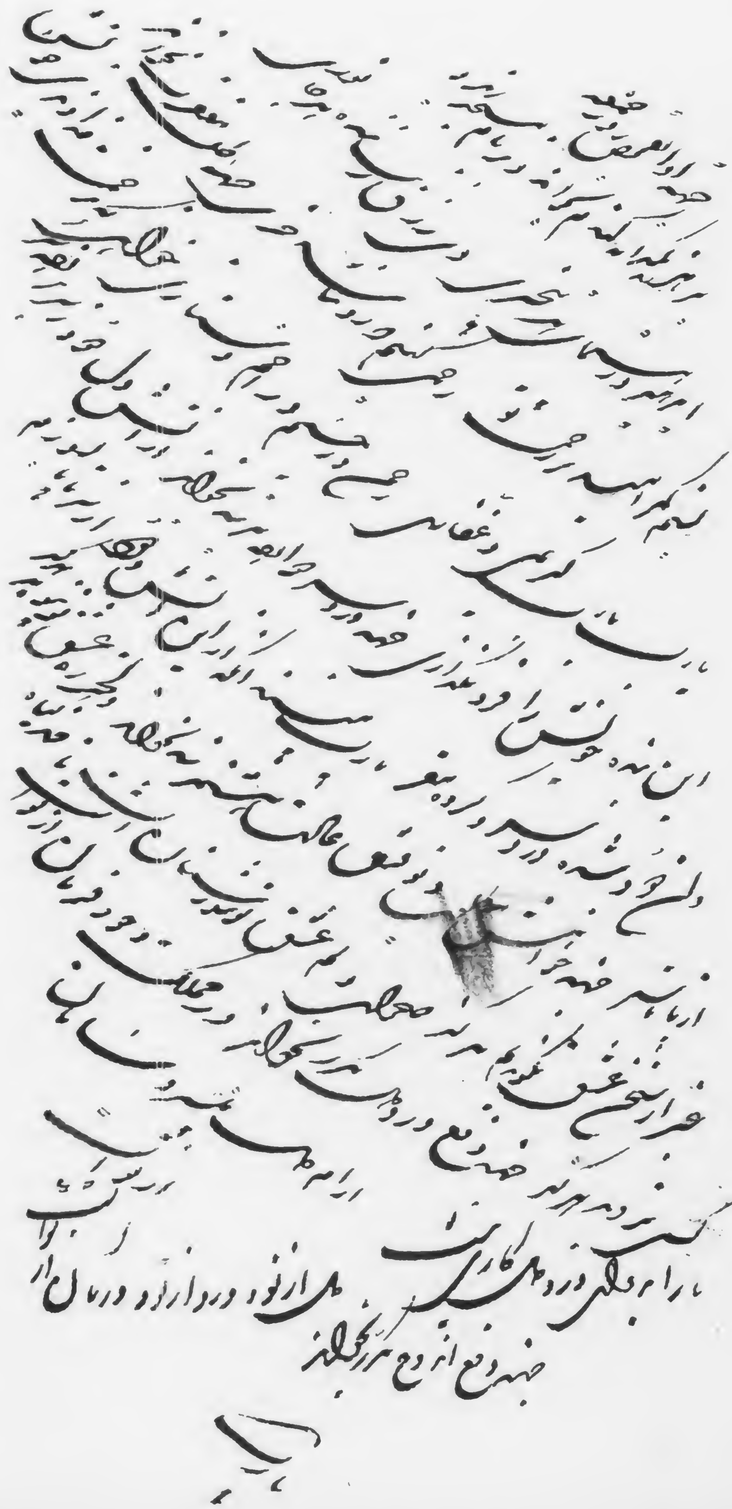

مار سر زلف ای جان جلیس ده لذت وصل ترا بخش نفیس ده
لذتم که ز نسیمش نفس قبض رود ران خوش نفسیم با مسکین ده

جهنده کنار کنار هر روز در ده بر زنگله

کسی در لف ایام خوش خوار مباد محنت زده غربت ده بیمار مباد
نه روز و نه روزگار و نه بازار مباد کافر بچنین روز گرفتار مباد

نصان ان ماغر اسر زنگله

از نخ نسیم نصیم کنم آخر در نامه او در ایم نام آخر

tarikhema.org

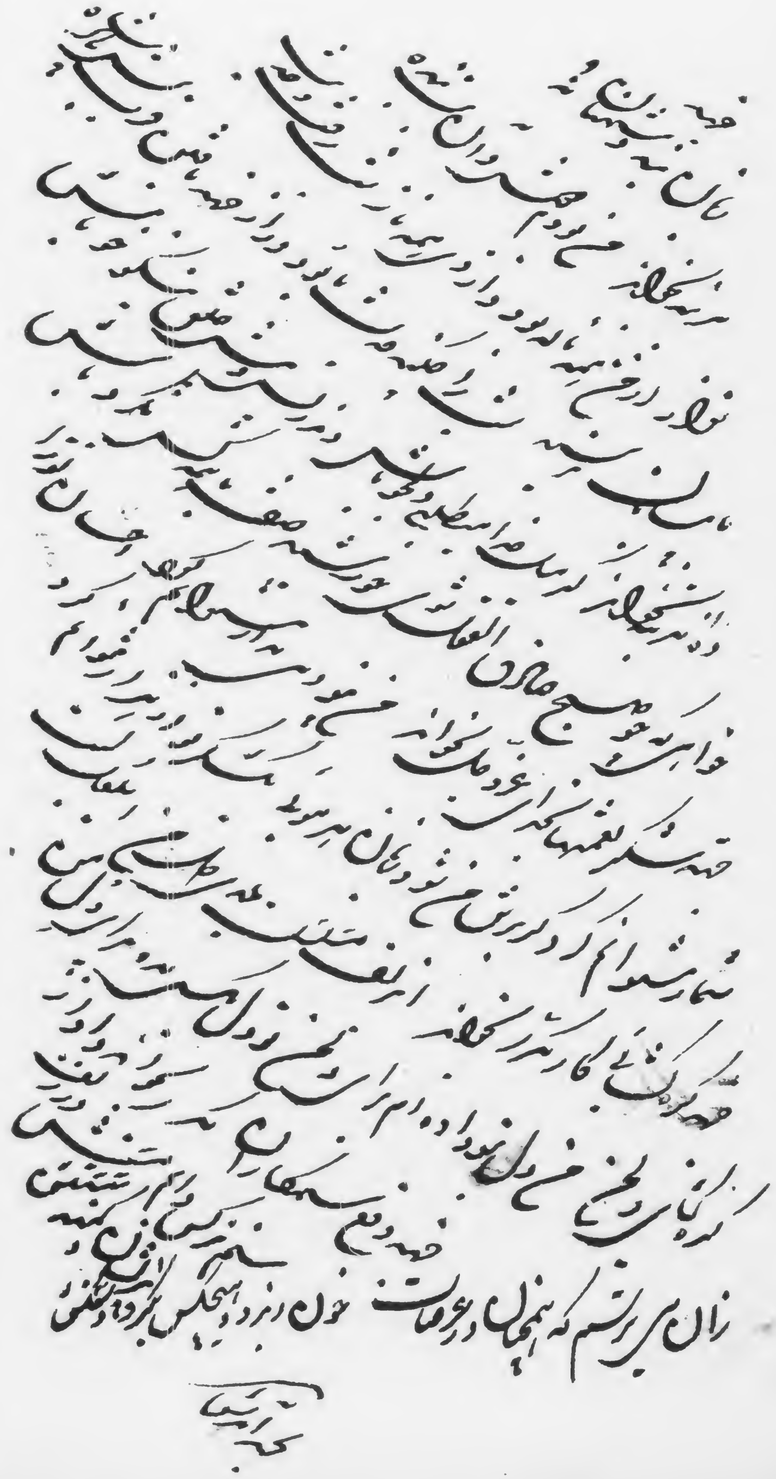

جهة ارزش کن ان شاء الله تعالی

ای دل مرا ملامتگر گردان — عالم زنشانه بر تو نیز گردان
چندان بگریم بعمر خود از دل تن — جانم بگریزد از تن گردان

جهة خلاصی از ظلم ظالم ۲۰۲۰ سرمه تخلص

ای دل دریغ غم مشو لشکر کنه — هشدار که دون رود را بر نکنه
زنهار بزن بر رهت ارباب وفا — جز بر شیشه نگین نگار نشکنه

جهة دور دل و غم نشستن کنه کوانه

با نغمه دلا که خرم نغمه — خود را بسر غمی طرب کم نغمه
هر شادی عالم که بار دی نغمه — با اهل، برادر و غم نغمه

جهة فردوس و دشمن کنه کنار

روزم نفسی بخیال تو نگذشت — شبهای بروز تو بود و با تو نگذشت
عمری که از او دمی بجهد باز دهد — افسوس که در بها به بیهوده گذشت

tarikhema.org

خمسه کام ها فتنی از نطاب نخلفه

تا تیر غم عشق تو بر کمان نهم — مادر غم تو نیشتر بر نهم
شرط است مرا با تو که با کاشانه — جز داغ تو در داغ تو بر دل نهم
خمسه رسمی نهال دشمنان بار نیاورد — جهد سعی مطلوب نه بلکه بری میل نکنه

دارای دل سردی و بیم نیاورد

گر در پی قتل و فعل نیکی نهی — در دیده خلق مردم دیده توئی
تا خلق جهان چنان ترا فعل آرا — چنین تو عمل کنند رکیه بودی

خمسه حجت مطلب سه بر نه نخلفه

خمسه دعای محبوب اغیار بر نه نخلفه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

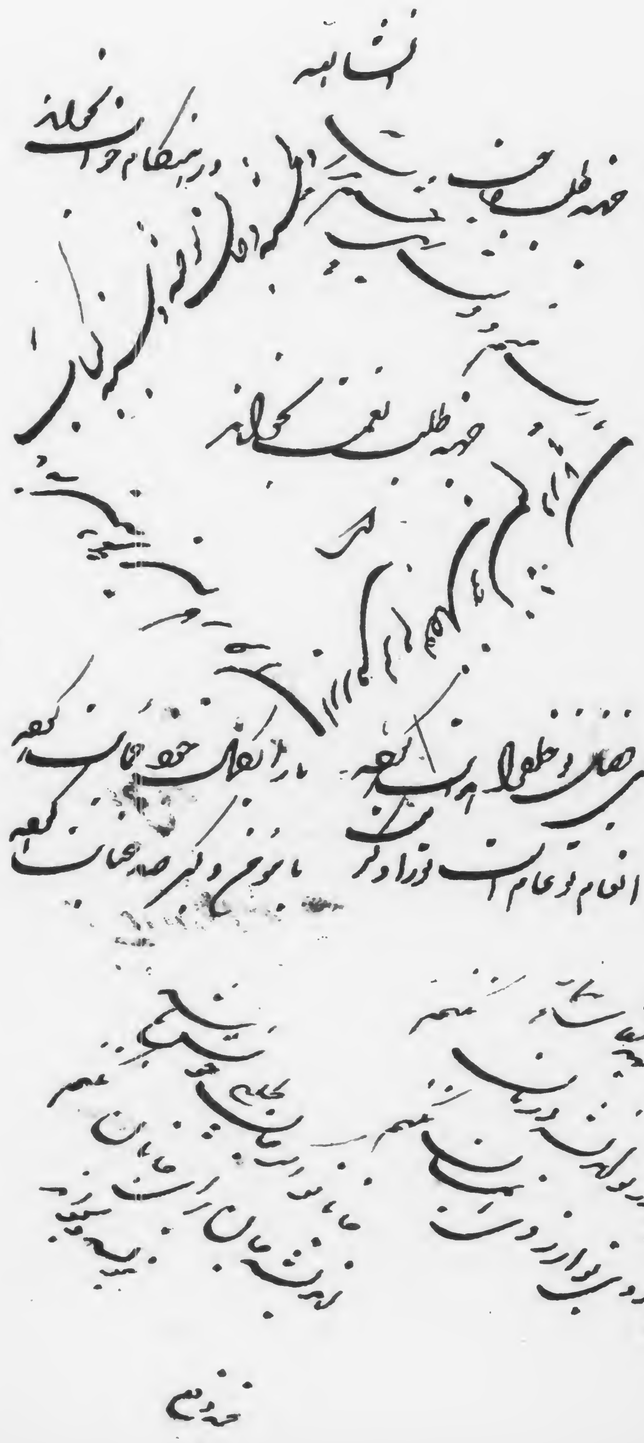

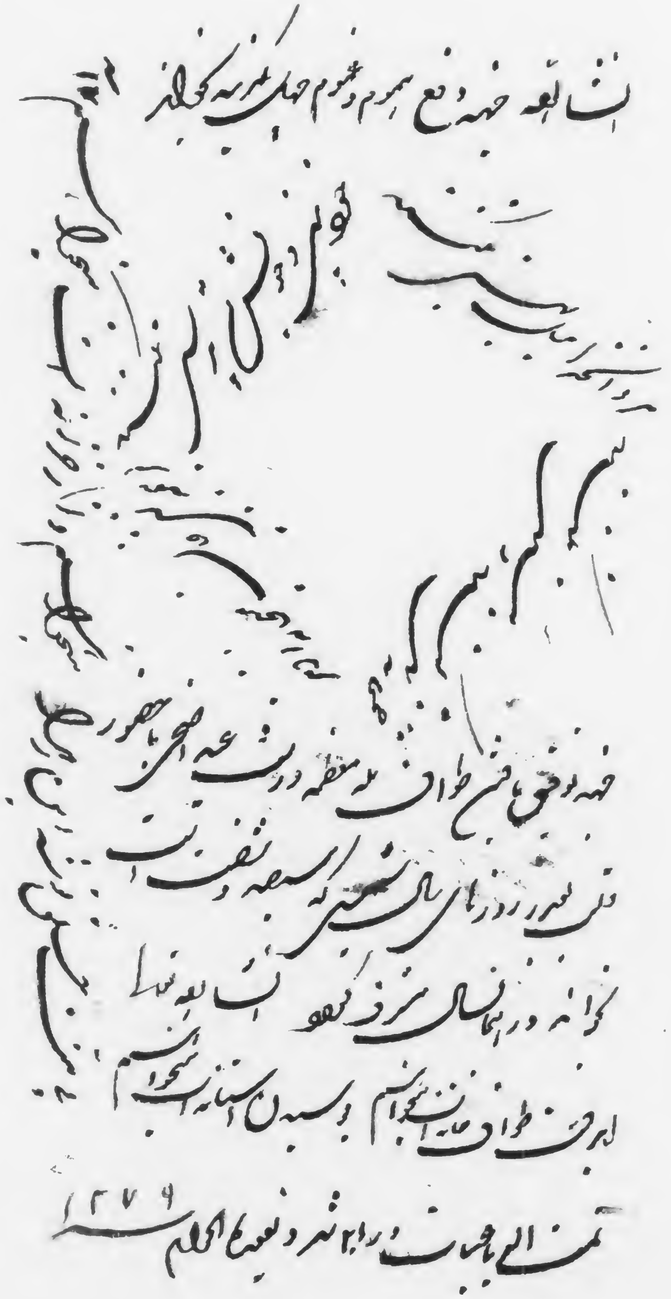

tarikhema.org

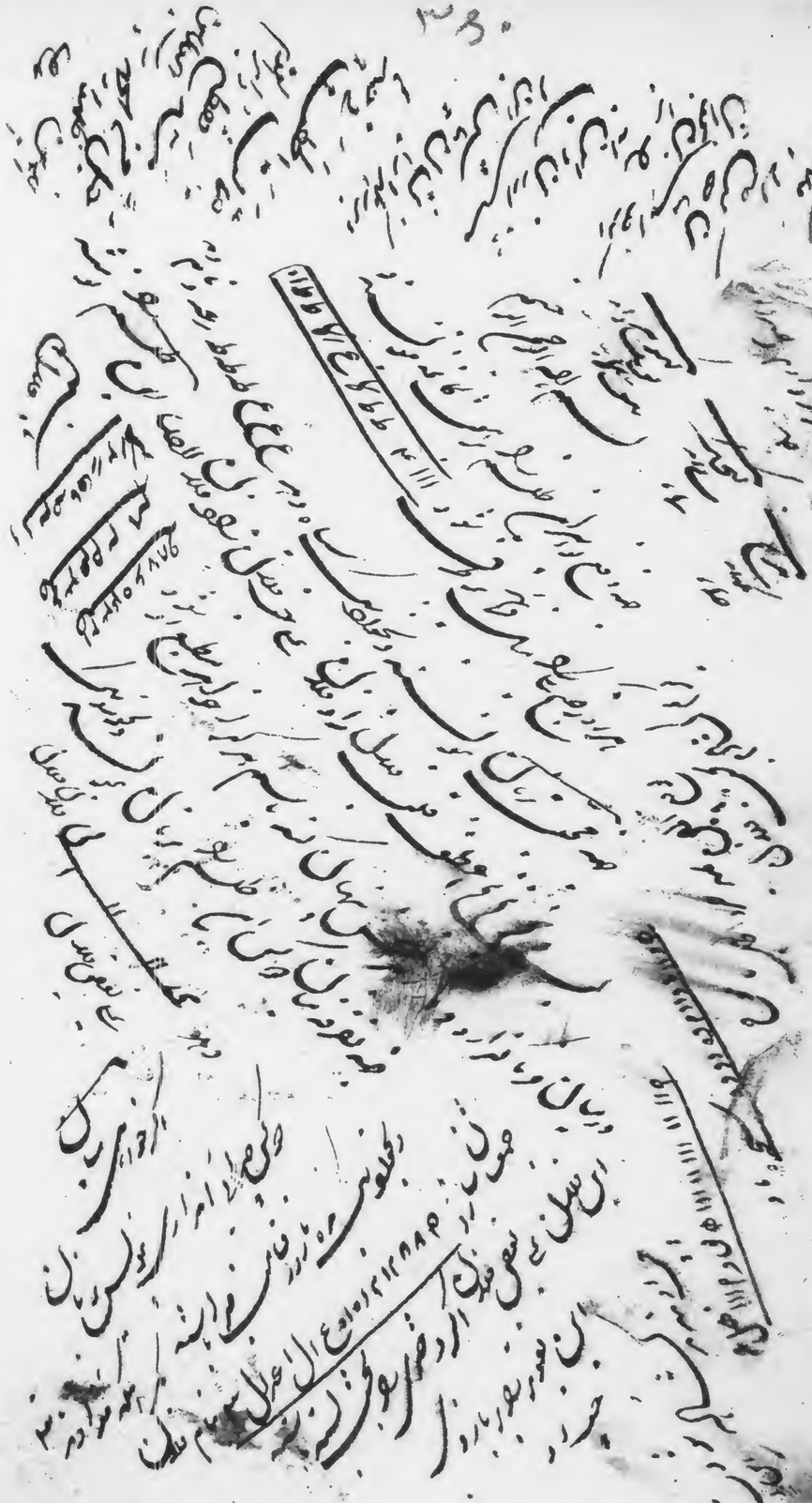

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. CARO
ISFAHAN
19 35
MINASIAN

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

DR. CARO
ISFAHAN
19 MINASIAN 35

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org